یا یزید فمنجیا علی ثنایا ابی عبد الله سید شباب اهل الجنة تکثها بحضرتک بعد بگو یزید بنحویکه گویا هیچ گناهی نکرده است و هیچ عظیم نمیشمرد
که کاشکی شما و من در جنگ بدر کشته شدندی از دست علی بن ابیطالب حاضر میشدند در انمجلس پس صدا های خود را بشادی بلند میکردند بعد
گفتندی ای یزید مثل تو یکه خوب انتقام ما را کشیدی در حالتی که قصد کشتن آن ثنایای ابی عبد الله که سید جوانان اهل بهشت است و میراث آمده
ثنایا را بچوب که با آن تکیه میشمارد و کیف لا نقول ذلک و قد نکأت القرحة و استأصلت الشأفة بما اریقت دماء ذریة محمد و نجوم الارض من آل عبد المطلب
و چگونه نگویم این کلام را و حال آنکه منشوی نمودی جراحت را و مستأصل نمودی زخم را بریختن خون ذریه محمد و ستاره زمین از آل عبد المطلب و تهتف
بأشیاخک زعمت انک تناديهم فلتردن وشیکا موردهم و لتودن انک شللت و بکمت و لم تکن قلت و فعلت ما فعلت و ندا میکنی بر مشایخ خود
بگمان اینکه میشنوند و وارد خواهند شد بمکان ایشان و آرزو خواهی کرد که کاش دست تو شل بودی و زبان تو لال بودی و نمیگفتی آنچه را که کردی اللهم
خذ بحقنا و انتقم من ظالمنا و احلل غضبک علی من سفک دماءنا و قتل حماتنا خداوندا بگیر حق ما را و انتقام بکش از کسی که بر ما ظلم کرد و وارد آور غضب
خود را بر کسی که خون ما را ریخت و حامیان ما را کشت فوالله ما فریتنا الا جلدک و لا جزرت الا لحمک و لتردن علی رسول الله بما تحملت من سفک دماء ذریته
و انتهاک حرمته فی عترته و لحمته حیث یجمع الله شملهم و یلم شعثهم و یأخذ لهم بحقهم پس بخدا سوگند که پاره نمودی مگر پوست خود را و نه
بریدی مگر گوشت خود را البته وارد خواهی شد بر رسول بآنچه متحمل شده از ریختن خون ذریه او و هتک نمودن حرمت او در حق عترت او و پاره نمودن
هنگامی که جمع نفرقه ایشان را بجمعیت میل کرداند و پراکنده احوال ایشان را بامنیت آورده باشد و حق ایشان را از ستمکاران ایشان گرفته باشد و جمع
فرماید و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون گمان مکن البته آنهائی را که در راه خدا شهید شدند مردگانند
بلکه زنده گانند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند و حسبک بالله حاکما و بمحمد خصیما و بجبرئیل ظهیرا و سیعلم من سول لک و مکنک من رقاب المسلمین
بئس للظالمین بدلا و ایکم اشر مکانا و اضعف جندا و خدا بس است برای تو حکم کننده و پیغمبر کافیست برای مخاصمه نمودن با تو و جبرئیل ظهیر و یاور است و زود
خواهد دانست و غدا خود را خواهد یافت آنکسی که این اساس را برای تو چیده و تو را بر گردن مسلمانان مسلط نموده بدل بد است بدل ظالمین و زود خواهد دانست
که مکان کدام یک از شما بدتر است و یاور کدام یک کمتر است و لئن جرت علی الدواهی مخاطبتک انی لاستصغر قدرک و استعظم تقریعک و استکبر توبیخک
لکن العیون عبری و الصدور حری و اگرچه بلاها بروزگار ما واقع شده بر حالتی که با تو مخاطبه نمایم و لکن من البته کوچک میشمارم قدر تو را و سرزنش را
عظیم میدانم و میدانم که موعظه در تو تاثیر نمیکند لکن چکنم چشمها گریانست و سینها سوزان است که شخص بی طاقت میشود در تکلم نمودن الا فالعجب کل العجب
لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء یعنی شی تعجب کل تعجب است از کشته شدن لشکر خدا که در کمال نجابتند از دست لشکر شیطان که آزاد شدگانند
در فتح مکه بوساطت عتاقت آبائی الاکباد تنطف من دماء الافئدة تتجلب من نحورها و تلک الجثث الزاکیة تتناهبها العواسل و تعفرها امهات الفراعل
پس از آن است که جگرها از قطره قطره چکیده اند و دلها است که میریزد از آنها خونها و این بدنها پاکیزه است که گرگان آنها را میکشند
میدرند و کفتارها آنها را بحال میمالند و لئن اتخذتنا مغنما لتجدنا و شیکا مغرما حین لا تجد الا قدرک یلک و ما ربک بظلام للعبید و الی الله
المشتکی و علیه المعول ای یزید اگر الحال ما را غنیمت خود میشمارد زود باشد که بیابد ما را منشأ غرامت خود در هنگامی که نیابی مگر آنچه را که دستهای
تو پیش فرستاده است و نیست خدا ستمکننده بر بندگان تو خدا شکایت مینمائیم و بر او است اعتماد فکد کیدک و اسع سعیک و ناصب جهدک فوالله
لا تمحو ذکرنا و لا تمیت وحینا و لا تدرک امدنا و لا ترحض عنک عارها پس هر مکر که داری بکن و هر سعی که داری بعمل آور و جهد خود را بنما
پس بخدا سوگند که نمیتوانی محو نمائی ذکر ما را و وحی ما را نمیتوانی بر طرف کرد و بفضیلت ما نمیتوانی رسید و عار کردار خود را از خود نمیتوانی دور کرد و هل
رأیک الا فند ایامک الا عدد و جمعک الا بدد یوم ینادی المنادی الا لعنة الله علی الظالمین و نیست رای تو مگر ضعیف و ایام تو مگر عدد چند
و جمعیت تو مگر پراکنده روزی که ندا کند منادی از جانب رب العزة که لعنت خدا باد بر ستمکاران و الحمد لله الذی ختم لاولنا بالسعادة و المغفرة و لآخرنا
بالشهادة و الرحمة و نسأل الله ان یکمل لهم الثواب و یوجب لهم المزید و یحسن علینا الخلافة انه رحیم ودود و حسبنا الله و نعم الوکیل و حمد
خداوند را که ختم کرد بر اول ما بسعادت و آمرزش و از برای آخر ما بشهادت و رحمت و سؤال میکنم از خداوند عالم که ثواب ایشان را کامل سازد و اجر ایشان
زیاد گرداند و نیکو گرداند برای ما خلافت را بدرستی که رحیم و مهربانست و خدا بس است برای ما و نیکو وکیلیست پس یزید بعد از استماع این خطبه مفجعه از اخذ
مکرهه بزبان گفت ترجما خود گفت یا صبحه تحمد من صوائح ما اهون الموت علی الصوائح یعنی چه بسیار صیحه که محمود است از صیحه زننده چه بسیار آسانست مرگ بر
نوحه کننده پس آن لعین بآن جماعت مشورت نمود از اهل شام که چه نوع معمول دارد با ایشان فقالوا لا تتخذ من کلب سوء جرو پس آن کافران بدبنیاد و شامیان کلاب دوزخ
از آن ملعون گفتند که مگیر از سگ بد بچه را یعنی ایشان را بقتل رسان پس نعمان بن بشیر خواست که لا ناضوا را از آن قوم شنید از غیرت و خود نگنجید فرمود
انظر ما کان الرسول یصنعه بهم یعنی ملاحظه نما که پیغمبر خدا چه نوع رفتار مینمایید با ایشان تو نیز با آن نحو رفتار نما با ایشان و ایضا علی بن الحسین بن زین العابدین
منتجب نیز بیادب موای یزید مگر از خدا نترسید از کشتن حضرت امام حسین و از کشتن کفایت نمودن تا اینکه بعد تمام حرم رسول الله را از عراق تا شام
آورده و کفایت نکرد تو را هتک حرم ایشان تا اینکه ما را بر شتران برهنه سوار نموده از بلد ببلد آورده آن ملعون گفت برادر حسین میگفت که من پسر مادر یزید
بلکه پسر است از پدر او و مادرم پسر ایشان مادر او و جد من پسر است از جد او و بعضی راست و بعضی دروغ گفت اما جد او رسول خدا پس او پسر اهل

# مجلس دهم

بوتیر است و اما اینکه مادر او بهتر است از مادر من چگونه است این مطلب و حال آنکه محاکمه نمود پدر او با پدر من بعد ابن ایه را خواند قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
تا آخر آیه پس علی الحساب زینب خواتون نفرمود ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله بعد فرمود
ای یزید حسین را بقتل نیاورد مگر تو اگر تو بودی هر آینه پس مرا بنزد کمتر و ذلیل تر از آن بود که بتواند چنین کاری نمود و یا نترسیدی از خدا از کشتن آنحضرت و حال آنکه
رسول خدا در شان او و برادرش فرمود حسن و حسین دو بزرگ جوانان بهشتند و اگر میگوئی آنحضرت نفرموده است دروغ گفتی و اگر بگوئی فرموده است این کلام را پس
مخاصمه نموده با نفس خود پس آن ملعون گفت ذریة بعضها من بعض وبقی من تحلا نا یعنی ذریه هستند بعضی از بعضی پس ماند بجان از دین بی نسب روایه منتخب القاب
نمود بقاتلین و از ایشان پرسید که شما چه نوع رفتار نمودید با ایشان انکار از کشتند که حسین با هیجده نفر از اهل بیت خود و هفتاد نفر از شیعه و یاران خود آمدند
و ما ایشان گفتیم فرود آیند بر حکم امیر ایشان آبا نمودند پس راندیم بر ایشان از شرق و غرب ارض احاطه نمودیم بر ایشان از هر جانبی تا اینکه کردند شمشیرها از فرق مرا نفوه
بقدر یکه بایست بکیرند پس نیاوردند بما از خوف باز پس نگذشت مگر ساعتی تا همه ایشان را بقتل آوردیم پس اینها بدنهای ایشان است که عریانست و اینها جامهای ایشان است
که بخون آغشته است و اینها خدهای ایشان است که بخاک آلوده شده است و گرمی آفتاب بر ایشان میتابد و غنچها بدنهای ایشان را بر زمین آورد و باد هاها بر ایشان میوزد و زوار ایشان
مرغان هوا پس یزید پلید ساعتی سر بزیر افکند پس سر مخرب خود را بلند نمود و گفت کنت ارضی من طاعتکم بدون قتل الحسین یعنی راضی میشوم از شما از طاعتی و سر کشی
شما که ابن زیاد باشد بکمتر از قتل حسین و بروایه منتخب پس شمر پلید داخل مجلس یزید عنید گردید گفت ملأ رکابی فضة ام ذهبا انی قتلت السید المهذبا یعنی
پاره کن چهار پایانم را از نقره یا طلا که من کشتم آقای پاک و پاکیزه را قتلت خیر الناس اما و اما جدا و اعلی نسبا کشتم بهترین مردمان را از جهت پدر و مادر و بهترین مردم را
از جهت جد و بالاترین مردم از جهت نسب و اشرف الخلق جمیعا حسبا و سید اهل الحرمین کسبا کشتم بهترین خلق را از جهت حسب و بزرگ اهل حرمین از جهت منصب
طعنة بالرمح حتی انقلبا ضربته بالسیف حتی خضبا زدم او را بنیزه تا افکند او را بر زمین و بشمشیر زدم تا شمشیر مرا رنگین نمود پس یزید پلید نظر غضبناکی با آنحضرت
شمر نمود و گفت خدا بار نماید چهار پایان تو را از آن آب تو اگر میدانستی که او بهترین مردم بود از جهت پدر و مادر چرا او را کشتی و سر او را بر ما آوردی آن ملعون
گفت بطمع جایزه تو یزید گفت بر من جایزه آن بر تو نیست پس امر نمود تا گردن او را بزنند که مردی از اهل مجلس شفاعت نمود پس امر پلید آن عنید را رها نمود و بروایه
ابی مخنف از سهل جوهندی دختر عبد الله بن جعفر زوجه یزید پلید اخبر ابنحکایا را شنید داخل طبلخانه و مقنعه خود را بر سر افکند و آمد در عقب پرده و ندا در داد
یزید که ایا در مجلس تو کسی هست آن ملعون گفت آری پس امر نمود باشخاصی که در مجلس بودند بیرون روند چون مجلس خالی شد هند گفت داخل شو ای شیعیان امان از جفای
دور از ایشان بر ایشان هند از جهت اینکه زوجه یزید بود بمجلس خلوت شود و از برای یزید ام کلثوم و فاطمه و سکینه و رقیه خواهران مگر مجلس عام باشد این انتقام گرفتند
بروز حشر با این عمل معامله دهر چون شد باری پس هند داخل مجلس شد و نظر نمود بسر مبارک حضرت اما حسین که در طشتی بود از یزید پرسید این سر کیست آن
پلید گفت این سر حسین است و مادرش فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی است پس هند گفت بخدا سوگند که بر فاطمه گرانست که ببیند سر فرزند خود را در پیش روی تو
ای یزید بعد هند گفت بخدا سوگند که کار بکردی که با فعل مستوجب شدی لعنت را تا روز قیامت بعد گفت ای دشمن خدا نه من زوجه توام و نه تو شوهر من یزید گفت
ای هند تو را با فاطمه چه کار است هند گفت حقتعالی بسبب پدر او و شوهر او و اولاد او رحمت نمود ما را و این بیرق اسلام را بما پوشانید آیا بر تو بکدام روز ملاقات
میشمائی خدا و رسول او را یزید گفت ای هند اگذار این کلام را که بخدا سوگند که من اختیار نمودم کشتن حسین را و نه امر نمودم بکشتن او پس هند از مجلس آن ملعون بیرون
و گریان بیرون رفت مؤلف گوید ای پلید نمیتوانستی لا اقل بخاک بر سر زینب خواتون افکنی چنانکه بر سر دختر عبد الله بن عامر افکند بحسب علیه الرحمه میفرماید که هند
دختر عبد الله بن عامر زوجه یزید بود و سابقا زوجه حضرت اما حسین بود هند دختر عبد الله بنحاشیه که یزید سر مبارک آنحضرت را در خانه او نصب نموده است
بر دامن خود را در یک پارچه داخل مجلس یزید شد در وقتی که مجمع عام بود و فرمود ای یزید سر مبارک فرزند فاطمه دختر رسول خدا بر در خانه من نصب کردی یزید برخاست
خاک بر سر او افکند و او را برگردانید گفت ای هند آری و نوحه نما بر فرزند رسول خدا و بر فرزند قریش که پسر زیاد لعین در امر او تعجیل نمود و من بکشتن او راضی
نبودم مؤلف گوید که ای پلید بخت عنید اگر تو راضی نبودی چرا نظاره شهید پس این کلمات مزخرفات و این حرکات چه بود که از مثل تو صادر شده نسبت بسر مبارک
آن امام سعید بعمل میآمد با شیعه اگر میخواهی که از غصه حرکات ناشایست این مرد و اولوا الالباب شوی بروایه بزرگ که آن ملعون پلید امر نمود که سر
مبارک آنحضرت را بر طبق طلا گذاشتند و بعد شمر را طلبید زهر ما کرد پس جرعه از آن آب را بر سر مطهر آنحضرت ریخت گفت کیف رأیت یا حسین یعنی چگونه
دیدی ای حسین یا گمان میکنی که پدر تو ساقی حوض کوثر است چون من روز قیامت بنزد او روم بمن آب ندهد میگفتی که جد حر کرده است ظرف طلا و نقره را برای
عروسی باشد که سر تو را در ظرف طلا گذاشتم و پدر تو فخر میکرد که شجاعانا مبارز در روز بدر کشته است آن قتل تو و عوض ایشان بعد ابن پلید ابن اشعار را
خواند هلاک و هلاک اقل کذلک یجری صرف الدهر لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل
لا هر شد هلاک شخص دیگر غرب نمود چنین جاری میشود تقلبات دولتها اگر خبر هلاک کشتگان و لکن خوشحال نمود ما را که جنگی بسته شد
بستم خندان که جدان پلید است اگر انتقام نکشم از فرزندان پیغمبر آنچه را کردند مشایخ من حساب کتاب بزرگ را که اهل منازل است میگوید بخشش شراب بر سر حضرت
حسین و استهزا نمودن با و با آنکه علی صاحب حوض است و آنکه محمد حر کرده است ظرف طلا و نقره را و شعر او در اشتفا کشیدن از بنی احمد بقصاص مشایخ
خزرج کشته شدند در روز بدر دلالت میکند بر او اگر این نقلها از او صحیح باشد بعد نقل از ابی الفرج بن الجوزی که گفته است که عجب نیست از قتل ابن زیاد
حسین و مسلط نمود عمر سعد شمر را بر قتل آنحضرت و فرستاد سر ها را بنزد یزید و انما العجب صب الخمر علی راس الحسین یعنی بلکه عجب ریختن شراب بر سر حضرت

امام حسین و جوزدن بر ثنایای آنحضرت و امر ابن زیاد است که آل رسول الله را اسیر نمود بر قبیحها اشتران سوار نمایند و عزم یزید است بلاد از فاطمه دختر امام حسین
با شخص که طلب نمود آنحضرت را از او و کفش او است بفاطمه ان اسیرکم یعنی از برای من جایز است که شما را اسیر نمایم و شعر خواند از او است که کاشکی مشایخ من
که در بدر کشته شدند حاضر میبودند و میدیدند که من چگونه انتقام کشیدم آیا جایز است بعمل آوردن این اعمال نسبت بخوارج آیا اجمال مسلمین منعقد نشده است
بر اینکه کشندگان مسلمانان را باید کفن نمود و نماز کرد بر ایشان و دفن نمود و اگر نبود در طلب از حقدهای جاهلیت و کینهای بدریه هر آینه احترام سر مقدس را نگاه داشت
و هنگامی که آن سر منور را بر نیزه آوردند آن را همراه بچوب و شراب نمودند و نمیگذاشتند بر آن سر مبارک و کفن میکردند آن سر مطهر را و دفن نمودند و نیکی میکردند بآل رسول
خدا و دلیل بر این مطلب اینست که آن پلید بعد از آن واقع ابن زیاد را طلبید او را مدح نمود بر این افعالیکه از او صادر شده بود و اموال بسیاری بآن نابکار داد و
تحف کثیره با نفاذ از بیت المال مسلمانان بخشید و مرتبه او را بلند نمود و او را ندیم خود قرار داد و یکشب شرب نمود و مست شد امر نمود بمغنی که غنا بخوان بعد
انشعر اکفت سقینی شربة تروی فؤادی ثم ملی فسوف ابن زیاد یعنی بکثرت از شراب مرا بیاشامان تا سیر شود دل من بعد بجای دیگر مرکن از شراب دهد ابن زیاد
صاحب السر الامانة عنده ولیسند بدمغنی و جهای ابن زیاد صاحب سر و امانت است نزد من غنا و جهاد امیر را بدفاع الخارجی اعنی حسینا و یبید
الاعداء والاضداد ابن زیاد کشنده خارجیست یعنی حسین و هلاک کننده است اعدا و اضداد او را و از جمله اشعار آن پلید اینست معشر الندمان قوموا و
اسمعوا صوت الاغانی واشربوا کاس مدام وازکوا ذکر المغانی یعنی ای گروه هم صحبتان برخیزید بشنوانید آواز سرودها را و بیاشامید از جام شراب و
گذارید مغانی را شغلنی نغمة العیدان عن صوت الاذان وتعرضت عن الحور حورا فی الدنان یعنی مشغول نمود است مرا نغمه عیدان که نوعیست از سازها
از شنیدن صوت اذان و قبول نمودم بعوض حور العین شرابها را که در میان خمها است باری اوقات شریفه از بیاد جوهر کفر تولد الزنا بعید در کتاب مجالس الاولیا
از حضرت امام رضا روایت کرده است که آنجناب فرمود که چون سر حضرت امام حسین را در نزد یزید گذاشتند آن لعین امر نمود که سفره بر آن سر مبارک گستردند پس آن
پلید با هم صحبتان اکل میکردند فقاع میگشادند چون از اکل و شرب فارغ میشدند آن لعین امر میکرد که آن سر مبارک را در میان طشتی در زیر تخت او
میگذاشتند پس نمیشد بر روی آن تخت رقعه شطرنج و مشغول بازی شطرنج میشدند و ذکر نمیشد حسین یزید و جد او را و او استهزا میکرد ابن مرجانه را
پس اگر در بازی بر رفیق خود غالب میآمد فقاع میطلبید سه مرتبه میآشامید و دست را در کنار طشت بر زمین میریخت پس کسیکه از شیعه ما باشد باید پرهیز
نماید از شرب فقاع و از شطرنج و کسیکه نظر نماید بفقاع و شطرنج پس مخاطب او حسین را و لعنت کند بر یزید آن زیاد را و لعن نماید حضرت کنامها او را هر
گناه او در بسیاری منزلها باشد و مرویست از حضرت امام رضا روایت کرده است که اول کسیکه در اسلام بخدا و فقاع گرفتند یزید بن معویه بود پس فقاع را حاضر نمودند
بر سفره که بر سر حضرت امام حسین گسترده بودند پس یزید فقاع را میآشامید و اصحاب خود میآشامید و میگفت که بیاشامید که شراب مبارکست که از برکت این سر ما
رسیده است من اول کسی میباشم که آشامیدن این شراب را و آشامانید در حالتیکه سر دشمن ما در پیش روی ما است و مائده ما منصوب بر آن سر ما میآشامیم و
نفسها ما سالمست و قلبها ما اطمینان دارد حضرت فرمود کسیکه از شیعه ما باشد باید البته اجتناب نماید از آشامیدن فقاع که افتقاع از دشمنان ما میباشد ای
بخدا مظلومیت شوم ای ابا عبد الله آیا از سر مبارک که گویا و شنوا و دانا بود یزید لعنه الله زنا شرب نمود که حضرت از شراب مرار میفرمود و بعضی از اشرار
بر آن سر مطهر میریختند و آن سر خرقات سابقه را از زبان بخشش جاهلیت بنحویکه رفتار مینمود که کسیرا تاب شنیدن آن حرفها و دیدن آن حرکات نبود از جمله اشخاصی که آن
اعمال و آن حرکات را دیدند نتوانست در خود کشید گریان پلید بود ابو مخنف روایت میکند که در هنگامی که یزید بجویکه در دست میداشت بود و بر ثنایای آن مظلوم
میزد این اشعار را میخواند یا حسن تلمع فی لون یزین تلمع لطشت من اللجین کانما خضب بورد وزین کیف رأیت یا حسین یعنی چه بسیار نیکو است رنگ حسین که میدرخشید
در رو زنگ میدرخشد در طشتی از نقره گویا که گل سرخ بود در رو گونه او گذاشته اند چگونه دیدی ضربت مرا ای حسین راوی میگوید چون این خبر را از آن عنید صادر
شد کثیری از فقرا آن پلید را مد نظر نمود با تولد الزنا که بچوب میزد از ثنایای سید الشهدا را با آن خبیث بی حیا پر جفا گفت قطع الله یدیک و رجلیک
یعنی قطع کند خدا دست و پای تو را و تو را با آتش دنیا بسوزاند قبل از نار آخرت ای عجوز ابا چوب میزنی دندان ثنایای کسیکه بسیار میبوسید از رسول خدا یزید
پلید گفت خدا سر تو را قطع نماید این چه کلامیست که میگوئی اخبار میگفت بدانکه من در میان خواب بیدار بودم ملاحظه نمودم که دری از آسمان گشوده شد
نور بانی از نور فرود آمد بر زمین و دو طفل امرد بکه جامها سبز پوشیده بودند از آن نردبان فرود آمدند و فرشی از زبرجد بهشت بجهت ایشان در وسط خانه
گسترانیده بودند که تو از مشرق تا مغرب فرو گرفته بود ناگاه دیدم سرکه مانند ماه میدرخشید از آسمان از آن نردبان فرود آمد رفت بر بالای آن بساط نشست
و با آواز بلند ندا داد یا ابا آدم اهبط یعنی ای پدر آدم فرود آی و ای پدر ما ابرهیم فرود آی ای برادر آدم موسی فرود آی ای برادر عیسی فرود آی بعد ابلیس که زنی ایستاده
است و حوا را پریشان نموده است ندا میکند یا ابا حوا اهبط یعنی ای مادر حوا فرود آی ای مادر ما فرود آی ای همشیره ام مریم فرود آی ای مادر خدیجه فرود آی
گاه هاتفی گفت اینست فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی زوجه علی مرتضی مادر سید الشهدا حسین مقتول در زمین کربلا صلی الله علیهم اجمعین بعد فاطمه ندا داد
که ای پدر من آیا نمی بینی کرامت تو چه کردند بفرزند حسین پس رسول خدا گریه شدید کرد و نمود مادر فرمود ای پدر ادم آیا نمیبینی که مرکشان چه کردند بعد
از من بفرزند حسین خدا شفاعت مرا با ایشان نرساند در روز قیامت پس آدم بگریه در آمد که گریه شدید کرد و هر کسی که حاضر بود بگریه در آمدند حتی ملائکه
بگریه ایشان گریستند بعد ملاحظه نمودم که درهای هشتاد هزار در ظاهر شد که هیچ یک ملبس نبودند الا یکنفر در پیش روی ایشان بود که آن مرد صاحب بود و
بر آن شمشیر در دست داشت و امر میکرد بآتش که بگیر صاحب این قصر را و بسوزان پس در آن وقت نظر کردم که نوشته میکند النار النار و بجانب مغرب از آتش

سفره بر سر مبارک
انداختند و شعبده
باهوت
انما

زن بجهت بر سر

پس بزید

پس یزید بامستحق الهاء بانجاریه گفت وای بر تو اینچه کلامیست که میگوئی میخواهی مرا در میان اهل مملکتم خجالت دهی یزید گردن انجاریه را پس انکافران
جاریه را بقتل آوردند و از جمله آن اشخاص راس الجالوت جاثلیق تو دانا مخفی روایت میکند که چون یزید پلید چوب بر دندان شنا یا انمظلوم زد و این اشعار را
که عنقریب گذشت بیان نمود در مجلس راس الجالوت حاضر بود و انعیند عابد طاغوت الحرام راس الجالوت را بسیار مراغا میشود چون راس الجالوت ملاحظه نمود
انخفت و خوار بر او آن نوع چوب زدن بر ثنایا و خواندن آن اشعار را رو کرد بیزید و گفت یا اذن میگوید که از تو سؤالی نمایم یزید گفت از آنچه میخواهی سؤال نما
راس الجالوت گفت تو را بخدا سوگند میدهم که آیا سر کیست یزید گفت این سر حسین بن علی بن ابیطالب است و مادر او فاطمه دختر محمد مصطفی است راس الجالوت گفت چه سبب
انجناب مستحق قتل گردید آیا آنکه پسر دختر پیغمبر شما است یزید گفت اهل عراق نامه باو نوشتند و او را طلبیدند و خواستند او را خلیفه نمایند بمسند خلافت نشانند
پس عامل ابن زیاد او را بقتل آورد و سر او را نزد من فرستاد راس الجالوت گفت من یکون احق بالخلافة منه هو ابن بنت نبیکم ما اعجب امرکم یعنی کیست که سزاوارتر از انجناب
بمراد او باشد حال آنکه آنحضرت پسر دختر پیغمبر شما است چه بسیار عجیب است امر شما ابن زیاد که در میان من و حضرت او قریب سی یک فاصله است و یهود را تعلیم
مینمایند خاک زیر قدمهای او را میبوسند و روها بخود میمالند و آرزو میکنند که بمن وجه دهند و روی پیغمبر شما در میان شما بود و امر فرزند او کشتند
انجناب را بخدا سوگند که شما بدترین امتها میباشید یزید پلید گفت ای پدر تو اگر نمیترسیدی از رسول خدا که فرموده است که کسی که اذیت نماید اهل بیت مرا من دشمن
او میشوم در روز قیامت هر آینه تو را بقتل میآوردم راس الجالوت گفت ای یزید هذا علیک لا لک انجناب خیر تو است نه نفع تو پیغمبر خدا دشمن کسی است که بکشد اهل بیت
و نیست دشمن کسی که قتل او در نزد او بعد راس الجالوت رو نمود بسر منور حضرت امام حسین و عرض کرد یا ابا عبد الله شهادت میدهد از برای من نزد جدت لکن شهادت میدهم
بلا اله الا الله و شهادت میدهم باینکه جد تو محمد رسول خدا است پس یزید پلید گفت از دین خود بیرون رفتی داخل دین اسلام شدی پس از دنیا تو برآمدم بعد
امر نمود آن تازه مسلمان را که در نزد ابن زیاد که ناگاه جاثلیق نصرانی داخل مجلس نوادر الزنا گردید و او پیر دمشقی بود و جامهای سیاه پوشیده بود و بر سر
کلاه داشت بود و عمامه بلند سفید بود بگونه میدید بر آن که ناگاه نظر جاثلیق بر سر منور حضرت امام حسین افتاد گریه بسیار کرد و یزید گذاشت جاثلیق گفت یا یزید هذا رأس
من یعنی این سر کیست انوادر الزنا طاغی گفت این سر مرد خارجی است که بر ما خروج نمود در زمین عراق جاثلیق گفت وا اسفاه یعنی اسم او چیست یزید گفت حسین
علی بن ابیطالب است جاثلیق گفت نام مادر او چیست یزید فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی جاثلیق گفت بچه سبب مستحق قتل گردیده است یزید گفت اهل عراق باو نوشتند
و او را طلبیدند و خواستند او را بر مسند خلافت نشانند که عامل عبید الله زیاد او را بقتل آورد و سر او را بمن فرستاد جاثلیق گفت این سر را از پیش رو بخود بردار و اگر
یزید گفت حقم تو را اهل الخوف تمرد در این ساد مسجد خودم که ناگاه از آن شنیدم جوانب آسمان نظر نمودم مرد پیر را دیدم که از آفتاب درخشنده تر بود با مردان بسیاری
فرود آمدند از آسمان من از بعضی از ایشان پرسیدم که این مرد کیست گفت انجناب محمد مصطفی است و این جمعیت ملائکه اند که تعزیه میگویند او را در مصیبت فرزند او حضرت
امام حسین بردار این سر را از پیش رو بخود بردار یا یزید گفت ای برادر خبر مرا بجواب اضعاف و احلاف خود بخدا سوگند که تازیانه خواهم زد بر پشت و شکم تو پس
نمود که بگیرید او را آن کافران امر دیگر را کردند و بر زمین میکشیدند تا اینکه آن پیر فتحی را در پیش روی یزید برپا داشتند و تازیانه امر دور زانه را میزدند
بضرب تازیانه پیر بیگانه را بگذارید و رو بسر منور حضرت امام حسین شد و عرض نمود یا ابا عبد الله شهادت دارم نزد رسول خدا که من شهادت میدهم بلا اله الا
الله وحده لا شریک له و شهادت میدهم باینکه جد تو محمد بنده خدا و رسول او است و باینکه پدر تو علی امیر المؤمنین است پس یزید پلید غضب شد و گفت او چه
خبر یعنی بگذارید او را بضرب تازیانه پس آن کافران آن تازه مسلمان را انداختند زدند حتی رضوا جسده تا اینکه جسد مبارکش را خورد نمودند جاثلیق فرمود ای یزید
میخواهی مرا بزن و بخواهی مزن که اینها بر سر تو است که در مقابل ایشان است در دست مبارکش پیراهنی است از نور و جلبابی طلا و میفرماید لیس بینی و بین هذا
القمیص و الجلباب الا روحک من الدنیا یعنی نیست فاصله میان اینکه بپوشی تو این پیراهن را و این تاج را مگر روح تو از دنیا بعد
رفیق من خواهی بود در اعلا درجات بهشت دوست داشتن تو اهل بیت مرا پس استغفار نمود در دار دنیا مگر ساعتی بعد روح مقدس او بملکوت مطهرش پرواز نمود
رحمه الله و از جمله آن اشخاص عبد الوهاب بود بنا بر آنکه شیخ طریحی در کتاب منتخب از ثقات اخبار روایت کرده است که مرد نصرانی رسول پادشاه روم بود بسوی یزید پلید در زمانی
سر مبارک حضرت امام حسین در نزد او بود آن مرد نصرانی از مجلس یزید حاضر بود چون نصرانی اسر مبارک را مشاهده نمود گریه بسیار کرد و نوحه زاری نمود و صیحه بر آورد
انفاس کریمه که حاصلش از آن بدانش رشد بعد فرمود ای یزید بدانکه من در ایام جوانی رسول خدا تاجر بودم و داخل مدینه شدم و خواستم که هدیه بجهت رسول خدا ببرم
از مرد از اصحاب انجناب پرسیدم که رسول خدا از هدایا چه چیز را بیشتر دوست میدارد گفت عطر را از همه اشیا بیشتر دوست میدارد من در دکان عطار رفتم
اشهب برداشتم بعنوان هدیه نزد او بردم و انجناب در آن روز در خانه زوجه خود ام سلمه بود چون نظر بر جمال نور انحضرت افتاد نور چشم من زیاد شد و دلم شاد شد و محبت آن نور
در دلم قرار گرفت پس سلام کردم و عطر را در پیش روی او گذاشتم فرمود انت چیست عرض کردم هدیه محقر است که بخدمت شما آورده ام فرمود نام تو چیست گفتم اسم عبد
الشمس است فرمود بدلها اسم خود را من تو را عبد الوهاب نامیدم اگر از من اسلام را قبول نمائی من هدیه تو را قبول مینمایم پس من تفکر نمودم دانستم که انجناب همان
پیغمبری است که حضرت عیسی بخبر داده بود پس در همان ساعت از دست آنحضرت مسلمان شدم و مراجعت نمودم بروم و اسلام خود را مخفی داشتم و در عرض این سنوات مسلمان بودم
با این پیر و جهاد خود و من امروز وزیر پادشاه روم و احکام از نصارای بر احوال ما مطلع نیست بدان ای یزید که مرد در یک روز در خدمت رسول خدا بودم
و انجناب در خانه ام سلمه بود دیدم این عزیز که مرا در پیش روی تو خواهد و خیارست بجد جدش رسید همین که از در حجره داخل شد رسول خدا با الها بخود را کشود
تا بگیرد او را و فرمود مرحبا بک یا حبیبی یعنی مرحبا بتو ای حبیب من تا اینکه او را گرفت و در دامن خود نشانید و مرا عنوان بسیار بجهت و دندان تا ابای او را

# در بیان بوسیدن پیغمبر جناب امام حسین را

میکید بعد عن رحمة الله من قتلک واغاث علی قتلک یا حسین وهو مع ذلک یبکی یعنی دور باد از رحمت خدا کسی که تو را بقتل آورد یا اعانت نماید بر قتل تو ای حسین و آنحضرت
با وجود این گریه میکرد یا شیعه ملتفت شو چون آنحضرت را شاء میدانست که بر یزید پلید با چه مجبور ان لبهای مبارک آنحضرت را از هم گشود و با بخورند لبهای شاه اطفال را
عبد الوهاب از زمان در مجلس ابی ایمان خواهد حاضر بود لهذا در حضور عبد الوهاب همان لبهای مبارک آنمظلوم را بوسیدند شاه اطفال را بوسیدند کید لعنت بر
بر قاتلان آنمظلوم بیگناه مظلومیت شوای باعبد الله باری عبد الوهاب میگوید چون روز دوم شد دخل حضرت پیغمبر در مسجد مشرف شدیم که حضرت امام حسین با برادرش
امام حسن بجد پیغمبر مشرف شدند حضرت امام حسین عرض کرد یا جداه من با برادرم کشتی گرفتیم و احدی از ما بر دیگری غالب نشدیم و میخواهیم بدانیم که قوه کدام یک
بیشتر است پس هر دو تشریف بردند و هر یک سطری نوشتند و بجد آنحضرت آوردند و بدست مبارک آنجناب دادند تا حکم نماید در میان ایشان پس آنحضرت ساعتی در
ایشان نظر نمود و نخواست که خواطر هیچ یک شکسته شود فرمود ای حبیب من پیغمبر اتم میباشم و خط را نمیشناسم بروید نزد پدر خود تا حکم نماید در میان شما ایشان روانه خدمت
پدر بزرگوار خود شدند حضرت هم نیز با ایشان رفت و همگی داخل منزل فاطمه شدند ساعتی گذشت دید پیغمبر خدا بر زنشین او دند سلمان فارسی در خدمت آنحضرت بود
میان من و سلمان دستی بود از سلمان پرسید که پدر ایشان چگونه حکم نمود در میان ایشان و خط کدام را بهتر دانست سلمان فرمود پیغمبر خدا در میان ایشان حکم نفرمود
زیرا که تامل نمود که اگر بگویم خط حسن بهتر است حسین غمناک میشود و اگر بگویم خط حسین بهتر است حسن غمگین میشود باین سبب ایشان را بنزد پدر بزرگوار شان فرستاد
گفتم ایسلمان بحق صدیقه که در میان من و تو هست و بحق پیغمبر اسلام که خبر دهی مرا که چگونه حکم نمود پدر ایشان در میان ایشان سلمان فرمود چون بنزد پدر بزرگوار خود رفتند تامل
نمود در خط ایشان و رقت نمود بر ایشان و نخواست که دل هیچیک را بشکند امر فرمود بروید نزد مادر خود تا حکم نماید در میان شما چون بنزد مادر رفتند آنچه در لوح نوشته بود
اعلام نمودند و گفتند یا اماجداه امر نمود که بنویسید هر یک خطش بهتر باشد قوه او بیشتر است پس نوشتیم و بجد آنجناب بردیم مارا محول نمود پدر چون بجد آنسرور
رفتیم حکم نفرمود و مارا بنزد شما فرستاده است پس آنحضرت منفکر گردید که جد پدر بزرگوار شان نخواستند که خواطر ایشان را بشکنند پس من چگونه حکم نمایم
در میان ایشان پس فرمود ای نور چشمان من قلاده خود را بر شما شما میکنم هر یک که از آن لؤلؤها بیشتر برداشتید خط او بهتر است و قوه او بیشتر است در قلاده
آنکه هفت عدد لؤلؤ بود پس جناب فاطمه برخاست قلاده خود را کشید و بر سر ایشان نثار نمود پس حضرت امام حسن سه عدد از آن مروارید برچید و حضرت امام حسین
سه دانه از آن مروارید برچید یک عدد باقی ماند هر یک میخواستند بردارند آن یکی نمیگذاشت پس خداوند جلیل جبرئیل را ملاحظه فرمود
بحضرت جبرئیل امر نمود که نازل شو بر روی زمین و بیا بخوان لؤلؤ را بالسویه نصف نما تا هر یک از اندر بزرگوار نصفی بردارند تا قلب هیچ یک متکسر نشود پس جبرئیل
بامر ملک جلیل نازل شد و آن لؤلؤ را نصف نمود و هر یک نصفی برداشتند پس نظر نما این زنان چگونه نخواست رسول خدا که دو الم ترجیح کتابی بر ایشان وارد آورد
و هم چنین امیر المؤمنین و حضرت فاطمه نخواستند که آن الم را بر اندر زیده بنی آدم وارد آورند هم چنین پروردگار عالم نخواست که آن الم را بر اندر بدکان امم وارد
آید دل ایشان بشکند بلکه امر فرمود بجبرئیل تا آن لؤلؤ را نصف نماید تا اینکه دل ایشان نشکند و نوا بعمل نیامد بیشتر رسول خدا پس از بر تو و بر دین تو ای نبی
بعد عبد الوهاب برخاست و سر حضرت امام حسین را بر سینه خود چسبانید و آن سرور را میبوسید و میگفت ای حسین شهادت ده از برای من نزد پروردگار
خود و در نزد جد خود محمد مصطفی و در نزد پدر خود علی مرتضی و در نزد مادر خود فاطمه زهراء صلوات الله علیهم اجمعین مؤلف گوید ملاحظه نمائید
که آن پلید در چه مرتبه از شقاوت بود که با وجود این حکایات متینه تمیز کرد بلکه رسولی از پادشاه روم با تمام عشق بر او نیز ملهوف تکلمی نمود و مثلی بیان فرمود
که اگر قلب سخت تر از سنگ بود هر آینه نرم گردیدی لکن بر اتمام شر و ثمره شجره خبیثه در کلام الهی مسطور هیچ اثری نبخشید بلکه مزید بر علتش گردید و از
حدیث مسطور در ملهوف اینست که حضرت امام زین العابدین فرمود که چون سر مبارک سید الشهداء را بنزد یزید پلید آوردند اهل عوانسر منوره را در مجلس شراب جمع
مینمود و شراب زهر ها میگردید در نزد رسول پادشاه روم بمجلس یزید پلید حاضر شد آن رسول از آن امر و بزرگان ایشان بود چون نظر بر سر مبارک سید الشهداء افتاد
بر آن سر منور ملاحظه نمود بعد متوجه یزید گردید بان پلید گفت ای پادشاه عرب این کیست یزید گفت تو را با این چکار است آن رسول گفت چون من نزد پادشاه
خود روم از من بپرسد هر چیز که دیده باشم میخواهم از احوال این سر مطلع باشم و باو خبر دهم تا با نور فرح و سرور شود یزید گفت این سر حسین علی بن ابیطالب
روی گفت مادر او کیست یزید گفت فاطمه دختر محمد رسول خدا پس آن رسول سعاة طلب مرد ایمن متعجب فرمود اما انی حققت النظر الیه بقعر جبینی و اشمه ورقه
آیات من کتابکم یعنی یا ملاحظه نمی کنم مرا که چون نظر مینمایم چشم بلرزه می آید میشنوم از آن سر منور که آیات چند از آیات قرآن شما تلاوت مینماید
پس آن نفر ابجق مالوف بر دایر ملهوف فرمود آن بر تو باد و بر دین تو و بر دین شما است زیرا که پدر آن نواده حضرت داود در میان من و داود پدر ابیاء
فاصله اند کرده نصاری را بعظیم مینمایند خاک پای اشرف بر میدارند شما پسر دختر پیغمبر خود را میکشید حال اینکه در میان او و پیغمبر شما یکهزار پدر فاصله
بلکه بیشتر است دین شما ای بنی آدم یا نشنیده حدیث کلیسیا جامع را یزید گفت بگو تا بشنوم نصرانی گفت میان شما و چیز عجیب که یکی از شما انست در اینمیان معموره نیست مگر یک
شهر در وسط آب که طول آن شهر هشت فرسخ و در دور زمین شهری از آن بزرگتر نیست و کافور و یاقوت و عنبر از آنجا میآورند درختان ایشان عوامت و آن شهر
دست نصاری است و در آن شهر کلیسیا بسیار است و بزرگتر کلیسیا ایشان کنیسه جامع است که در محراب آن کلیسیا حقیقت اطلاق او بخیرات کرده آنحضرت هم جماعتی که حضرت
عیسی بر آنجا سوار میشد و در آنحضرت ابطال و زیبا تر کرده اند و در هر سال اکرده بسیاری از نصاری از اطراف عالم بزیارت آنحضرت میروند و در آنحضرت
و آن را میبوسند حاجات خود را از حضرت مطالبه نمایند شاید ایشان را در ایشان نسب بهم جای که گمان میکنند که اسم هم جای است که حضرت عیسی بر آن سوار میشد
پسر دختر پیغمبر خود را میکشید خدا بر که اندهد شما را یزید پلید گفت بقتل او و بلا این نصرانی را تا مارا در بلا خود رسوا نسازد چون نصرانی این کلام را شنید گفت

مرا بقتل او دری یزید گفت بلی نصرانی گفت دیشب پیغمبر شما را در خواب دیدم که فرمود ای نصرانی تو از اهل بهشتی من تعجب نمودم از کلام آنجناب شهادتین هم
بلا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا رسول الله پس از تازه مسلمان برخاست و سر نفد عالمیان را بر سینه خود چسبانید و از مبارکش آنحضرت میبوسید میگریست تا اینکه
سعادتمند را بقتل رسانیدند مؤلف گوید که زبان قاصر است از بیان افعال و اقوال و اوضاع و کیفیتی که در مجلس یزید نسبت باسرای اهل بیت رسالت واقع شد
افعال و اقوال و حرکات و اعمال و اقوال صادر شد نسبت بآن اما آنچه از آنجمله در بحار الانوار از صاف المحمد مختار منقول است که چون سر منور آنقدوه اخیار را
منبع شرار بردند و اما زین العابدین را با دختران امیر المؤمنین داخل مجلس لعین نمودند حضرت اما زین العابدین مقید و مغلول بود یزید ملعون مردی را بامر فرمود
گفت یا علی بن الحسین حمد خدا را که کشت پدر تو را آنحضرت فرمود لعنت خدا بر کسی که پدر مرا کشت پس آن ملعون بی ادب در غضب شد امر نمود که گردن آنحضرت را بزنند
فرمود اگر مرا بقتل او دیگر خواهد برگردانید حضرت از سوء خدا را بمرگ دعا و استغاثه و حال آنکه از بیکسان بغیر از من محرمی نداند پس غیظ و غضب آن پلید فرو نشست و گفت
تو خواهی ایشان را بولی خود برگردانید بعد از آنکه سوگند طلبید یزید خود شروع نمود بسوختن زنان و اهل جامعه که در زندان آن ملعون بود و گفت یا علی بن الحسین
دانی که بچه سبب خود غل از گردن تو برمیدارم آن مظلوم فرمود بلی میخواهی که از تو احدی بر من منتی نداشته باشد یزید گفت بخدا سوگند که مقصود من همین بود بعد از آن
لعین گفت یا علی بن الحسین ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم یعنی آنچه مصیبتی که بشما میرسد آنچه است که دستهای شما کسب نموده است آنحضرت فرمود این آیه در شان
ما نازل نشده است ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یعنی نمیرسد مصیبتی در زمین و نه در نفس خود مگر اینکه مقدر شده است در کتاب
قضا قبل از اینکه خدا آنها را بیافریند و آنچه از بلا که آنجناب خدا است این بجهت آنست که تاسف نخورید بر آنچه از شما فوت شده است و شاد نشوید بآنچه بشما رو آورده است
و خدا دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را پس ما اشخاصی میباشیم که تاسف نمیخوریم بر فقدان آنچه از ما فوت شده است و شاد نمیشویم از برای آنچه بما رو آورده است مؤلف
گوید که آن ملعون شقی هیچ متنبه نمیشد از خواب غفلت بلکه همه اضلال و گمراهی خود باقی بود بلکه آن ملعون هر زه گوی نا صواب بروایت ابی مخنف با تعمد
دلگیر بگفت ای پسر یزید تو خواست که خلیفه شوی خدا را که خواهد او را بجهت رحمت نمود مؤمنین را از شر او و آسوده گشتید از عذاب او فرمود ای یزید آیا آنجناب سزاوارتر است بخلافت
یا تو و حال آنکه آنجناب پسر دختر پیغمبر شما است و چون یزید ملعون بسیار لباس فاخره میپوشید و بسیار متکبر بود و بسیار فخر مینمود لهذا حضرت فرمود ای یزید مگر نشنیدی
که حضرت میفرماید نمیرسد شما را مصیبتی در زمین و نه در انفس شما مگر اینکه نقدر شده است در کتاب قضا و تلاوت نمود آیه را تا باینجا رسید ان الله لا یحب کل مختال فخور
یعنی بدرستی که حضرت دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را چون آن ملعون عنید این کلام را از سید الشهداء شنید در غضب شد و گفت یا غلام انه سبحانه یا یعنی ای پسر حال تو چنین کلامی
بما میگوئی پس آنشقی امر نمود بمرد بلد خبری که پیش روی او بود که خذ هذا و اضرب عنقه یعنی بگیر این پسر را و گردن او را بزن چون علی بن الحسین آنحال را مشاهده نمود گریست
و این اشعار را بیان نمود انا دیک یا جد الخیر مرسل حبیبک مقتول و تلک ضایع یعنی بدرستی میبینم تو را ای جد بهترین پیغمبران که حبیب تو را کشتند و نسل تو را ضایع
نمودند قادر لبلاد دمشق مکبلا و مالی من بین الخلائق شافع مرا را میبرند بشهر دمشق در بلاد در حالتی که مقید نمودند مرا و کسی از مردمان مرا شفاعت نمی کند
لقد حکموا فینا علوج بنی امیة فقد ظهروا فینا عظیم البدائع و حکم رانی نمودند بر ما بنی امیه پس ظاهر نمودند جور و عمها و شمشیرها انه مظلوم شنید
که آن بدبخت امر نمود بقتل سید الشهداء آن بیکسان بگریه در آمدند پس حضرت ام کلثوم متوجه یزید پلید گردید فرمود یا یزید لقد ورثت الارض من دم اهل البیت
ابرید ان لا ترث من نسل رسول الله علی وجه الارض احدا یعنی ای یزید میراث کردی زمین را از خون اهل بیت رسول خدا بر روی زمین نمیگذاری احدی از اهل بیت رسول خدا
کلام او را از آنحضرت شنیدند همگی بگریه در آمدند و گفتند دع هذا الصبی فانه لا یحل قتله این طفل را بحال خود واگذار بدرستی که قتل او حلال نیست
پس آن عنید امر نمود که دست از او بدارید و او را بحال خود واگذارید پس آن پیمان علیل بآن پلید دلیل فرمود تو را بخدا سوگند میدهم اگر در میان تو و این زنان قرابتی هست
پس بفرست با این زنان مردی را که اعتماد داشته باشی باو که این بیکسان را بمدینه برگردانند شما چون اهل مجلس این کلام را از آن مکرم شنیدند فانتحب الناس و ضجوا
بالبکاء و العویل یعنی صدای مردم بگریه و نوحه خوانی بلند شد و خشی یزید الفتنة یعنی یزید پلید از فتنه ترسید گفت یا غلام لا تبلغهن غلبة یعنی ای پسر نرسانی ایشان را
بمدینه سوی تو پس آن ملعون رو نمود باهل مجلس خود گفت چه مصلحت میدانید که این پسر را بکشیم یا نه حضار مجلس گفتند ان الطفل لئیم پس آن ملعون بآنجناب پلید
بدنجی را طلبید امر نمود که بمنبر رو و لا یرک شیئا من الشر الا جعلها فی علی و الحسین یعنی فرو نگذارد خصلت بد را مگر اینکه قرار دهد در امیر المؤمنین و
حضرت امام حسین پس آن خطیب رو در بامر آن بدتر از همه بر منبر مانند سگ خارج بر زر قرار گرفت و بر یزید مخوهد با چند نسبت بآن دودمان عالمیان نمود که
الحماسکنه مطلوب از عبث بیطاقه گردید بخود نگیرید با خطیب آن سخنان بی نصیب یا ویلک ما اقل حیاءک و ای شانی لبی و جدک یعنی ای وای بر تو چه بیحیا کرد است حیای تو
و چه صفت ناموسی پدر و جد بزرگوار تو بما میشمارد چون یزید پلید این کلام را از سکینه خاتون شنید بر تازیانه خود گفت الا تسکتین یا بنت الخارجی یعنی چرا ساکت
نمیشوی ای دختر خارجی سکینه خاتون این کلام را از آن پلید فرجا استماع فرمود آنگاه بر تو گفت این سزاوار تو بود بخلاف فرمان ابی ایا تو سزاوارتر بودی من که
والد او علی بن ابیطالب است و مادر او فاطمه زهرا است و جد او رسول خدا است و بروایت مناقب ابن شهر آشوب گفت یا تکلمی یعنی تکلم
نما و سخن بگو ای مکرمه عالمیان فرمود هو المتکلم یعنی سید سجاد میفرماید چون آنحضرت این کلام را از آنخبیثه شنید تکلم بآن پلید جواب او خود فهمید زبان افشا خود
باین اشعار گویا گردید لا تطمعوا ان تبینونا و ان نکف الاذی عنکم و تؤذونا و الله یعلم انا لا نحبکم و لا نلومکم الا تحبونا یعنی طمع مکنید باینکه اعانت
نمائید ما را پس ما اکرام نمائیم شما را و باینکه باز میدارید اذیت خود را از شما و شما اذیت نمائید ما را و خدا میداند که دوست نداریم شما را ملامت نمیکنیم شما را
بر اینکه شما ما را دوست نمیدارید پس یزید گفت صدقت یا غلام یعنی راست گفتی ای پسر ولکن پدر و جد تو خواستند که امیر شوند حمد خدا را که بقتل او و ایشان را

# حکم بفسادن زیر ملعون جناب امیر سلام الله علیه

خوب بها بر رجب سر سید سجاد فرمود لم نزل النبوة والامرة لابائی واجدادی من قبل ان تولد یعنی نبوة و امارة همیشه در آباء و اجداد من قبل از آنکه تو از مادر
متولد شوی و نهی که انتقی بر وایتی مذابی شنید که انسان الله احمد خود را بغیر در غضب شد و بیکی از ملازمین خود گفت ادخله فی هذا البستان و اقتله و دفنه فیه یعنی آن
حضرت را در آن بوستان برو و او را بقتل رسان و در آنجا دفن نما پس آن جلاد بدستور آن مظلوم غریب را داخل باغ نمود پس مشغول کندن قبر گردید و آن مظلوم در بندگی
او در شغل نماز گردید چون جلاد سر و از حفر قبر فارغ گردید قصد قتل آن مقرب معبود نمود که ناگاه دلش رغبت بر آن جلاد سر اسیر خود دیگر از صدمه آن
بر وی در افتاد و شفقت کشید بدل و اصلا گردید بخاطر بر بدل چون آن حالت را از آن پلید مشاهده نمود نزد پدر عقید خود رفت و حکایت بآن نقل نمود چون آن
شقی بر آن قضیه مطلع گردید امر نمود تا آن جلاد خبیث را در کنار قبری که بجهت آن حضرت حفر نموده بودند دفن نمودند پس مرات عدیده قصد قتل آن بیمار علیل را نمود
و اراده قتل نسل رسالت را کرد ولکن نتوانست آن اخبار از او بر اهل کوفه نمود باری امر دو بعد از آن اخبار از هانی و اعالیکه خواست و نتوانست نسبت بسر مبارک آن
حضرت را مانند آن العابدین و سایر اسیران بعمل آورد امر نمود بروایت مأخوذ که اسیران را بمنزل بیستفی بردند که از حرارت و برودت هوا مانع بود و انفاق داخل خرابه مانند تاریکی
ایشان بوست بیخ در آنجا کار ایشان اکرم بر حضرت امام حسین بود و بروایت بعضی حضرت صادق فرمود که علی بن الحسین را با سایر اهل بیت در منزل خرابه منزل دادند
پس بعضی از ایشان بعضی گفتند که ما را در آنجا خراب نمی‌دادند تا بر سر ما خراب شود و ما هلاک شویم چون تنها ما آنچه شنیدیم با یکدیگر بزبان رومی گفتند نظر ما
با یکدیگر کرده که منتظر شنید که آنجا خراب شود و نمیدانند که فردا ایشان را بر دیر منزل بقتل رسانند حضرت سجاد فرمود که من بکلام ایشان را بزبان رومی نمایید
و غیر از من دیگر کسی نفهمید و موضع حبس حضرت امام زین العابدین بروایت مناقب که الان مسجد او در بلد بابل است با عصا حقد که داشت در صدر این بود که بنها حضرت
امام زین العابدین را بقتل رسانند بروایت دعوات او در وقتی از مواقع شقی آن حضرت در پیش رو بخود بازداشت و با آنجناب تکلم میکرد تا سخن از آن حضرت صادر شود
که بنها شود در قتل او و آنجناب در جواب او بحسب سؤال تکلم میفرمود در دست مبارک تسبیح کوچکی بود که با انگشتها بیاکش میکرد و بجواب آن شقی میفرمود پس اظهار
تعجب با او سخن میگوئم تو جواب مرا باز میگوئی و با انگشتها خود تسبیح میکردی کیف تجوز ذلک یعنی چگونه روا داری و جایز است یعنی این نوع سخن امت پس از دیگر
فرمود خیر او مرا بکم از جهت که آن حضرت در وقتی که نماز صبح را بعمل میآورد و فارغ میشد با احکام تکلم نمیفرمود تا اینکه بر میگشت بتسبیح که در پیش زانو او بود پس میفرمود اللهم
انی اصبحت اسبحک و احمدک و اهللک بعدد ما ادبر به سبحانی یعنی خداوندا بدستی که من صبح کردم حال اینکه تسبیح میکنم تو را و تحمید میکنم تو را و تهلیل
میگویم تو را بعدد یکه دور میدهم تسبیح خود را و تسبیح بر میگیرد او را و امید دارد هر چه میخواست مرد تکلم میفرمود بدان اینکه تسبیح که بعدد حقم را و میفرمود که این
کردن اینکه بمنزله آن اذکار است و حساب میشود بجهت او و از برای او در نزد تا اینکه قرار گیرد در فراش خود و چون در فراش خود قرار گرفت بخواند این دعا مذکور را و
تسبیح خود را در زیر سر گذارد پس حساب میشود از برای او تا وقت صبح پس من چنین عمل نمودم از برای اقتدا نمودن بجد خود پس بدانید با احکام از شما سخن نمیگویم مگر
اینکه حق را میگوید بچیزیکه بنا میبرد بآن پس آن حضرت را عفو نمود و صله داد که آنجا برا رها نمایند پس بروایت مأخوذ در دار الاسر در شام میگذشت که
منزل عمر و بجد آن حضرت رسید و فرمود کیف امسیت یا ابن رسول الله یعنی چگونه شام نمودی ای فرزند رسول خدا آن حضرت فرمود شام نمودم مانند بنی اسرائیل در آل
فرعون که ذبح مینمایند پسران ایشان و زنده میدارند زنان ایشان را یا منهال صبح نمود عزیز که نخر مینماید بر عجم باینکه محمد از عرب است صبح نمود از قریش که فخر مینماید
بر سایر عرب باینکه محمد از قریش است و شام نمودیم ما که اهل بیت محمدیم در حالتی که ما را کشتند و مال و حقوق ما را غصب نمودند پس انا لله و انا الیه
راجعون در حالتی که ما شام نمودیم در آنجا و لله در بنها یعنی خدا کثیری را از برای بنها که گفتند ارت یعقوب لا اعود نبیر و قتلت اجلهم اولاده وضعوا یعنی اینکه
تعظیم مینمایند منبر رسول خدا را و با منبر ترک میجویند حال آنکه اولاد آن بزرگوار را میکشند در زیر پا بخود مضمحل میسازند باتی حکم نبوه یتبعونکم و فخرکم
انکم صحبة لله تبع یعنی بکدام دلیل و برهان اولاد رسول خدا تابع شوند شما را و حال آنکه شما اخفا نیست که شما از صحابه و تابعان رسول خدا میباشید ایشان را تصور نمایند
خلافت که بر آن اسیران در شهر شما وارد آمدند در آنجا در کتاب چشمه سنه با آنجا فرود بود و عیش و راحت از خود خواهی نمود و چگونه در خطوب ایشان خوشی
نمایند و حال آنکه آن اسیران محترم در خرابه شما علی الدوام مشغول گریه و ناله میباشند خصوصا حضرت امام حسین که حضرت منتخب کرده فرموده است چون انا لله و انا الیه راجعون
وارد شاشال بر بلنجا بجهت منزل ایشان قرار داد و آن بزرگوار آن در آن منزل مشغول عزاداری بودند حضرت امام حسین که خبر مبارک داشت از روزیکه آن مظلوم را
شهید کردند بدل خود در اندیشه بود و فراق آنجناب را بر آن خبر صغیر تاثیر نموده بود و فرحناک آن اسیران اهل مهر بخود در اطاب مینمود و آن مصیبت زدگان آن طفل را تسلی
میدادند و میفرمودند که فردا تشریف میآورد تا اینکه شبی از شبها آن صغیر زار پدر بزرگوار خود را در عالم رؤیا دید از دیدار آن خوشنود گردید در خلال رحمش
ارمیدن از مطالبه نمود پدر و صبح کشید و نعره زدن بسبب وصلش بضعیف نالی مشغول گردید بلکه فلک شبیه جواب نوع استراحت آن زار آن صغیر نتوانست مشاهده نمود
آن شکیبا را از خواب بیدار نمود چون آن صغیر زار از خواب بیدار گردید پدر بزرگوار را در نزد خود ندید با عوض نمود بگریه و صبح کشید و نعره زدن و هر چند اهل بیت
آن صغیر را تسلی میدادند قرار نمی‌گرفت و زار زار میگریست پس آن شب کشیدگان آن صغیر نتوانستند که سبب گریه او بود پس آن مظلوم در آن در جواب آن بیکسان
گفت ابتونی بوالدی و قرة عینی یعنی بیارید نزد من پدر مرا و نور چشم مرا پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم زار پدر بزرگوار خود را در خواب دیده است چند
آن شب زدگان آن صغیر را تسلی دادند حزن و گریه آن مظلوم بیشتر شد چون آن غریبان و اسیران و سیدان ملاحظه نمودند گریه و زاری آن صغیر شکسته بال و هر چند
آن حزینه را تسلی میدهند گریه او افزون میگردد و تسلی نمیباید خود نیز منتظر بودند لهذا پرده صبر و سکون را دریدند و ایشان نیز با آن صغیر هم آواز گردیدند
مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری گردیدند و عزای آن مظلوم را برپا نمودند و طپانچه بر روی خود زدند و خاک بر سر خود ریختند و موهای خود را پریشان نمودند

صدای گریه

صدای گریه و صیحهٔ ایشان چنان بلند گردید که بگوش یزید پلید رسید چون استماع صدای گریه و صیحهٔ ایشان نمود شنید پرسید که ما الخبر یعنی این صدای گریه و
صیحه چیست گفتند ان بنت الحسین الصغیرة رأت اباها یومها فانتبهت وهی تطلبه ببکی وتصیح یعنی بلا معنی که دختر صغیر حسین بلا خود را خواب دید
است و پدر خود را طلب مینماید و صیحه میکشد چون آن لعین بر این واقعه مطلع گردید امر نمود سر مبارک حضرت امام حسین را بنزد او بردند در پیش روی آن صغیر گذاردند
و ملاحظه نمایند بدیدن آن سر تسلی یابد پس ملازمان آن پلید آن سر مبارک را بر ایمند پلید بیقی پوشانیدند و بنزد آن دختر صغیر بردند در پیش آن بیچاره گذاردند و مندیل را از روی
آن سر مبارک برداشتند آن شیعه امامان از تصور آن حال چون نظر آن صغیر زار بر سر مبارک آن بزرگوار افتاد پرسید که ما هذا الرأس یعنی این سر از کیست در جواب آن اطفال گفتند
ما هذا الرأس ابیک یعنی این سر مبارک پدر تو است آن شیعه امامان چون چنین میگفتند که از فاضل طینت حضرت امام حسین خلق شده دلیل آن اینست که خود را از تصور آن حالت نتوانست
نمود و قطرات اشک مانند باران از چشم خود روان نمود و اگر قساوت تو را عارض شده باشد لا اقل مهر و محبت را هی بود و خود را شبیه گریه کنند خود را هی نمود تا هست بر تو و بجهت
پس آن صغیر زار سر پدر بزرگوار خود را از طشت برداشت در بر گرفت و شروع بگریه و زاری نمود آن شیعه ملتفت شو که آن سر مبارک بینا و شنوا و دانا و گویا بود مگر
بگوش هوش خود صدای آن را نمیشنود و تکلمات او را باور نکند بود و بگفتار آن صغیر و غیر آن شیعه فراموش مینمایند آن شد که شوکت آیا بر آن سر مبارک چه وارد شد
که ملاحظه مینماید که آن صغیر او را بر سر در گرفته و زاری مینماید و اهل و سادات آن بیچاره زاری آن صغیر را فغان مینمایند اگر تصور آن حال نمود اگر بان دخل
بعضی آیا در دین اگر از فاضل طینت ایشان خلق شده الله بکرم خود اهل زاری و فغان نمود و استماع شنید آن کلمات جگر سوز که آن صغیر زار بر آن بزرگوار یا
کما زاله انفاس بیقراری بیان میفرماید و اگر قلب او سنگ باشد که لا حاله تعرض خواهد آمد زیرا که آن صغیر زار بر سر صندوق پدر بزرگوار با این روش نوحه میکرد
بزبان پر نکته گفتگو با سر مبارک پدر بزرگوار یا اباه من ذا الذی سلبک یا ابت یعنی ای پدر جان کدام سنگدل ایشان نمود محاسن تو را بخون مطهر تو یا اباه من ذا الذی قطع
وریدک یا ابت یعنی ای پدر جان چه شخص بیدرد و شاه دل رگ تو را یا اباه من ذا الذی ابکی عینی یا ابت یعنی ای پدر جان چه شخص بیدرد و شاه دل رگ تو را یا اباه من ذا الذی
یا اباه من ذا الذی اسلک مرجوه یا ابت یعنی ای پدر جان کدام سنگدل تو را یا اباه من ذا الذی ابکی عینی یا ابت یعنی ای پدر جان که متوجه دختر صغیر یتیم تو میشود تا بزرگ شود
یا اباه من للنساء الحاسرات یعنی ای پدر جان که در وقت زنان برهنه تو میشود یا اباه من للاطفال المسبیات یعنی ای پدر جان که بسبای مینمایند و زنان بیوه
اشد یا اباه من للعیون الباکیات یعنی ای پدر جان که غم خواری مینماید چشم گریان یعنی ای پدر جان که غم خواری مینماید تا بیفتد و
غریب یا اباه من للشعور الناشرات یعنی ای پدر جان بعد از تو رای غریب یا اباه یتیم و ثلاث الثری ولا ارى شیئا مخضبا بالدماء یعنی ای پدر جان
کاشکی در دیده خاک منها میبودم و نمیدیدم محاسن مبارک تو را که بخون خضاب شده پس آن صغیر زار دستها خود را بر دامن مبارک پدر بزرگوار خود گذاشت و انقدر
گریست که مدهوش گردید چون اهل بیت بیقراری آن صغیر را مشاهده کردند فاذا بها قد فارقت روحها الدنیا ناگاه دیدند که روح مقدس آن از دنیا مفارقت
نمود و آن را در آغوش اهل بیت فاطمه زهرا ارمیده است چون این کیفیت را ملاحظه نمودند از گریه زاری بلند نمودند و غریبم و وای بحال
نمودند خاصه زنان بعزا مشغول گردیدند و بر پدر شهید از روی مرثیه گفتند و نوحه نمودند و بعضی از اهل بیت سوم ای پدر
عیال ایا پدر از اهل بیت نبی کان در تغسیل و تکفین و تدفین آن صغیر یتیم این اشقیا اگر نمودند روز حشر با این عمل معاینه دیدم چون شد باری بروایت
بجا از مناقب ابی مخنف و غیره یزید مردود امر نمود که سر مقدس حضرت امام حسین را بر دروازه خانه او آویختند و هند دختر عبد الله بن عامر که زوجه آن پلید بود سابقا
زوجه حضرت امام حسین بود پرده خود را در بدو از خانه بیرون آمد تا داخل مجلس آن پلید شد در وقتی که مجمع عامی بود و با آن خرابی گفت ای یزید
سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا را بر دروازه من نصب نمودی یزید پلید برخاست و جامه بر سر او افکند و او را از نامحرم پوشانید و گفت بی زاری نما و گریه کن بر سر
دختر رسول خدا و بر زاده قریش که پسر زیاد در امر او تعجیل نمود و او را بقتل رسانید خدا او را بکشد بعد از آن یزید امر نمود که اهل بیت را بخانه آوردند چون آن محنت
زدگان بدیدن خانه آن بی ایمان روانه شدند و وارد خانه آن لعین گردیدند و زنان آل رسول را ملاحظه نمودند که آن خواهر اهل دور را بخانه آن بی
شرم بردند و زنان همگی با استقبال آن اسیران محترم شتافتند و گریه و نوحه و فغان نمودند و ناله بر آوردند صیحه کشیدند و چون لباس برهنگی آن خاندان
دور را ملاحظه نمودند همگی لباس و زیور بدور انداختند از خود دور نمودند مدت سه روز ماتم سید الشهدا را برپا داشتند ای امان از حالت اسیران
و وقتی که آن لباسها کهنه و خاک آلوده خانه بر یزید شد زنان آل ابی سفیان را ملاحظه نمودند یا زینب خاتون و ام کلثوم در آن هنگام چه وارد کرد بلا و زنان
بیباکان از حالت بیحد تعجب میکردند بخدا سوگند آن شیعه که شخص نمیتواند بتصور آن حالت خود را ضبط نمود و اشک از دیدگان مانند قطرات باران
جاری نمود و هر چند اشک باشد زیرا که سنگ نیز پاره از او قات چشمها جاری میکرد و نهرها آب بر میاید باری یزید ملعون فی الجمله بسر لطف اهل
بیت را در خانه خاص خود مکان داد و در وقت شام حضرت امام زین العابدین را بر سر خوان خود میطلبید اما آن ملعون پلید با سینه پر کینه اش بر حقد
حسد بود مانند عقرب در هر گاه بیکایی آن مظلوم را میگزید پس روزی آن حضرت را با خود بمسجد برد و در آن بحار الانوار آمده و امر نمود تا خطیبی بر منبر رود و حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حضرت امام حسین نمود و در مدح معنوی و بد بسیار گفت چون حضرت امام زین العابدین از هذیان و مزخرفات آن شنید آن
غیرت در خود نگنجید صیحه بر آن خطیب زد و فرمود وای بر تو ای خطیب بد ثنا نمودی رضای مخلوق را بسخط خالق پس امر نمود محل خود را در آتش جهنم بر پرده
آن خطیب گفت بخدا سوگند که تو کلمات خود خطا نمودی و من میدانم که حضرت خلق نمود خلایق را بسبب وجود شما و خدم امور بشما خواهد و یزید را بر آن
کلمات آن بزرگوار بیانات بسیار بر آن منافق آن نور بدل اسد الله الغالب یزید جامع مثالب فرمود اذن لی حتی اصعد هذه الاعواد فاتکلم بکلمات لله

فيهم رضا ولمولاه والخطاء فيهم اجر وثواب يعنى اى بزيد مرا ماذون نما تا بر بالاى منبر روم وكلامى چند بيا نفرمايم كه مرا خوش نمود بخدا و تو از حاضرين
كرد دانمو انا بانمو وان يجى منبر كنا برا ماذون نمود پس مردم شاميان بلند فرجا كفتند اى زنده انجنابرا تا بر منبر رود شايد شنائى از او شنوم بزيد پليد كفت
اكر انجناب بر منبر رود فرود نخواهد آمد الا كه بر موى امر رسول الى ابو سفيان بعضى كفتند از اين طفل چه بر ميآيد انشقى كفت انه من اهل بيت فلا تقرا العلم فرقا
يعنى انجناب از اهل بيتى است كه چشيده اند علم را چشيدنى اى بد بخت چرا نكفتى كه ايشان منبع اولين و آخرين اند و اصل كمالات ايشانند و لاحقيقت بار پس بپوشيد
اهل شام از اين پليد تمنا نمودند و اصل الطلب كوشيدند تا انمو نمودند پس مردم بر او از تخفيف موجه تخطيب كرديدند باو كفتند فايقرا
ان تدع هذا الغلام يصعد المنبر فانه اذا نظر الى كثرة الناس لم يتكلم بشئ يعنى چيزى خير سر نساند بسو اكر بكذارى كه اين طفل بر سر منبر آيد اين طفل بر روى منبر
همين كه نظر نمايد بكثرت مردم هيچ تكلم نمى تواند نمود پس اخطب الى بر منبر فرود آمد و بانجناب تعريض نمود كه اصعد يعنى بالا رو بر منبر و منبر را مشرف فرما و چون فطرت
مفاخر و مناقب بر دايره مناقب بر عرشه منبر قرار كرفت و حق بر كرد خود عود نمود شرح نمود بحمد حضرت بحضرت كبريا پس خطبه خواند كه ديدكها حاضران را كران
كرد و كها ايشان را از ساكت نمود بعد فرمود ايها الناس اعطينا ستا وفضلنا بسبع يعنى اى مردم بحقيقت شش خصلت بما عطا فرموده است و هفت خصلت ما را بر سائر خلق
زيادتى داده ستا عطينا العلم والحلم والشجاعة والمحبة فى قلوب المؤمنين يعنى عطا فرموده است علم و حلم و جوانمردى و سخا و بلاغت و شجاعت و محبت در
قلوب مؤمنان وفضلنا بان منا النبى المختار محمد ومنا الصديق ومنا الطيار ومنا اسد الله واسد رسوله ومنا سبطا هذه الامة ومنا مهدى هذه
الامة وفضلت بذات حتى صار لنا منا رسول الله صلى الله عليه وآله وآله منا على مرتضى و از ماست جعفر طيار و از ماست حمزه شير خدا و رسول او
و از ماست دو سبط اين امت حسن و حسين و از ماست مهدى اين امت عجل الله فرجه من عرفنى فقد عرفنى ومن لم يعرفنى فانا حبيب بن مظاهر كه مرا شناسد شناسد هر كه مرا
نشناسد من او را خبر دهم بحسب و نسب اى ايها الناس انا ابن مكة ومنى انا ابن زمزم والصفا اى مردمان منم فرزند مكه و منى منم فرزند زمزم و صفا انا ابن من حل الركن
باطراف الردا انا ابن خير من ائتزر وارتدى منم فرزند آنكه مقام ابراهيم را بر اطراف ردا خود برداشت منم فرزند بهترين آنهاى كه ازار بر خود بست و ردا بر دوش افكند
انا ابن خير من انتعل واحتفى انا ابن خير من طاف وسعى انا ابن خير من حج ولبى انا ابن من حمل على البراق فى الهواء منم فرزند كسى كه نعلين پوشيد و پا برهنه رفت منم
فرزند بهترين طوف كنندگان و سعى عمل آورندگان منم فرزند بهترين حاجيان و تلبيه كوينده كان منم فرزند كسى كه بر اسب بلند و بلند شده بر روى هوا انا ابن من اسرى به
من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى انا ابن من بلغ به جبرئيل الى سدرة المنتهى منم فرزند كسى كه بردند او را در شب از مسجد الحرام بمسجد اقصى منم فرزند آنكه جبرئيل
او را رسانيد بسدره المنتهى انا ابن من دنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى انا ابن من صلى بملائكة السماء انا ابن من اوحى اليه الجليل ما اوحى منم فرزند
آنكه وحى فرستاد بسوى او خداوند جليل آنچه وحى فرستاد انا ابن محمد المصطفى انا ابن على المرتضى انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا لا اله الا الله منم فرزند
محمد مصطفى منم فرزند على مرتضى منم فرزند كسى كه شمشير زد بر بينى مردم تا قائل شدند بوحدانيت خدا انا ابن من ضرب بين يدى رسول الله بسيفين وطعن برمحين
وهاجر الهجرتين وبايع البيعتين وقاتل ببدر وحنين ولم يكفر بالله طرفة عين منم فرزند آنكه بشمشير در پيش روى رسول خدا دو شمشير حمايت كرد و دو نيزه دفع اعدا
كرد و هجرت نمود در دو هجرت و بيعت نمود در دو بيعت و مقاتله نمود با كفار در بدر و حنين كافر نشد بخدا يك طرفة العين انا ابن صالح المؤمنين ووارث
النبيين وقامع الملحدين ويعسوب الدين ونور المجاهدين وزين العابدين وتاج البكائين واصبر الصابرين وافضل القائمين من آل يس رسول رب العالمين منم
فرزند صالح رسول مؤمنان و وارث پيغمبران و برازنده ملحدان و پيشرو مسلمانان و نور مجاهدان و زينت عابدان و تاج گريه كنندگان و صبر كننده
صبر كنندگان و بهترين نماز گذارندگان از آل يس رسول رب العالمين انا ابن المؤيد بجبرئيل والمنصور بميكائيل منم فرزند مؤيد بجبرئيل و منصور بميكائيل انا ابن الحامى
عن حرم المسلمين وقاتل المارقين والناكثين والقاسطين والمجاهد اعداءه الناصبين واقرب من مشى من قريش اجمعين منم فرزند حمايت كننده از حرم
مسلمانان و كشنده مارقان و ناكثان و قاسطان و جهاد كننده دشمنان خود از ناصبان و اقرب از جميع قريش و اول من اجاب لله ولرسوله من المؤمنين
واول السابقين وقائم المعتدين ومبيد المشركين وسهم من رمايا على المنافقين ولسان حكمة العابدين منم فرزند اول كسى كه اجابت نمود دعوت خدا
و رسول او را از مؤمنان و اول سبقت گيرندگان و شكننده از حد تجاوز كنندگان و برباد دهنده مشركان و تير زهر آلود خدا بر منافقان و زبان حكمت
عابدان و ناصر دين الله و ولى امر الله و لسان حكمة الله و عيبة علمه و ناصر دين خدا و ولى امر خدا و لسان حكمت خدا و صندوق علم خدا منم يحيى بهلول
زكى ابطحى رضى مقدام همام صابر صوام مهذب قوام قاطع الاصلاب ومخرب الاحزاب يعنى جوانمرد سخى صاحب همت و سيد قوم زكى و پسنديده
ابطحى و رضى و دلير و نيك صابر و صائم و مهذب و حسن القامه قطع كننده اصلاب و متفرق كننده احزاب اذا يلقاهم ثبتا واذا يطلبهم حيا واذا مضاهم عزما واشدهم شكيمة
آنكه دوام خدا و رسول او از همه كس منقاد تر بود و قلبش از همه كس ثابت تر بود و عزمش از همه كس محكم تر بود از همه مردم در دفع ظلم و بار ظلوم شديد تر بود و اشد
باسا يطلبهم فى الحروب اذا زلقت الاسنة وقربت الاعنة طحن الرحى بدانهم فى الحروب رحا الربيع الهشيم شيرى بود غضبناك خود نمود دشمنان را در
حربها و وقتى كه نيزها لغزيده شد و عنانها نزديك شد خود نمود آسيا بيا ميداد دشمنان را در حرب مانند خشك كننده كتب الحجاز وكبل العراق مكى
مدنى خيفى عقبى بدرى احدى شجرى مهاجرى شير حجاز و بزرگ عراق مكى مدنى خيفى عقبى بدرى احدى شجرى مهاجرى من العرب مقدم و من الوغا ليثها دار
المشعرين وابو السبطين الحسن والحسين ذاك جدى على بن ابى طالب سيد عرب و شير بيشه ها و دارنده مشعرين و پدر دو سبطين حسن و حسين و جد من على بن ابى
طالب است صلوات الله وسلامه عليه بعد فرمود انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سيدة النساء منم فرزند فاطمه زهراء و منم فرزند سيده زنان عالمين بروايت كتاب اعم

انسالله

ذهب بنا فصاحب
باب الخطب
است

ن
ن
ن

انا سلالة پیغمبر فرمود انا ابن خدیجة الکبری منم فرزند خدیجه کبری که مادر مؤمنانست پس فرمود انا ابن المقتول ظلما انا ابن المحزون الراس من القفا منم فرزند
کسی که کشتند او را از روی ظلم و ستم منم فرزند کسی که سر او را از قفا بریدند انا ابن العطشان حتی قضی انا ابن طریح کربلا منم فرزند کسی که او را بالب تشنه شهید کردند
منم فرزند کسی که او را بحال کربلا انداختند انا ابن من بکت علیه ملائکة السماء یعنی منم کسی که عمامه ردا او را بردند منم فرزند
کسی که گریستند بر مصیبت او ملائکه اسمانها انا ابن من ناحت علیه الجن فی الارض والطیر فی الهواء انا ابن من رأسه علی السنان یهدی انا ابن من حرم من العراق الی الشام
پسر منم فرزند کسی که نوحه نمودند بر او جنیان زمین و مرغان هوا منم فرزند کسی که سر او را بر نیزه کردند بعنوان هدیه فرستادند منم فرزند کسی که حرم او را از
عراق تا شام بطریق اسیری گردانیدند پس ان اسیر بیچ تعبیر و ابراز منتخب فرمود انا ابن الذی افترض الله ولایته فقال قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
ومن یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الاقتراف مودتنا اهل البیت منم فرزند کسی که واجب نمود خدا دوستی او را که فرموده است بگو ای محمد نمیخواهم
از شما اجری بسبب رسالت خود مگر دوستی مودت با خویشان من و کسی که خیانت نماید حسنه را زیاد میکنیم از برای او نیکی را آگاه باشید که خیانت حسنه دوستی ما اهل
بیت است پس ان نور چشم پیغمبر بروایت کتاب احمد فرمود ایها الناس ان الله نعم وله الحمد ابتلانا اهل البیت ببلاء حسن حیث جعل رایة الهدی والعدل
والتقی فینا وجعل رایة الضلالة والردی فی غیرنا یعنی ای گروه مردمان بدرستی که حق تعالی از برای او است حمد مبتلا نمود ما اهل بیت را ببلای نیکو قرار داد در ما
رایت هدایت و عدل و تقوی را و قرار داد در غیر ما رایت گمراهی و ضلالت را فضلنا اهل البیت بست خصال فضلنا بالعلم والحلم والشجاعة والشهامة والمحبة
والمحلة فی قلوب المؤمنین انا نامی لم یؤت احد من العالمین من قبلنا و تفضیل داده ما اهل بیت را بشش خصلت بعلم و حلم و شجاعت و جوانمردی و محبت
و عظمت در قلوب مؤمنین عطا فرمود بما فضایل بسیار که عطا فرمود قبل از ما از عالمین فینا مختلف الملائکة ومنزل الکتب ومابهم محل الملائکة ملائکه
و مابهم محل تنزل کتب الهیه پس ان نور دیده اسد الله الغالب بروایت مناقب چنین انا انا فرمود حتی ضج الناس بالبکاء والنحیب تا اینکه خروش مردم بگریه
زاری بلند شد و خشی بر ایشان بکون فتنة فامر المؤذن فقطع علیه الکلام و چون بیم ملعون خروش و فغان مردم را دید ترسید که مردم از او برگردند
و فتنه برپا شود پس امر نمود بمؤذن که اذان بگو پس چون مؤذن شروع نمود باذان آنحضرت سخن را قطع نمود فلما قال المؤذن الله اکبر قال علی لا شیء اکبر من
الله چون مؤذن گفت الله اکبر آنحضرت فرمود نیست چیزی از خدا بزرگتر فلما قال اشهد ان لا اله الا الله قال علی الحسین شهید بها شعری وبشری ولحمی ودمی چون
مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله آنحضرت فرمود شهادت داده است باین کلمه مو و پوست و گوشت و خون من فلما قال المؤذن اشهد ان محمدا رسول الله التفت من فوق
المنبر الی یزید فقال محمد هذا جدک ام جدک یا یزید فان زعمت انه جدک فقد کذبت وکفرت وان زعمت انه جدی فلم قتلت عترته چون مؤذن گفت اشهد ان محمدا
رسول الله آنحضرت رو نمود بیزید و فرمود یا یزید این محمد جد من است یا جد تو اگر گمان کرد یکه جد تو است دروغ گفته و کافر شده و اگر گمان کرد یکه جد من است
پس چرا عترت او را بقتل آوردی پس ان نور دیده پیغمبر بروایت کتاب احمد فرمود ایها الناس هل فی کم من ابوه وجده رسول الله ای گروه مردمان آیا در میان شما کسی
هست که جد او رسول خدا باشد فعلت الاصوات بالبکاء یعنی همین که مردم این کلام را از آنحضرت شنیدند صدا ها خود را بگریه بلند نمودند پس در این هنگام
مردی از شیعیان آنجناب که مسمی بمحکول بود از جا برخواست و عرض نمود کیف لا یکون رسول الله یعنی چگونه شام کردی بفرزند رسول
خدا پس

ومتوجه خطبه گردید و گفت چرا کدا شبی که او سخن گوید و تکلم نماید اراده نمود که ملک و پادشاهی مرا برطرف نماید خطبه گفت والله ما ظننت انه لا یتکلم بهذا
الکلا یعنی بخدا سوگند که من گمان نکرده بودم که از این طفل کاملی صادر خواهد شد یزید گفت یا ویلک هذه العصا من تلک العصیة وهذه الورقة من هذه
الشجرة وهل تلد الحیة الا الحیة یعنی ای وای بر تو این عصا از جمله عصاهای منافق است و این برگ از آن درخت است و آیا تولد مینماید مار مگر مار را ما عملت
انه من اهل البیت النبوة یعنی مگر ندانستی که این جناب از اهل بیت نبوت است چون خطبه این کلام را از آن بدبخت شنید گفت ای یزید اگر میدانستی که این جناب از اهل بیت
نبوت است پس چرا بد و اهل بیت او را کشتی بعد خطیب فرمود حتم بدانید تو را بکسی که از تو بهتر باشد بدانید برای تو مار بکسی که بدتر از تو
باشد پس آن ملعون غضبناک شد و امر نمود تا کردن خطیب را زدند پس اهل شام گویا از خواب غفلت بیدار شدند و متنبه گردیدند بازار و دکاکین را بستند و با یکدیگر
میگفتند این سر مبارک سر فرزند دختر پیغمبر است که ما نمیدانستیم بعضی میگفتند که این سر خارجیست که خروج نموده بود در زمین عراق چون این خبر به یزید پلید رسید ملعون
امر نمود تا الجواب بسای از قرآن ترتیب دادند در مجلس منفرق نمودند چون از نماز فارغ شدند اجزاء را در پیش روی ایشان میگذاشتند تا مردم مشغول خواندن قرآن
شوند حضرت امام حسین را مذکور ننمایند از برای مردم سخنی نبود مگر یاد نمودن مصائب آنحضرت شخصی بر فیق خود میگفت ایفلان آیا نمی بینی که چه کردند با فرزند پیغمبر ما
محمد چون این خبر بان پلید رسید دانست که امری از امور منتشر نمیشود که اهل شام غفلت ورزند از ذکر مصائب حضرت امام حسین پس امر نمود در میان مردم ندا
داد که حاضر شوند در مسجد جامع پس مردم از هر جانبی شتافتند بجانب مسجد جامع چون مسجد مملو گردید از جمعیت ناس آن ملعون خناس از جا برخواست
خطبه ادا نمود بعد گفت بخدا ای اهل شام شما میگوئید که من بقتل آوردم حسین بن علی بن ابیطالب را بخدا سوگند که من او را نکشتم و نه امر نمودم بقتل او
آنجناب را بقتل آورد عامل من عبید الله بن زیاد بعد گفت بخدا سوگند که البته خواهم بقتل آورد آنکسی را که حسین را بقتل آورد پس آن پلید طلبید جماعتی را که
بجنگ آنحضرت رفته بودند چون آنکافران را در مقابل آن بی اعتنا و ادا شنید پس آن ملعون متوجه شیث بن ربعی گردید و گفت ای بر تو ای حسین را کشتی یا من تو را
بقتل آنجناب امر نمودم شیث گفت بخدا سوگند که من او را بقتل نیاوردم بلکه مضارب بن حصیره آنجناب را بقتل آورد و یزید نمود بمضارب و گفت ای بر تو ای حسین را
بقتل آوردی و من تو را بقتل آنجناب امر نمودم مضارب گفت نه بخدا سوگند که من او را بقتل نیاوردم بلکه قیس بن ربیع آنحضرت را بقتل آورد پس یزید پلید بجانب قیس
ملتفت گردید و گفت یا ویلک یا تو حسین را بقتل آوردی یا من تو را بقتل آنحضرت امر نمودم قیس گفت نه پس که او را بقتل آورد قیس گفت شمر بن ذی الجوشن آنحضرت را
قتل آورد پس یزید بشمر ملتفت گردید و گفت یا ویلک یا تو حسین را کشتی و من تو را امر نمودم بقتل آنجناب آن ملعون حیران ماند گفت خدا لعنت کند کسی که حسین را بقتل آورد
یزید گفت پس که بقتل آورد او را شمر گفت سنان بن انس نخعی آنحضرت را بقتل آورد پس یزید بسنان ملتفت گردید و گفت ای بر تو ای حسین را بقتل آوردی
و من تو را بقتل آنجناب امر نمودم آن ملعون گفت خدا لعنت کند کسی را که آنحضرت را بقتل آورد در آن وقت یزید از قول آن کافر عنید غضبناک گردید و غضب شدید
و گفت ای بر شما با هر یک از شما قتل آنجناب را بعضی حواله مینمائید در آنحال قیس بن ربیع گفت میگویم که کشت حضرت امام حسین را من اما یزید گفت تو را
اما دادم قیس گفت بخدا سوگند که بقتل نیاوردم آنحضرت را مگر آنکسی که علمهای او را بگشت و اموال او را در میان مردم قسمت نمود و عطایا و بخششها بایشان نمود و در میان
لشکری بعد از لشکری یزید چون این سخن را شنید گفت یا ویلک آن شخص کیست قیس گفت بخدا سوگند که نکشت آنحضرت را مگر تو ای یزید پس آن شقی پلید از قول قیس در غضب شد
و برخاست و داخل قصر خود گردید سر منور را در طشتی نهاد و پوشانید آن سر مطهر را از مندیل دیبا و آن سر منور را بر کنار خود گرفت و داخل خانه تاریکی شد و بر سر خود
میزد و میگفت مرا چکار بود بحسین بن علی بن ابیطالب در کتاب منتخب سطوات آن هند زوجه یزید گفت بیا بیا که گرد از آسمان کشوده شد و فوج فوج ملائکه
نازل میشدند بر زیارت سر مبارک امام حسین میرفتند و میگفتند السلام علیک یا کاد ابی از آسمان بر آمد و در آب دریا در میان ایشان
مرغی بود خوش رنگ و نورانی و آن مرغ بسرعت آمد خود را انداخت بر زمین نهاده شما یا حضرت امام حسین و آن زمین را میبوسید و میگفت یا ولد فلان ایفرزند چند رسول
الله ایست پدر تو علی مرتضی و اینست برادر تو حسن و اینست عم تو جعفر و اینست عقیل و اینست حمزه و عباس بعد نشست و یکی از اهل بیت خود را میشمرد و گفت بسبب
مشاهده این حالت جناب فرخ مرغ از شدت غم و اندوه شد که از خواب بیدار شد دید نوری از آن سر منور احاطه نموده است پس در جستجوی یزید برآمد دید که آن ملعون در خانه تاریکی
رفته است و روی خود را بدیوار کرده است و میگوید ای حسین چکار بود و همه بسیاری بر او وارد شده است من خواهم خود را برای او نقل نمودم و او سر خود را بر زمین گرفته
بود و هیچ نمی گفت چون صبح شد اهل بیت طلبید ایشان را بجهت گردانیدن در مانند شام و رجوع بمدینه طیبه با جنازه بی سر ایشان آنحضرت زده کان چون التفات یزید را
دیدند فرمودند اول بخواهیم نوحه نمائیم بر حضرت امام حسین یزید گفت آنچه میخواهید بعمل آورید پس خانمها چند بجهت ایشان حاضر نمودند هر زنی هاشمیه و قرشیه
که در شام بود لباس سیاه پوشیدند و مدت هفت روز مشغول نوحه و زاری بودند بر مصیبت کربلا و بروایت منتخب سکینه خاتون بیزید عنید فرمود که در شب گذشته
خوابی دیدم اگر از من میشنوی بیان نمایم یزید گفت بگو آن مظلوم فرمود بعد از نماز دادن عید بسیار گریستم بنحویکه از کثرت گریه عاجز شدم و بخواب رفتم در خواب دیدم که
درهای آسمان گشوده شد نور بدیدم میان زمین و آسمان ساطع گردید حور با چنگ را ملاحظه نمودم ناگاه باغ سبزی بنظر آمد که در آن قصری بود و پنج مرد پیری دیدم که
داخل آن قصر شدند و کبیر با ایشان بود من از آنجا پرسیدم که این قصر کیست گفت از یزید حسین است که حضرت با آنجناب عطا فرموده است بجهت صبر بکه نمود پرسیدم که این
مشایخ کیانند گفت اول آدم ابو البشر دوم نوح نبی الله سیم ابراهیم خلیل الرحمن چهارم موسی کلیم الله گفتم پنجم کیست گفت محاسن مبارک خود را گرفته بود و با خود راز
میگفت گفتم ایسکینه نمیشناسی آنجناب را گفتم نه گفت آنجناب جد تو رسول خدا بود گفتم بکجا میروند گفت بزیارت یزید حسین گفتم بخدا سوگند که بجنگ جدم
و خبر میدهم آنحضرت را بآنچه نسبت بما نموده اند من در این اندیشه بودم که ناگاه جد خود علی بن ابیطالب را دیدم که شمشیر خود را در دست گرفته بود و ایستاده بود پس من بنا

بنای حالت خطیب

بنای خواب دیدن یزید

در بادم

در دادم که یا جداه بخدا سوگند که پسر تو را بقتل آوردند پس آنحضرت کریست در آغوش خود چسبانید و گفت ای دختر من صبر نما و استعانت جو از حق تعالی بعد
آنجناب سر بر بردند و ندانستم که بکجا رفت پس من تعجب نمودم که ناگاه دیگر دری از آسمان گشوده شد ملائکه با لامع فتند و فرود میامدند بر سر یکدیگر
و بروایتی پس رفتم نزد رسول خدا عرض کردم یا جداه بخدا سوگند که کشتند مردان ما را و بخدا سوگند که بخشند خونها ما را و بخدا سوگند که هتک نمودند
حرمت حرم ما را و ما را بر قبیلها اسیران برهنه سر و اکردند نزد یزید بردند پس آنحضرت مرا بسینه خود چسبانید بعد رو نمود بحضرت آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و فرمود که نمی بینید که چکردند امت من بعد از من آنحضرت بگریست و گفت ای سکینه ساکت باش که رسول خدا را بگریه در آوردی بعد آنحضرت دست مرا گرفت و داخل قصر
نمود دید که پنج زن نورانی در آنقصر بودند و یکی از ایشان از همه نورانی تر بود و موی خود را پریشان نموده بود و جامه سیاه پوشیده بود و پیراهن چوب الوه در دست
داشت چون بر مجلوس شهدا نزدیک میخواستند و چون مینشستند ایشان مینشستند از آنحضرت پرسید که این زنان کیانند گفت ای سکینه این زن حوا مادر ما
است و این زن خدیجه است و این هاجر است و این آسیه است و این زینب که پیراهن چوب الوه در دست دارد جده تو فاطمه زهرا است پس نزد
جده ام فاطمه زهرا رفتم و عرض نمودم ای جده جان بخدا سوگند که پدر مرا کشتند و مرا در خورد سالی یتیم کردند و بروایتی عرض نمود ای مادر بخدا سوگند که ما را
جمعیت ما را متفرق نمودند ای مادر بخدا سوگند که مباح کردند حرم ما را ای مادر بخدا سوگند که پدرم حسین را کشتند پس حضرت فاطمه فرمود ای سکینه نگاه دار
صوت خود را که جگر مرا سوزانیدی و رگ قلب مرا قطع نمودی این پیراهن بلا خبر است که با من وفا از من مفارقت نمی کند تا ملاقات نمایم حق تعالی و بروایتی پس
جده ام مرا بسینه خود چسبانید و گریه بسیار کرد و همه آن زنان نیز گریستند و گفتند ای فاطمه حق تعالی حکم خواهد کرد در میان تو و یزید روز قیامت پس یزید ملعون
آنجناب بقول مظلوم نمود و بروایتی طبانچه بر روی خود زد و گریست و گفت مرا چه کار بود بکشتن حسین و ارتکاب نسب آن بیچاره حسن منقولست که یزید عرض نمود بجده
حضرت امام زین العابدین که تعجب است از یزید تو که اولاد خود را همین علی نام بر میگذاشت آنحضرت فرمود چون پدرم دست بداشت بر خود را باین سبب میگذارد باسم او
میگذاشت و انتهی بروایتی طبری و بلاذری وقتی بآنحضرت عرض نمود که ای پسر خالد کشتی میگیری آنجناب فرمود کشتی چکار تو میباید کار دیگر بمن دو کار دیگر با تو نمایم
مقاتله نمایم بر یزید گفت شِنْشِنَةٌ أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمِ یعنی این طریقه ایست که میشناسم طریقه را از اخزم این عصا از اعصا فاست یا میزاید تا مکرمان را
پس آن یزید لعین بروایتی کتاب احمر گفت شهادت میدهم که تو پسر علی بن ابیطالبی و بروایتی ملهوف عمر و بن الحسن سید تجار اطلبید و عمر و یازده سال
داشت یزید بعمرو گفت ای پسر من خالد کشتی میگیری عمرو گفت نه ولکن کاردی بمن ده کارد با تو مقاتله نمایم یزید گفت طریقه ایست که میشناسم از اخزم
میزاید تا مکرمان را و در وقتی یزید پلید وعده نموده بود که سر حاجات آنحضرت امام زین العابدین را برآورد پس ابن مخنف بروایتی ملهوف با آنحضرت گفت اذکر
حاجاتک الثلاث اللاتی وعدتک بقضائهن یعنی مذکور نما آنسه حاجتی که تو وعده نموده بودم برآورم حضرت فرمود حاجت اول آنست که ان تریني جسد ابي
وابي ومولای الحسین فاتزود منه وانظر الیه واودعه یعنی بنمائی بمن سر سید پدر و مولا بمن حسین را تا توشه از او بردارم و باو نظر کنم و وداع نمایم
او را و حاجت دوم آنست که مرا نسبت ان تردنا علینا ما اخذ منا یعنی برگردانی بما آنچه بغارت برده اند و حاجت سیم آنست که ان کنت عزمت علی قتلی ان توجه
مع هؤلاء النسوة من یردهن الی حرم جدهن یعنی اگر عزم کشتن من نمودی پس بفرستی با این زنان اسیر کسی را که برگرداند ایشان را بحرم جد خود یزید گفت
در خصوص دیگر دو بیلد هر کدام بخواهی دیگر اما در خصوص قتل تو پس تو را عفو نمودم و اما در خصوص برگردانیدن زنان حکایت ایشان را برمیگردانند غیر از تو
و اما اموالیکه از شما بغارت برده اند من از مال خود اضعاف آنرا بشما میدهم حضرت فرمود مال تو را نمیخواهم و سبب طلب نمودن من آن اموال را که بغارت برده
اند اینست که در میان آن اموال چیزی بود که حضرت فاطمه زهرا در میان آنرا رسیده و در میان آن بود اموال مقنعه و قلاده و پیراهن جناب فاطمه بود پس یزید امر
نمود بر آن اموال دویست مثقال شرعی طلا اضافه نمود حضرت آن پول را گرفت بفقرا و مساکین قسمت نمود و اما در خصوص سر امام حسین اختلاف
دارند و اشتهار است که آنسر منور عود داده شد بکربلا و دفن شد با جسد مطهر آنسرور و عمل طایفه بر اینقرار گرفته است مؤلف گوید که این نوع اعمالیکه از یزید
صادر گردید از بر اعمال کنداری بود و در باطن بقتل آنحضرت مشغول بود بلکه در ظاهر این بسیار اظهار شعف و شادی مینمود و باین زیاد عید مشغول شراب
میکرد یزید ملعون بسبب قتل آنحضرت شاد نمیبودند میافزودند و در کتاب تبصره مذکور است که یزید خبر اصابت در مدت سه سال حکمرانی نمود در سال
اول امر نمود بقتل حضرت امام حسین و امر نمود که سر مبارک او را با حرم او اسیر نمود بشام آوردند بر سر مطهر آنسرور
ملعون شراب خورد و ثنایای آنقدوه اولوا الالباب را بچوب زد و هیچ نمانده حرم او نمود و در سال دویم سر و زن خواهل مدینه را و اهل مدینه را غارت نمود و سبب
این بود بروایت واقدی و ابن اسحق و هشام بن محمد که جماعتی از اهل مدینه در سال شصت و بعد از قتل حضرت امام حسین بر یزید وارد شدند که آن پلید شراب میخورد
و لهو مینوازد چون بمدینه معاودت نمودند علانیه یزید لعین نمودند و عامل او را بیرون کردند گفتند یزید دین ندارد و مست میشود و نماز نمیگذارد و بعبید الله بن
حنظله بیعت نمودند چون خبر بیزید سید مسلم عقبه را با لشکر انبوه از اهل شام بجهت اهل مدینه فرستاد ایشان حنظله را کشتند و اشراف مدینه را بقتل آوردند
سه روز در مدینه تاراج اموال مینمودند و نسبت بنسوان بیحرمتی میکردند و مذکور نموده است که مقتولین در واقعه یوم الحره هفتصد نفر از اعیان قریش
و مهاجرین و انصار و بزرگان بودند و اما از سایر مردم از حر و عبد و نسوان هزار نفر بقتل آوردند نقل خبر مجتبی که خون بقبر منور حضرت رسول رسید
روضه متبرکه و مسجد آنحضرت از خون مملو شد بحاشیه میگوید مردم بیاد بردند مجمع رسول خدا و منبر انبیا و ارکان آن مراعات حرمت نموده شمشیر کشیدند
بر ایشان و ایشان را بقتل میآوردند و واقعه حره در سال شصت و سه در ذی الحجه واقع شد و مذکور نموده است که بعد از واقعه حره از هزار زن

بدو نشو هر طفل متولد شد بعضی ذکر نموده اند که از ده فرزند بدو نشو هر طفل بعد از مدتی شنیده گفته است که همه اینها بر رضای یزید بود و در سال سیم
لشکری بمکه معظمه فرستاد و محاصره نمود مکه را و هتک حرمت آن نمود و امیر لشکر آن شقی مسلم بن عقبه بود و آن بد اختر در راه سفر واصل شد و حضرت پیغمبر سکونی
بدان او امیر شد و بمنجنیق کعبه را خراب کرد و آن خانه محترم را سوزانید و الی الآن اثر سوختن بر سنگهای آن باقیست و فاصله زمان فعل شنیع و موت یزید
ما کشیده این مذکوران بود و آن فعل آن نمرود ثانی در مدت سه سال حکمرانی خود در آن زمان آن ملعون بی ایمان در شرب خمر و لهو و لعب مشغول بود و بمحل نحوی در زمانی
خود ذکر نموده است که عبد الرحمن بن زبیر را عبد الله بن زبیر باطلی نمود و آن مظلوم را در شام شد تا این یزید رسانید تا دفع ظلم او نماید عبد الرحمن با یکسال در شام
ماند نتوانست خود را بیزید برساند آخر مایوس گشت و مراجعت نمود عبد الرحمن میگوید در هنگام مراجعت در بعضی از اراضی شام خیمه خود را بر پا نمود
بود که ناگاه سگی دیدم که در گردن او طوقی از طلا بود داخل خیمه من شد ناگاه دیدم سواری است تاخت چون بمن رسید پرسید یا سگی دیگر گفتم آری در میان
خیمه است دیدم که آن مرد داخل خیمه شد آن سگ را گرفت بعد بمن گفت یا ابا داری من طرفه که ابداشت باو دادم پس آن مرد آن سگ را سیر کرد بعد هفت دفعه آن سگ
شست بعد یا ابا داری ابر آن خود بعد بمن گفت تو در اینجا چه میکنی گفتم ظلمی نموده است این فاجر عبید الله زیاد من بر زن ام دم تا شکایت او را نمایم بیزید آن شقی
مدت یکسال در دربار او معطل شدم نتوانستم باو برسم و شکایت نمایم حال مراجعت نمودم بمنزل خود میروم پس آن مرد بمن گفت میخواهی من نامه بنویسم در
میان من و این یزید صداقت است گفتم بنویس آن مرد نامه نوشت بمن داد چون من وارد این یزید شدم نامه را باو دادم آن ملعون نامه را گرفت و گشود و شروع نمود
بخواندن آن نامه تبسم مینمود و گاهی متغیر میشد بعد بمن گفت یا ابا داری اگر تو بنویسنده نامه کیست گفتم نه گفت این نامه را امیر المؤمنین بر تو معاویه نوشته است
که تو او را دشنام داده و مرا امر نموده است که آنچه از تو گرفته ام رد نمایم رد نمودم نظر بامر او خلاصه کفر و فسق آن بدبخت شقی
وضوح احتیاج ندارد بیان نمود و شفاعت اند و عینه بر جلالت که بتوانند حق ایشان تصور نمودند ایشان را نسبت باعمال قبیحه که از ایشان سر زد مگر
تصور نمینمایند که چه امر عظیمی از آنها صادر گردید در کتاب تهذیب از ابن سیرین منقول است که چون حضرت امام حسین را شهید کردند سه روز دنیا تاریک شد
بعد از سه روز افق ظاهر شد ابن جوزی از غیر واحد از هلال بن زکوان روایت کرده است که چون حضرت امام حسین را شهید کردند مدة دو ماه کشید که
گویا خون بلاد و دیوارها مالیده بودند از طلوع صبح تا غروب آفتاب و سیوطی گفته است که چون آنحضرت را شهید کردند آسمان گریه کرد و گریه آسمان سرخی او است
ابن سعد در طبقات گفته است که سنگی نبرداشتند مگر اینکه در زیر آن سنگ خون تازه میدیدند و از آسمان خون باریدن مدتی اثر آن در جامها باقی بود و ابن
ابن سعد گفته است که این سرخی که در آسمان دیده میشود قبل از قتل آنحضرت نبود و فرج حوری در کتاب تذکره گفته است که شخص غضبناک در حالت غضب بر روی او سرخی
میشود و این سرخی دلیل غضب او و امارات است بر سخط او و حقیقت که جسم نیست بلکه ظاهر نموده است غضب خود را بر کسی که بقتل او رضا داده است حضرت امام
حسین را بسرخی آن و این دلیل است بر بزرگی جناب مؤلف گوید این اشخاص که از اهل سنت اند که امثال اینکلمات از ایشان صادر گردیده است ابو الفرج حوری در کتاب تذکره
میگوید که چون نعش عبد المطلب را در روی بدار آویختند حضرت رسول شنید ناله عباس را در آن شب آنحضرت خواب نکرد پس چگونه خواهد بود حال آنحضرت اگر
بشنود ناله حسین را و این گفتار است چون وحشی قاتل حمزه اسلام آورد پیغمبر فرمود از من پنهان باش که دوست ندارم کشنده دوست خود را ببینم اگر حال پیغمبر این باشد
و حال آنکه اسلام رفع مینماید ما قبل از اسلام واقع شده باشد پس چگونه میتواند پیغمبر خدا ببیند کسی را که حسین را ذبح نموده باشد بقتل او امر نموده باشد بحمل
اهل بیت او بر قتبها یشتران بدون پرده ابرهیم نخعی میگوید بخدا سوگند اگر من میبودم از اشخاصی که مقاتله نمودند بحضرت امام حسین و مغفرت پروردگار را سؤال
میشدم داخل بهشت میشدم و اینکه نمودم که بجد رسول خدا برسم نظر نمایند آن حضرت بروی من **مجلس چهاردهم** در بیان رجوع اهلبیت علیهم السلام از

مجلس چهاردهم

شام و ورود ایشان بمدینه سید الانام شیخ طریحی در کتاب منتخب روایت کرده است که چون هفت روز از ایام تعزیه اهلبیت علیهم السلام در شهر شام تمام شد در
روز هشتم یزید پلید ایشان را طلبید تکلیف نمود ایشان را در مانند شما ایشان قبول نکردند فرمودند ما را برگردان بمدینه سید الانام پس یزید بجهت ایشان
محملها مزین ترتیب داد و پوشیها ابریشم بجهت آنها حامل امر نمود و اموال بجهت خروج ایشان حاضر نمود و علیا جناب ام کلثوم فرمود خذوا هذا المال عوضا عما اصابکم
یعنی بردارید این مال را بعوض مصائبی که بشما رسیده است تخذره فرمود یا یزید ما اظن حیاتک و اصبک بجهتک تقتل اخی و اهل بیتی و تعطینی عوضهم مالا
و الله لا کان ذلک ابدا یعنی ای یزید چه بسیار کم است حیا تو و سخت است روی تو برادر و اهلبیت مرا می کشی و بعوض آن مال دنیا بمن میدهی بخدا سوگند که
این هرگز نخواهد شد پس یزید بدبخت باو روایت شیخ مفید در ارشاد نعمان بشیر را طلبید گفت باید تدارک خود را دید باتفاق اهلبیت بمدینه رود پس
آن ملعون بدان حضرت امام زین العابدین را طلبید بمجلس داخل نمود و عرض نمود که خدا لعنت کند پسر مرجانه را بخدا سوگند که اگر من بجای او میبودم آنچه
بشما رسید از من خواهش مینمود میدادم و بکشتن او راضی نبودم و لکن قضا بخدا اجاری شد بر امری که دیگر باید پوشیده نماند هر حاجتی که بمن داشته
باشی از من طلبید پس با نفر دیگر بر او رفاقت در آنجا ایشان مقرر شده بود در باب رعایت ایشان سفارش نمود و گفت شب را روبروی تو در پیش روی ایشان
راه رو بمنزلی که از نظر ایشان غایب نشوی چون بمنزل فرود آمدند شما از ایشان بکنار بفرود آیید و اصحاب خود را متفرق نمایید در اطراف ایشان تا ایشان را محافظت نمایند
و چون آنکار را داد لکبر با او فقا با نفاق نعمان بشیر روانه شدند آن اشخاص مامورین بنحوی که یزید لعین امر نموده بود در بارعایت آن سروران دین
معمول داشتند چون آن مصیبت زدگان مایوس بروایت سید طاوس در زمین عراق رسیدند فرمودند با نفر دیگر دلیل راه ایشان بود که ما را از راه کربلا ببرند
دلیل راه نمود و بسمت کربلا آن قافله محنت و بلا روانه شدند و از قضای الهی نور دیدگان شاه اولیا جابر بن عبد الله انصاری و جمعی از بنی هاشم و جمعی از آل

رسول الله

# در بیان گفتگو نمودن عطیه با جابر بن عبد الله انصاری

رسول الله که بزیارت آن مظلوم تشریف بوده اند در بکربلا بسر منور بیکدیگر ملاقات نموده اند چون یکدیگر را شناختند اعلان گریه نموده اند و مشک خود را
بگریه و زاری بلند نموده اند و طپانچه بر روها خود زده اند و مانند بر پا نموده اند که جگر ما را سوراخ مینمود و در آن حوالی زنانیکه بوده اند جمع شده اند و چند روز
مصیبت آن مظلوم غریب را برپا نموده اند و بفراق بدن کریم و دار اهل ضلال آن حضرت مال آنچه میتوانستند کرده اند در بعضی از حکایات که چون زینب خاتون
بنزد بدن قبر برادر خود رسید جامه خود را چاک کرد و باواز بلند فریاد برکشید یا اخی و احسینا و اجیب رسول الله یا بنی مکة و منی یا بن فاطمة الزهراء یا بن علی المرتضی
ای برادر جان من حسین ای حبیب رسول خدا ای فرزند مکه و منی ای فرزند فاطمه زهراء ای فرزند علی مرتضی پس آن خدره بر زمین افتاد و بیهوش گردید و ام کلثوم موی خود را
پریشان نمود و طپانچه بر رو میزد و میفرمود الیوم مات ابی علی المرتضی الیوم حل التکل بالزهراء امروز از دنیا رفته است علی مرتضی امروز فخر شهداء برادرم بفاطمه
زهرا آن نمود و سکینه و فاطمه و سایر زنان و دختران فریاد و احمدا برکشیدند و نعره و احسینا از جگر بر درد برآوردند و در بالای هر یک باین نوا مترنم بودند هنا ذبح الحسین
بسیف شمر هنا قد شربوا منه الحسینا اینمکان است که شمر والد الزنا شمشیر جفا حامل العباس حسین را ذبح نمود و حسین نور را او را بخاک مالید هنا العسکر فی یوم
عبوس خیال الماء قد امسی هنا در اینمکان بود که دستهای حضرت عباس را بریدند و آن مظلوم را شهید کردند آن مظلوم در خیال آب بود که شاید توجهی نماید که بیکسی
و در آن حال در خاک خون غلطید هنا ذبحوا الرضیع بسهم حقد فما رحموا الصغار المرضعینا یعنی در اینمکان بود که تیر حقد بر حلقوم علی اصغر زدند و رحم نمودند
آن طفل شیرخوار را هنا علوا رؤس بنی علی و رؤس بنی عقیل العاقلینا اینمکان است سرهای اولاد امیر المؤمنین را بر نیزه کردند و سرهای اولاد عقیل را بر نوک
سنان او بخشیدند از جناب ملا احمد اردبیلی منقول است که فرمود که دخل این یکی از پادشاهان کتابی دید که این حدیث را در آن کتاب ابطال نوشته بودند که یحیی
مکی گفت که من با جابر بن عبد الله انصاری در آن کربلا متعلا شدیم تا زیارت نمائیم مرقد منور سید الشهداء را و در شب نزدیکم تا صفر یک منزلی از کربلا وارد
امام و زوجه من خدیجه را نسفر هر امن بود پس بجهت خدیجه خیمه برپا نمودیم و من با جابر در گوشه نشسته بودیم و می گفتیم فردا بکربلا وارد میشویم و
زیارت می کنیم آه و مو بجهت حضرت امام حسین را و مراسم تعزیه داری را بجای میآوریم در اثنای این گفتگو بودیم که ناگاه صدای زوجه خود را شنیدم بجانب
خیمه روانه شدم چون بنزدیک خیمه رسیدم دیدم که خدیجه گریه می کند پیش رفتم دیدم موی خود را پریشان نموده و سر و رخسار را میزند و اشک مانند باران از
دیده میبارد گفتم ای خدیجه این چه لغو است که کردی تو مشاهده مینمائی چه دیدی آنست که سبب گریه تو چیست خدیجه گفت ای یحیی بنشین تا بجهت تو نقل کنم چون نشستم
الحال فاطمه زهرا را در خواب دیدم که جامه سیاه پوشیده و موی خود را پریشان نموده و چهار هزار حوریه همراه او معصوب بودند که داخل صحرای کربلا شدند چون
نظر حضرت فاطمه بر مرقد منور فرزند حضرت امام حسین افتاد نوحه نمود و ناله بر آورد و از سوز دل میفرمود ای نور دیده مادر وای فرزند بر کربلا مادر وای
شهید مادر وای غریب مادر وای تشنه لب مادر بقتل خلق بناحق بر دیده تو شود بعد از من این امر بیوفا یکذره رحم نکردند از جناب جابر بن عبد الله انصاری رسول خدا
شرم نمودند و از جناب پدرت علی مرتضی آزرم نکردند و از ناله و فریاد فاطمه زهرا نترسیدند و از غضب روز قیامت حذر نکردند که ای فرزند تو را با برادران و برادر
زادگان و فرزندان تو بالب تشنه جگر سوخته شهید کردند سر تو را مانند گوسفند از بدن جدا کردند ای فرزند گرامی طفلان خود را تو را بعد از تو که غم
خوار نمود و خواهران تو را چه بر سر آمد ای فرزند ارجمند چگونه یک پاره پاره و بی تو را در میان خاک و خون مشاهده نمایم ای یحیی بعد از گریه و زاری بسیار
حوریان که طیبه نام داشت طلب نمود فرمود که ای طیبه برو و بسرعت تمام بدیدن بزرگوار محمد مصطفی و آنجناب را اعلام نما که فاطمه زهرا سر قبر فرزند حسین آمده است
که فردا روز اربعین است که میخواهد تعزیه حسین را برپا دارد و انتظار قدوم مبارک شما را میکشد و بحوری دیگر فرمود برو بنجف اشرف و بدیدن علی بن ابیطالب
اعلام نما چون آن حوریه روانه نجف شد حضرت فاطمه همانجا نشسته خود را بر روی قبر حضرت امام حسین انداخت و گریه و زاری مینمود که ناگاه دیدم مردی محاسن سفید
با نهایت حزن و اندوه بسرعت تمام میآید از منعاب او مرد دیگری آمد و دست بر سر داشت و جوانی سبز پوش از منعاب ایشان در رسید با ایشان معلوم کردم بلند از یک
حوریه پرسیدم که ایشان کیانند حوریه گفت آن مرد دیگر پیش از همه پیغمبر محمد مصطفی است و آن یک علی بن ابیطالب است و آن جوان سبز پوش حسن مجتبی است پس دیدم که حضرت
پیغمبر پیش آمد دیدم که حضرت فاطمه خود را بر روی قبر فرزند انداخته زاری میکند فرمود که ای فاطمه زاری مکن که ساکنان ملأ اعلا در خروش آمدند حضرت
فاطمه از شنیدن کریه منوجه آنحضرت نبود فرمود یا علی بدیده پیش فاطمه و بگو که برخیز آنحضرت رو با امام حسن کرد و فرمود ای نور دیده برو بنزد مادر و بگو که از سر قبر
برادرت برخیز و آنقدر زاری نکند پس حضرت امام حسن پیش آمد گفت السلام علیک یا مادر منم نور دیده تو حسن یا مادر مرا بنزد جگر سیصد هفتاد پاره شد
ای مادر چرا مرا از قبر برادرم بر نمیداری پس آنجناب فاطمه زهرا از قبر امام حسین برداشت و شیشه پر از آب در دست داشت و فرمود ای فرزند قد ای جگر پاره پاره و حلق بخاک
بریده برادر تو پس شیشه آب را بدست حضرت امام حسن داد و فرمود ای فرزند این شیشه را نگاهدار که اشک بیکس تعزیه داران برادرت حسین است که جمع نموده ام پس حضرت
رسول ملک را فرمود که برو و ارواح مردان و زنان امت مرا حاضر گردان ساعتی نشد بود که پیغمبر حاضر شد با کمال نور و ضیا و خلق دیگر با هوج بسیار آمدند من
از حوریه پرسیدم که ایشان کیانند حوریه گفت ایشان که میآیند ارواح انبیا اند و ایشان که از منعاب میآیند ارواح مردان امت اند ایشانکه در هوج اند ارواح زنان امت
که آمده اند که امروز در تعزیه حضرت امام حسین فاطمه را یاری و موافقت نمایند پس آن زنان از هوج بیرون آمدند و بر آنحضرت فاطمه ایستادند و سلام کردند و رو بقبر حضرت
امام حسین حلقه ماتم زدند و بتعزیه داری مشغول شدند و از کتاب بشارة المصطفی از اعمش از عطیه اوفی منقول است که عطیه گفت من با جابر بن عبد الله انصاری قصد
زیارت حضرت امام حسین از منزل بر آمدیم و چون وارد کربلا گردیدیم بجانب نزدیک نهر فرات رفتیم و غسل کردیم بعد بجامه احرام آراسته کردیم و جامه دیگر را از تن نمودیم مانند
شخص محرم بطی جابر میگفت زیارت آن مظلوم برای ما عدیل از زیارت کعبه افضل است باری بعد خود را بسمت کوفه عطریات خوشبو نمودیم تا آنجا پای برهنه

بنزد طاهره

# رسیدن جابر بن عبد الله انصاری بر کنار قبر حسین

بدن ظاهر بمقتضای روایة مصباح الزائر روانه عطیه تو انصرف الله و ذبح الله کردید در کمال خضوع و خشوع ملتفت غیر خدا نمیکردید حدیث من زار قبر
الحسین کمن زار الله تحت العرش نمود بود رطب اللسان از زبده اولیا بذکر خدا بود بلکه بروایة بشارة المصطفی لم یحرک شفتیه الا ذکر الله یعنی کاری بر
زبان نداشت مگر اینکه خدا را ذکر مینمود و همین نحو با خشوع و خضوع ذکر حق طی مسافت نمود تا اینکه نزدیک قبر منور آنمظلوم رسید بر کنار مصباح الزائر
حضرت جابر آمد حتی وقف عند راس الحسین فکبر ثلاثا ثم خر مغشیا علیه یعنی مدتی اینکه ایستاد بر بالای سر قبر منور و سه مرتبه تکبیر گفت بعد افتاد و بیهوش شد
و بروایة بشارة المصطفی انقلب او اتی بعطیه که رفیق او بود فرمود المسیه یعنی دست مرا بقبر رسان عطیه میگوید فالمسته فخر علی القبر مغشیا علیه یعنی دست
او را بقبر رسانید همین که فهمید که این قبر قبر آنمظلوم است خود را بر روی آن قبر انداخت و بیهوش شد عطیه میگوید چون من این حال را مشاهده نمودم قلت ما لک
یا شیخ تا اینکه بهوش آمد بعد سه مرتبه فرمود یا حسین بعد گفت حبیب لا یجیب حبیبه یعنی دوست جواب دوست خود را نمی دهد بعد گفت فانی لک بالجواب قد
صحت و ناجک علی اشاجک و دنی بین یدیک و راسک یعنی چگونه جواب تو را گفت حال آنکه در شدائد کها محیط بر گردن از گردنه و جفا
افتاده است در میان بدن شریف سر مبارک فاشهد انک ابن النبیین و ابن سید الوصیین و شهادة میدهم که تو فرزند پیغمبرانی و سید الاوصیا و ابن
خلیفة التقوی و سلیلة الهدی و حلیف الکساء و ابن سید النقباء و ابن سیدة النساء و تو فرزند برادر تقوی و فرزند هدایت و پیغمبر صحرا عبا و فرزند سید
نقبا و فرزند سیده زنان عالم و چرا چنین نباشی حال آنکه خدا داد تو را دست سید پیغمبران و تربیت یافتی در کنار پرهیزکاران و شیر خوردی از پستان ایمان و از شیر
دانش سیراب شدی با سلایق پاکیزه بودی در حال زندگی و پاکیزه بودی در حال ممات اینکه دلها مؤمنان مغموم اند از فراق تو و شکایت کنند نیستند از آنچه خدا
از برای تو اختیار نمود پس بر تو باد سلام خدا و رضوان او و شهادة میدهم که تو از راهی رفتی که برادر یحیی زکریا از آن رفت ثم حاد بصره حول القبر
قال السلام علیکم ایتها الارواح التی بفناء قبر الحسین و نازلت بحله یعنی بدجابر جولان داد نظر خود را در دور قبر منور و فرمود سلام بر شما یا ارواحی که
در دور قبر منور قرار گرفته و فرود آورده اند رحل خود را در مکانیکه آنمظلوم رحل خود را در دور او فرود آورده است اشهد انکم قد اقمتم الصلوة
و آتیتم الزکوة و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم الملحدین و عبدتم الله حتی اتیکم الیقین شهادة میدهم که شما برپا داشتید نماز را و ادا نمودید زکوة را
و امر نمودید بمعروف و نهی نمودید از منکر و جهاد نمودید با ملحدین و عبادت نمودید خدا را تا رسید بشما یقین و الذی بعث محمدا بالحق لقد شارکنا کم فیما دخلتم فیه
قسم بخداوندی که محمد را بحق فرستاد که ما شریک شدیم در شما در آنچه که شما کردید عطیه خواست این کلام را از جابر شنید تعجب نمود پس بخدمت جابر عرض نمود کیف و
لم نهبط وادیا و لم نعل جبلا و لم نضرب بسیف و لم نطعن برمح و لم نرم بسهم و لم نمت اولادهم و ازواجهم یعنی چگونه ما با ایشان در اجر شریک
میشویم و حال آنکه فرود نیامدیم بوادی و بکوهی بالا نرفتیم و شمشیر نزدیم و نیزه نزدیم و تیر نیندازیم و نمردیم اولاد ایشان و ازواج ایشان
بهمه تحیات اکرامیه فرماید دلهای ما را غلیظ و سخت نگرداند علی الدوام اشک ما را جاری نماید عقل ما را روضه خاص ما قرار دهد بیهوشی قضا ایشان را
در نظر خود داریم و غافل نباشیم از شوق و ذکر و فغانیکه از زنان ماتم زده در مراجعت از شام بر سر قبر انداخته اند انام واقع گردید که دل
عالم و عالمیان را تا الی یوم القیمة کباب نمود بعد از ماتم زده کانرا مابوس بروایة سید طاوس چند روز بقبور شهدا بر اسم تعزیه داری مشغول
گردیدند بعد از تقویه قوه را وداع نمودند هنگامه در حین وداع ایشان برپا شد که از حیز تقریر و سمت تحریر بیرون است و بروایتی فاطمه دختر
سیدالشهدا قبر شریف پدر را در بر کشید و انقدر گریست که مدهوش گردید پس از ماتم زده کانرا مابوس با هزار افسوس از قربانگاه روانه مدینه رسول
الله گردیدند در اثنای راه و ورود در منزل خاک آمیز و بوم باشد بدها کل بساختند و باه شر را با خود شراره انرا با این تعزیه گاه مهر ساختند تا اینکه
بنزدیک مدینه رسول الله رسیدند در آنجا فرود آمدند پس بروایة مهذب حضرت امام زین العابدین خیمه خود را برپا نمود بشیر جد کم الطبیل فرمود
ای بشیر رحم الله اباک لقد کان شاعرا فهل تقدر علی شیء منه یعنی خدا رحمت کند پدر تو را که شاعر بود آیا تو نیز میگوئی شعر گفت من عرض کردم بلی یا ابن رسول
الله انی لشاعر یعنی من نیز شاعر میباشم پس آنمظلوم فرمود فادخل المدینة و انع عبد الله یعنی پس داخل مدینه شو و خبر مرگ را با عبد الله را باهل مدینه برسان
بشیر میگوید باسب خود سوار شدم و اسب خود را تاختم تا وارد شهر مدینه شدم چون نزدیک مسجد حضرت رسول رسیدم صدای خود را بگریه بلند کردم و این اشعار را
انشا نمودم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین و ادمعی مدرار یعنی ای اهل مدینه اقامت نمائید در مدینه که حضرت امام حسین کشته شد

قبر بابا عبد الله

و باینبر

و باین سبب سیلاب اشک از دیدگانها من روان است الجسم منه بکربلا مضرج والرأس منه علی القناة یدار یعنی بدن شریفش در صحرای کربلا در میان خاک و خون افتاده
است و سر مبارک او را برنیزه کرده اند و شهر بشهر و دیار بدیار میگردانند بعد گفتم این است ما زینب العقایل باعبرتها جواهر آن که نزد یک شما رسیده اند بول
ایشان بسوی شما چون آن آواز در مدینه بلند شد جمیع مخدرات بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار از خانها بیرون دویدند و موهای خود را پریشان نمودند و روها
خود را خراشیدند و بر روهای خود لطمه میزدند و واویلا و واثبورا میگفتند فلم ار باکیا فلا باکیة اکثر من ذلک الیوم یعنی هرگز ندیده بودم گریه کننده
و زنان را در مصیبتی که بیشتر باشد از گریه آن روز و هرگز ندیده بودم روزی را که نائحه باشد بر مسلمانان از آن روز شیدا از جاریه که نوحه میکرد بر حضرت امام
حسین و این اشعار را میسرود نعی سیدی ناع نعاه فافجعا و امرضنی ناع نعاه فاوجعا یعنی خبر مرگ آقای مرا آورد خبر دهنده پس مرا بدرد آورد و مریض کرد مرا
خبر مرگ او و زخم کرد قلب مرا داورد فعینی جودا بالدموع اسکابا و جودا بدمع بعد سکابا معا ای چشم من بریزید بخشش نمائید باشک چشم خود بعد از
علی من هوی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح هذا الجد الذی اجدعا و اجیبها من اشک بریزید مصیبت کسی که بلرزه در آورد عرش پروردگار جلیل را و صبح نمود
این بزرگی که دیروز خانه کرده بینی ایشان بریده شده است علی ابن نبی الله و ابن وصیه ان کان عنا شاخص الدار اشعا یعنی گریه کنید ای چشم بر فرزند رسول خدا و
فرزند وصی او هر چند مدفن ایشان از ما دور است بعد از آن بر من گفت یا ایها الناعی جدد حزننا بابی عبد الله یعنی ای خبر مرگ آورنده تازه نمود حزن ما را بابی
عبد الله الحسین و خذ منا روحا لما ید علی فراقه برحمک الله یعنی و خراشیدگی جراحتهای ما را که هنوز خوب نشده بود پس تو کوشش خدا تو را رحمت کند گفتم من
بشیر جد مولایم علی ابن الحسین مرا فرستاده است بسوی شما و آنحضرت با عیال و زنان با ابا عبد الله الحسین در فلان موضع فرود آمده اند چون اینکلام را از من شنیدند
مرا واگذاشتند شروع نمودند بدیدن پس من اسب خود را تاختم که از کثرت ازدحام مردم راهها بر شما بود بنحوی که راه عبور نبود پس از اسب خود پیاده شدم و کار بر
میداشتم از بالا یکدیگر نها مردم تا آنکه خود را بر پلهای خیمه امان بن العاتک رسانیدم پس دیدم که انظلو شمشیر دیلمی از خیبر برآمد و شمال در دست داشت
که باندشمال اشک چشم خود را پاک مینمود و نمایی در عقب سرش بود که سکداشت و انظلو را انکر من نشست و هو لا یتمالک من العبرة یعنی آنحضرت نمیتوانست
از گریه که بر خود را ضبط نمود و از نقعات صوت الناس رنین الجواری و النساء و الناس من کل ناحیة یعزونه یعنی و از اطراف صدای گریه مردم و ناله
خوری زنان بلند شد و مردم از هر طرف انظلو را تعزیه میگفتند فصبحت تلک البقعة ضجة شدیدة یعنی پس بخروش و نوحه زاری مردم بلند شد که گویا
مجموع آن بقعه بمنزله یک خروش و زاری شدید شد پس انظلو بدست مبارک خود اشاره فرمود بمردم که ساکت شوید چون شده گریه ایشان بسبب اشاره آنحضرت ساکت گردید
پس آنجناب فرمود الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین بارئ الخلائق اجمعین یعنی حمد خداوندی را سزد که پروردگار عالمیان و با همه خلایق
رحیم و مهربان است و مالک روز جزا است و آفریننده کل خلایق است الذی بعد فارتفع فی السموات العلی و قرب فشهد النجوی یعنی آنکسی که از ادراک عقلها دور است
و بر آنها بینها نزدیک است نحمده علی عظائم الامور و فجائع الدهور و الم الفجائع و مضاضة اللواذع و جلیل الرزء و عظیم المصائب الفاطعة الفاقرة
الجائحة حمد میکنم او را بر عظائم امور و مصائب دهور و محنتهای بلا و اندوه و محنتهای صبر اندازه و مصائب عظیمه فرع آورنده و شوائب ثقیل مستأصل کننده
ایها القوم ان الله و له الحمد ابتلانا بمصائب جلیلة و ثلمة فی الاسلام عظیمة ای گروه مردم بدرستی که صنع او از برای ما است حمد مبتلا کرد ما را
بمصیبتهای بزرگ و بوقوع رخنه عظیمی در اسلام قتل ابو عبد الله و عترته و سبی نساءه و صبیته و طرد رؤسه فی الاسلام من فوق العالی السنة الکفرة شد ابو عبد الله
و عترت او را اسیر نمودند زنان و دختران او را و سر منورش را برنیزه کردند و در شهرها گردانیدند و هذه الرزیة التی لا مثلها رزیة و این مصیبتی است که مثل آن
مصیبتی نیست ایها الناس فای رجالاته منکم یسرون بعد قتله ام ای عین منکم تحبس دمعها و تضن عن انهمالها ای گروه مردم کدام یک از مردان شما بعد
از قتل آنحضرت و کدام یک چشم میتواند حبس نماید اشک خود را و بخل ورزد از جریان آن فلقد بکت السبع الشداد لقتله و بکت البحار و امواجها و السموات بارکانها
بارجائها و الاشجار باغصانها و الحیتان فی لجج البحار و الملائکة المقربون و اهل السموات اجمعون بتحقیق که گریستند بر قتل انظلو اسمانهای هفتگانه و گریستند
شاخهای او و دریاها بموج امدند و اسمان بر ارکانها یعنی و زمین بنواحی و اطراف خود و درختان با شاخهای خود و ماهیان در لجج دریاها و ملائکه مقربون و جملگی اهل سماوات
ایها الناس اقبلا یصدع لقتله ام ای قلب لا یحزن الیه ام ای سمع هذه الثلمة التی ثلمت فی الاسلام ای گروه مردم کدام طبیعت که شکافته نشود از برای قتل
انظلو و کدام دلست که صدمه نالهای او بر نیاید قتل آنجناب و کدام گوش است که بشنود این رخنه که در اسلام واقع شد ایها الناس اصبحنا مطرودین
مشردین مذودین شاسعین عن الامصار کانما اولاد ترک و کابل من غیر جرم اجترمناه و لا مکروه ارتکبناه و لا ثلمة فی الاسلام ثلمناها ما سمعنا بهذا
فی آبائنا الاولین ان هذا الا اختلاق ایها الناس صبح نمودیم در حالتی که مطرود بودیم و رانده بودیم و مدفوع بودیم و دور بودیم از شهرها گویا ما از
اولاد ترک و کابل بودیم بدون آنکه گناهی از ما سر زده باشد یا مکروهی را مرتکب شده باشیم یا رخنه در اسلام انداخته باشیم نشنیدیم ما این را از پدران اولین
خود نیست این مگر دروغ و کذب فوالله لو ان النبی تقدم الیهم فی قتالنا کما تقدم فی الوصایة بنا لما زادوا علی ما فعلوا بنا فانا لله و انا الیه راجعون
من مصیبة ما اعظمها و اوجعها و افجعها و اکظها و امرها و اقدحها این بخدا سوگند اگر پیغمبر خدا وصیت میکرد بایشان که با ما مقاتله نمایند بعوض وصیت
مودت هر آینه زیاد نمیکردند از ستم از آنقدر که بر ما ستم کردند انا لله و انا الیه راجعون مصیبتی که بسیار عظیم و موجع و مفجع و شوائب غلیظ و تلخ و مستکره
بود فعند الله نحتسب فیما اصابنا و بلغ بنا انه عزیز ذو انتقام پس از نزد خدا اجر میطلبیم بسبب آن مصائبی که بما رسید که او است عزیز مکرم و انتقام کشنده
پس در آنحال صوت ناله عصفر برخواست و عدی خواست و گفت من زمین گیر بودم و باین سبب از یاری شما عاجز شدم آنحضرت عذر او را قبول فرمود و طلب آمرزش

از برای ایشان صعصعه نمود و چون اسم رسید کان بیفرینه بروایت ابی مخنف مشرف بر شهر مدینه شدند زنان مهاجر و انصار که با خود را دیدند طپانچه بر روی
خود زدند و موی خود را پریشان نمودند و چنان شیونی از مهاجر و انصار بلند شد که گویا مدینه بلرزه در آمد و آن روز روز جمعه بود و ولید عتبه بر بالای
منبر بود و خطبه میخواند چون صدای ناله و زاری و شیون زنان را شنید پرسید که چه خبر است گفتند زنان هاشمیه اند که صیحه میکشند پس اشک از
دیدهایش بر خدش فرو ریخت و از منبر فرود آمد و اهلبیت وارد شهر مدینه شدند و جناب ام کلثوم خواست که وارد شهر مدینه شود انقلوه بر رو تعب
بروایت منتخب میگریست و میفرمود مَا تَنْجَعُنَا فِي أَبِينَا أَبِمَدِينَةِ خَبِرُوهُ جَدِّي رَسُولَ خُدَا را از جانب ما که ما مصیبت زده شدیم بمرگ پدر خود و لَخَبِرُ جَدِّنَا أَنَّا أُسِرْنَا
وَبَعْدَ الْأَسْرِ جَدَّ سَبِينَا و خبر دهید جد ما را که ما را اسیر نمودند و بعد از اسیری غارت نمودند وَرَفَعْتُكَ يَا رَسُولَ اللهِ اصْبَحُوا عَرَايَا بِالطُّفُوفِ مُسْلَبِينَا و ای رسول خدا
اهلبیت تو چاشت کردند در حالتی که عریان بودند ایشان را در کربلا غارت کرده بودند وَقَدْ ذُبِحُوا الْحُسَيْنَ وَلَمْ يُرَاعُوا جَنَابَكَ يَا رَسُولَ اللهِ فِينَا و ذبح نمودند حضرت امام
حسین را و مراعات حق تو را در ما ننمودند فَلَوْ نَظَرْتَ عُيُونَكَ لِلْأَسَارَى عَلَى الْأَقْتَابِ الْجِمَالِ لَحَمَلِينَا اگر چشمهای تو نظر مینمود اسیران را که بر قتبهای شتران نشانده
بودند رَسُولَ اللهِ بَعْدَ الصَّوْنِ صَارَتْ عُيُونُ النَّاسِ نَاظِرَةً إِلَيْنَا ای رسول خدا بعد از آنکه پرده نشین بودیم چشمهای مردم بما نظر میکرد كُنْتَ تَحُوطُنَا حَتَّى
تَوَلَّتْ عُيُونُكَ صَارَتِ الْأَعْدَا عَلَيْنَا و بودی تو که متوجه میشدی ما را تا زمانیکه رحلت نمودی اعدا چه ظلمها بما کردند فَاطِمُ لَوْ نَظَرْتِ إِلَى السَّبَايَا بَنَاتُكِ فِي الْبِلَادِ
شَطِينَا ای فاطمه اگر نظر مینمودی بدختران خود که اسیر شدند در بلاد متفرق بودند فَاطِمُ لَوْ نَظَرْتِ إِلَى الْجِبَارِ وَلَوْ أَبْصَرْتِ بَيْنَ الْعَابِدِينَا ای فاطمه اگر نظر
نمودی بدختران خود اگر میدیدی حضرت امام زین العابدین را فَاطِمُ لَا تَلْقَيْنَ مِنْ عِدَاكِ وَلَا قَرَابَةٍ مِمَّا قَدْ لَقِينَا ای فاطمه نرسید بتو از دشمنان تو و نه بقرابت بکفیر از آنچه
رسید از دشمنان ما فَلَوْ دَامَتْ عُيُونُكَ لَمْ تَرَالِي الْيَوْمِ الْقِيَامَةِ تَبْكِي بَنِيَّا اگر زنده میماندی تا روز قیامت بما نوحه و زاری مینمودی وَعَرِّجْ بِالْبَقِيعِ وَقِفِي وَنَادِي
يَا ابْنَ حَبِيبِ رَبِّ الْعَالَمِينَا و بالا رو بقبر بقیع در آنجا بایست و ندا کن که کجائی ای رسول رب العالمین وَنَادِي يَا عَمِّ بِالْحَسَنِ الْمَزَكِّي عِيَالَ أَخِيكَ أَصْبَحُوا ضَائِعِينَا
ای حسن زکی اهلبیت تو چاشت نمودند در حالتی که ضایع شدند ای عمو ای عمو ان أَخَاكَ أَضْحَى بَعِيدًا عَنْكَ بِالرَّمْضَاءِ رَهِينَا ایعم ایمادر بدرستی که برادر تو
چاشت نمود در جائیکه دور است از تو و در روی ریگها گرفتار افتاده است بلا دَارٍ تَوَجَّعُ عَلَيْهِ جَمِّ صُبُورُ الْوُحُوشِ الْمُوحِشِينَا و سرا بر بدن اندوه میکند برادر تو صبر وحوش صحراها و تو غائبی یا مولای ما تو اَحَرَّ مَا لَا يَجِدُ لَهُمْ مُعِينًا اگر میدیدی که چگونه حرم تو را میزنند و معینی بجهت ایشان نبود عَلَى مَتْنِ الْمَطَايَا
بلاد طاه و شامت الغیا مکشفینا و ایشان را بر شتران برهنه سوار کرده بودند و ستری نداشتند که خود را بپوشانند مَلَّهُ تَجِدُنَا لَا تَقْبَلِينَا فِي الْحَرِّ وَ
الْأَمْرَانِ جِئْنَا مدینه جدها قبول مکن ما را که ما با حسرت و حزن آمدیم خَرَجْنَا مِنْكَ بِالْأَهْلِينَ جَمِّ رَجَعْنَا لَا رِجَالَ وَلَا بَنِينَا و وقتی که از مدینه بیرون رفتیم با جمیع اهل
خود بیرون رفتیم و رجوع نمودیم و هیچ یک از مردان و فرزندان ما نیستند وَكُنَّا بِالْخُرُوجِ بِجَمْعِ شَمْلٍ رَجَعْنَا حَاسِرِينَ مُسَلَّبِينَا و در وقت بیرون رفتن از مدینه بجمع
بودیم و حالا که مراجعت نمودیم همه ما برهنه و غارت شده ایم وَكُنَّا فِي أَمَانِ اللهِ جَمِّ رَجَعْنَا بِالْفَظِيعَةِ خَائِفِينَا و بودیم علانیه در امان خدا و از کسی اندیشه
نداشتیم حالا که مراجعت نمودیم قطع رحم ما نمودند و مَوْلَايَ الْحُسَيْنُ لَنَا أَنِيسٌ رَجَعْنَا وَالْحُسَيْنُ بِهِ رَهِينَا و ای حسین انیس ما بود حالا که مراجعت نمودیم
الحسین را بخاک رهن است وَنَحْنُ السَّائِرَاتُ بِلَا كَفِيلٍ وَنَحْنُ السَّائِرَاتُ عَلَى الْخَنَا مَا و ما ایم ضایعات و اسیران بر ما متوجه شوند نیست و ما ایم نوحه کنندگان بر برادر خود
وَنَحْنُ السَّائِرَاتُ عَلَى الْمَطَايَا نَسَالُ عَلَى جِمَالِ الْمُغْضَبِينَا و ما ایم که بر شتران سوار شدیم و شمر پستمر ما را میکرد اند وَنَحْنُ بَنَاتُ بِنْتِ رَسُولِهِ وَنَحْنُ الْبَاكِيَاتُ عَلَى
أَبِينَا و ما ایم دختران بنت رسول خدا و ما ایم گریه کنندگان بر پدر خود وَنَحْنُ الطَّاهِرَاتُ بِلَا جِفَاءٍ وَنَحْنُ الْخَالِصُونَ الْمُصْطَفَوْنَا و ما ایم زنان مطهره بی جفا و ما ایم اهل خلاص
و برگزیدگان وَنَحْنُ الصَّابِرَاتُ عَلَى الْبَلَايَا وَنَحْنُ الصَّادِقُونَ الْنَّاصِحُونَا و ما ایم صبر کنندگان بر بلیات و ما ایم راستگویان و نصیحت کنندگان الَا يَا جَدَّنَا قُتِلُوا
حُسَيْنًا وَكَرَّرُوا جَنَابَ اللهِ فِينَا آگاه باش ای جد ما حسین را کشتند و مراعات نمودند خداوند را در ما الَا يَا جَدَّنَا بَلَغَتْ عِدَانَا مَنَاهَا وَاشْتَفَى الْأَعْدَا
فِينَا ای جد ما دشمنان ما بمراد خود رسیدند و شفا یافت سینه های ایشان از ما قَدْ هَتَكُوا النِّسَاءَ وَحَمَلُوهَا عَلَى الْأَقْتَابِ هَمًّا جَمِيعًا و هتک حرمت زنان نمودند
و ایشان را بر قتبها شتران سوار کردند وَزَيْنَبُ أَخْرَجُوهَا مِنْ خِبَاهَا وَفَاطِمُ أَلْهَبَتْ الْأَبْنَا و زینب خاتون را بجبر از خیمه خود بیرون آوردند و فاطمه دختر امام حسین را
و سر گریبان بود ناله و زاری میکرد وَسَكِينَةُ تَشْتَكِي مِنْ حَرِّ وَجْدٍ تُنَادِي الْغَوْثَ رَبَّ الْعَالَمِينَا و سکینه خاتون شکایت مینمود از حرارت مصیبتی که باو رسیده
بود و ندا و فریاد رسی میکرد از پروردگار عالمیان وَزَيْنُ الْعَابِدِينَ بِقَيْدٍ ذُلٍّ وَرَامُوا قَتْلَهُ الْخَوْنَا و سید سجاد مقید بقید ذلت و اهل ضلالت قصد نمودند
قتل او را فَبَعْدَهُمْ عَلَى الدُّنْيَا تُرَابٌ فَكَأْسُ الْمَوْتِ فِيهَا قَدْ سُقِينَا بعد از ایشان خاک بر سر دنیا و جا مرگ بما آشامانیدند وَهَذَا قِصَّتِي مَعَ شَرْحِ حَالِي
الَا يَا سَامِعُونَا بَكُوا عَلَيْنَا اینست قصه شرح حال من آگاه باشید ای شنوندگان گریه کنید حال ما و چون اسم زنان بروایت ابی مخنف ناگاه نوحه و صیحه
داخل مدینه شدند پس متوجه مسجد رسول الله گردیدند و علی ابن الحسین بروایت منتخب دو بازو در مسجد گرفت و ندا بر آورد یَا جَدَّاهُ إِنِّي نَاعِيَةٌ إِلَيْكَ أَخِي الْحُسَيْنَ
یعنی ای جد من خبر قتل برادرم حسین را برای تو آوردم و اشک چشم آنجناب مانند قطرات باران روان بود و از گریه و فغان و زاری ساکن نمیگردید
و در هر وقتی که نظر باسارت زنان العابدین میکرد حزن و اندوهش زیاده میگردید بروایت ابی مخنف علی ابن الحسین ام کلثوم دختر بازو بدر رسول خدا را گرفت
عَرَضُوا السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ مِنْ خَبَرِ قَتْلِ فَرْزَنْدِ تو حسین را و زمام و آن پاره تن زهرای دور و خود را بر منبر خضرا میمالید و هزار بار مردم آنجناب را
تعزیه میگفتند اشک از دیدهها آنمظلوم جاری بود و لحظه از ناله و گریه ساکن نمیگردید هر زمانیکه نظر مینمود بر سید سجاد حزن و اندوه تازه بر آنجناب
و اندوه او تازه میگردید و در بعضی از کتب مقتل مسطور است که ناگاه علی ابن الحسین ام المؤمنین ام سلمه زوجه رسول رب العالمین از حجره طاهره بر آمد در حالتی

دست علیله فاطمه دختر حضرت امام حسین و در دست دیگرش شیشهٔ تربتی که مبدل بخون گردیده بود چون نظر مصیبت زده کان بام سلمه و فاطمه علیله بر
تربت مبدل بخون افتاد گریهٔ ایشان مضاعف گردید پس دست بر گردن ام سلمه در آوردند از حال او و از حال فاطمه علیله سؤال نمودند و ام سلمه ایشان را به
صبر امر فرمود و اما کیفیت ملاقات محمد حنفیه در بعضی از کتب مقتل مسطور است که آنها بنجا چون مطلع گردیدند بعد از اطلاع بر کتاب نزول ایشان
بقرب مدینه حتی ماب فی الفور سوار شدند و بسرعت تمام از مدینه بیرون رفت چون نظرش بر علمهای سیاه افتاد و خبر شهادت برادر مظلومش افتاد از اسب در غلطید بی
هوش گردید بر روی خاک افتاد چون این خبر بسید سجاد رسید از خیمه برآمد و خود را بر پای این عم مدهوش خود رسانید سر آنجناب را در کنار خود گرفت تا آن
مظلوم مدهوش بهوش آمد چون نظر محمد حنفیه بر یتیم برادر بیقرینه اش افتاد نعره از جگر پر درد برکشید و مظلوم را بسینه چسبانید یا ابن اخی یا ابن اخی یا ابن فرة عینی
یا ابن ثمرة فؤادی یا ابن خلیفة ابیه ابن الحسین اخی ای فرزند برادر من کجا است صورت دل من کجا است جانشین کجا است حسین برادر من آنحضرت در جواب فرمود یا عمی
اتیتک یتیما یعنی ای عم من بنزد تو آمدم در حالتی که یتیم هستم و بروایتی مخنف حضرت امام زین العابدین متوجه عم خود گردید و مصائبی که بر ایشان وارد شده
بود بیان فرمود و کیفیت قتل پدرش را با سایر بنی اعمام و اهلبیت نقل نمود و افغان بر پدر بلند اظهار فرمود چون محمد حنفیه این حکایت شرم انگیز را شنید از خود
گریست که مدهوش گردید چون بهوش آمد فرمود یعز علی یا ابا عبد الله یا اخی کیف طلبت ناصرا فلم تنصر و معینا فلم تعن یعنی گران است بر من ای برادر
برادر من چگونه طلب نمودی یاور برادر کسی تو را یاری ننمود و طلب کردی معینی را کسی تو را اعانت ننمود بعد محمد برخاست و داخل خانه شد تا سر روز
بیرون نیامد چون روز چهارم شد بیرون آمد مسلح و مکمل و تردبر خود پیچیده بود و با سب خود سوار شد و بیکی از کوهها رفت و بر مردم ظاهر نشد تا آنکه روز آخر
مختار و اما زینب و ام کلثوم و سایر زنان در ناله و افغان بودند که دختر عقیل و ام لقمان با شمشیرها خود را مهیا و اسماء و رمله زینب نوحه کنان بر سر و روی شهیدان
بزرگوار آن سوختگان آمدند و ام لقمان با دل پر از این اشعار را بیان فرمود ماذا تقولون ان قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم باهل بیتی و اصحابی و
مکرمتی منهم اسارا و منهم ضرجوا بدم یعنی چه خواهید در جواب پیغمبر خدا اگر از شما بپرسد که چکردید آخر امتها با اهل بیت و اصحاب من با اشخاصی که کرک
بودند بر من بعضی از ایشان را اسیر کردید بعضی را بخون خود آغشته نمودید ما کان هذا جزائی اذ نصحتکم لکن ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی اینکه جزای من نبود
در زمانیکه نصیحت مینمودم شما را که بعد از من اهلبیت مرا رعایت نمائید شما بعوض آن بدی کردید بر رحم پس آنشب رسیدگان باخر پیغمبر آخر الزمان سر و روی شب ماتم علی
بر پا نمودند و از جمله ماتمیان بروایت فصول المهمه زنان دختران امیر القیس که آنخانه دار علیا جناب سکینه و آنخانه معظمه تا مدت یکسال از غم آنحضرت در زیر شانه
و هر چند اشراف و عظما بقریش آن مظلوم را خطبه نمودند آنخانه قبول نمود و میفرمود من بیک شوهری بجز حضرت رسول نخواهم قبول نمود آخر الامر بجوار رحمت الهی و اهل
و حضرت صاحب الحمله در خبر است زراره فرمود که هیچ زنی از بنی هاشم خضاب نمود و روغن در بدن نمالید و سرمه در چشم خود نکشید و کیسو خود را شانه نمود تا آنکه
سر عبید الله بن زیاد را بجهة ما آوردند بعد از آن پیوسته ماتم مصیبت مظلوم کربلا بنحو سال و دار خانه بنی هاشم بلند نشد بر روایتی
ابن سعد روایت چون نسوان حضرت امام حسین با ام سلمه ام المؤمنین و المؤمنات رسید فرمود ارقدوا ملأ الله قلوبهم و بیوتهم نارا ثم بکت حتی غشی علیها
ایا این عمل را کردند حسین را کشتند خدا پر سازد قلوب و بیوت ایشان را از آتش جهنم پس آنخانه آنشب گریست و بیهوش و حضرت سادات فرمود ام البنین مادر
حضرت عباس و عبد الله و جعفر و عثمان تشریف میبردند بقبرستان بقیع بر فرزندان خود آنقدر نوحه مینمود که دلها را میسوزانید مردم چون آنخانه را با آنحال میدیدند
بر گرد او جمع میشدند و نوحه آنسوخته را استماع مینمودند و میگریستند از جمله مستمعان بود مروان والی مدینه که او نیز میآمد نوحه زاری آنمظلومه
گوش میداد و میگریست اما از مظلومی شما ای ابا عبد الله الحسین ای ابا الفضل العباس بخواطر آمد و آنمقام و آنروز که اقرب و ایانست در بیان
واقع و شد که حضرت عباس برادر خود را ترغیب نمود بجهاد و چون ایشان شربت شهادت نوشیدند انکار انغلبه نمودند بر آنسرور لب تشنگان و عطش نیز غلبه نمود
بود و قاعده علمدار در پیش رو رفتن است که ناگاه مردی از طایفه بنی دارم با لشکر خطاب نمود که حایل شوید در میان حسین و آب نگذارید بآنجناب آب بیاشامد آنحضرت فرمود
خداوندا این مرد را تشنه گردان چون آنمرد و دانیکلام را از آنمقرب معبود شنید در غضب شد پس تیری در چله کمان گذاشت و بآنجناب انداخت
آن تیر بر زنان آمد بر حنک مبارک آن پاره تن پیغمبر آخر الزمان نشست چون آنحضرت تیر را کشید خون از مکان تیر روان گردید پس آنمظلوم دست مبارک خود را
از آنخون پر نمود و بر فرق مبارک فرمود خداوندا شکایت میکنم بسوی تو آنچه را که نسبت بفرزند پیغمبر تو بعمل آوردند پس با کمال تشنگی همگی خود را جنگ
نمود لکن انکار آن احاطه نمودند بحضرت عباس و در میان آنجناب و آنمظلوم جدائی افکندند پس حضرت عباس بنیتها با آنگروه نسا مقاتله مینمود و آنقدر
جراحت بر آنمظلوم وارد آمد که قدرت بر حرکت او باقی نماند تا اینکه آخر الامر بدست جعفر رفیعه شهادت فایز گردید و قاتل آنمظلوم نیز در قاحتفی و حکم بطفل
سبنی بود و هر چند این حکایت را بوجه بسط در مقامش ترا نمودیم لکن چونکه مقصود کریبین و گریانیدن است و در حضرت عباس در قبرستان بقیع دیشب
و اهل ملاء از کریه آنخدره در راه و فغانند خواستیم که شیعیان نیز از استماع اینکلمات بفغا آیند و اجر ایشان بیش از بیش گردد نزد پیغمبر وحید صفدر
مجاله زده سر در پیش نباشند بسبب اجر و اشک و ناله و فغان در صحرا بقیا بر پیشینیان مفاخره نمایند بخواطر آمد خدمت سوناکی که صباحا از بلای العلا
حافظ باشا او از مشایخ خود روایت کرده است که چون سر مقدس حضرت امام حسین را نزد یزید آوردند آنپلید جماعتی از دوستان بنی هاشم و جماعتی از دوستان ابو سفیان
را معین نمود و سر حضرت امام حسین را با اهلبیت آنحضرت باتفاق ایشان بجانب مدینه روانه نمود و ندارک اهلبیت را از هر چیز دیگر نگذاشت بجهت ایشان در ملاء
حاجت مگر اینکه امر نمود که آنرا رواسازند و سر آنحضرت را نزد عمر بن سعد العاص که عامل مدینه بود فرستاد پس عمر گفت دوست داشتم که آنسر را نفرستاد

بر این پس امر نمودند تا آنرا در قبر مشار بقیع در نزد قبر مادرش فاطمه دفن نمودند و مؤلف این نقل است از بعض مشایخ از روایتی که گفت چون سر مقدس را اسیر را
بمدینه متبرکه رسانیدند احدی در منزل نماند مگر اینکه از مدینه بیرون آمدند با اکبر بر خروش و فغان و زینب دختر عقیل ایستاده بود و حال آنکه مویها را گشوده
نموده بود و میخروشید میگفت وا حسینا و اخوتاه و اهلاه و بعد گفت ماذا تقولون اذا قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم ما آخر اشعار و جگر سوز
و شرح آنکه نزد و ابن بحار الانوار است از تاریخ بلاذری که چون سر امام حسین را وارد نمودند از هر جا صدای اکبر و خروش برآمد پس مروان بن الحکم لعنه الله این شعر را خواند
ضربت ذو مرة فهام ضربت ابنت او نار ملک فاستقر یعنی زد دو مرتبه کرام شخصی است بر آن ضربتی که ثابت شد از آن ضربه سنوتها ملک آن ملک قرار گرفت ثم تمکنت
وجهه بقضیب یقول یعنی بعد مرگ ملعون میزد و یا میشکست و بمیان آن مظلوم را بچوبی که در دست او بود و این شعر را میخواند یا حبذا بردک فی الیمن و لونک
الاحمر فی الخدین کانه بات بجسدین شفیت منک النفس یا حسین یعنی چه بسیار خوب است رنگ سرخ در خد تو گویا
شب را آورده در دو موضع که محل حسد است شفا یافت نفس من از کشته شدن تو یا حسین لعنت خدا بر تو و بر یزید عبید عبید زیاد که نفس شما مبتلا از کشته شدن سید
جوانان بهشت یا نفس آنرا چه بود بایستی که این سه منتبت چوب بر او زنند نفس پلید شما از هر متصادا دارد بر آن مظلوم شفا یافت که بایستی در کوفه و شام بکار برند
و چوب بر او زنند و پوست روی سر آن مظلوم را بکنند چنانکه بعضی علما مکرر تصریح نموده اند بر آن موضع دفن آن خلافت و عمل طایفه اثنا عشریه بر اینست
آخر الامر بیک سر بدن ملحق شد چنانچه تصریح نموده است سید طاوس در مهج و جماعتی از اخبار دلالت میکند بر اینکه آن سر مبارک مدفون است در نزد قبر امیر المؤمنین
و بعضی از اخبار دلالت میکند بر اینکه در وقتی که یزید آنرا در قبه مقابل مجلس شریف گذاشت رسول خدا آنرا برد و آن سر مفقود شد و کسی از آن نشان ندارد و بعضی
گفته اند که آن سر مبارک را سه روز در شام بگذاشتند بعد در خزانه بنی امیه بود تا اینکه سلیمان بن عبد الملک والی شد پس آن را طلبید و حاضر نمودند استخوانی سفید
بود پس آنرا در قبه گذاشت و طیب آنرا افشاند و آن را بپیچید و نماز کرد در مقابل مسلمانان دفن نمود و چون عمر بن عبد العزیز والی شد از آن سؤال نمود چون
او را نشان دادند پس آن موضع را نبش کردند و آن را برآورد و خدا میداند که با آن سر مبارک چه کرد و ظاهر از دین او اینست که او را فرستاد بکربلا و دفن شد با جسد
دار منصور جمهور منقول است که گفت داخل شدم در خزینه معویه در وقتی که آن را گشودند پس یافتند در آن صندوق سرخی پس بغلام خود گفت این را حافظ باش که
گنجی است از گنجهای بنی امیه چون آن را گشودند در آن بود سر حضرت امام حسین که خضاب نموده بود بر رنگ پس بغلام خود گفت تو بیا و چوب آورد پس آن سر مبارک را بآن تو بکوب
و دفن نمود آن را در نزد باب الفراد در نزد برج سیم در جامع شرقی و جماعتی از اهل مصر گفتند که در شهر مصر مشهد الراس الکریمی گویند در آنجا مشهور
است و طلاب بسیاری در آنجا هست و مردم و موسمها از آن اشاره میکنند و گمان میکنند که سر در آنجا مدفون است و معتمد از اقوال اینست که عود نمود بجسد مبارک بعد
از آنکه در بلاد او را طواف دادند با زنان و اهلبیت و او را مثل کردند در منازل خود و زنان ناله و فریاد کردند پس نعمان بن بشیر قصد مراجعت بشهر شام نمود چون اهل
بیت بر قصد او مطلع گردیدند پس بروایت اخبار دل فاطمه بخدا همشیره خود زینب خاتون تعرض نمود که نعمان بن بشیر را بگو نمود ایا صلاح میدانی که احسان با او نمود
پس بروایت فصول المهمه زینب خاتون فرمود که بخدا سوگند که با ما چیزی نمانده است که بتوانیم احسان نمائیم مگر قلیلی از این زیورها پس دست بخرو دست مبارک
که شبیه بحلقه است که در پای کنند از دست و پای خود برآوردند بجهت نعمان فرستادند و بروایتی از خود نیز بر آنها اضافه نمودند بجهت نعمان فرستادند و عذر خواهی
نمودند و فرمودند دیگر چیزی نداریم و اگر اضعاف اینها را مالک میبودیم هر آینه بتو میدادیم نعمان بروایت فصول المهمه قبول نمود و عرض نمود که اگر مقصود
از خدمت من دنیا میبود هر آینه این احسان شما کفایت مینمود بلکه بسیار از خدمت من علاوه بود ولکن بخدا سوگند که مقصود من از این خدمت نبود مگر رضای خداوند
بجهت قرابت شما برسول خدا چند مؤلف گوید ایا چه وارد بر این مظلومان شام کشیده در هنگامی که وارد خانهای خود گردیدند آنجا نهار ایشان را بیصدا دیدند و صدای
قرآن و مناجات که همیشه اوقات در آن امکنه متبرکه از آن مقر با حضرت کبریا میشنیدند الان اثری از آن نیافتند نشنیدند و لله در من قال مررت علی دار النبی
محمد فالفیتها قد اقفرت عرصاتها یعنی گذشتم بر خانه پیغمبر خدا محمد مصطفی پس یافتیم عرصه آنرا که ویران شده بود امست خلاء من تلاوة قارئ و عطل
منها صوم مصلیها و صلاتها و انزل سوء خدا شاخود و بجای آنکه خالی بود از تلاوت قاریان و روزه نماز گذارنده معطل مانده بود و کسی نبود که آنها را بر پا دارد و کانت
ملاذا للانام و رحمة من الخطب یغشی العتقین صلاتها و منزل رسول خدا پوشیده بنا مرد ماو سرا ایشان بود در امور عظیمه که بجهت ایشان اتفاق افتاد
عطایا ایشان فرو میگرفت با شخاصی که پناه در آنجا میبردند طلب عفو مینمودند از ایشان فاقفت من السادات من آل هاشم و لم یجتمع بعد الحسین شتاتها
پس آنها از زلزله خالی شدند از سادات آل هاشم و بعد از حضرت امام حسین پراکنده شد فعسی اهل السبط و لا یمضی علی نقدهم ما شقیت شتاتها
پس دیده من از حزن گشته شد سبط مصطفی که باشد در فراق سوزش سینه ام هرگز تمام نخواهد شد فیا لیت لم تصبرن علی الاذی اما ان نفتی اذ حسرتها
ایجگر سوخته چند صبر نمائی بر این اذیت و مصیبت یا زمان نرسید حسرتها بتو واقعه زیاد بر ایا اللهم عجل فرج و لینا طالب الثار بمحمد و آله و اما سید سجاد
در مصیبت آن امام عباد پیوسته در ناله و زاری گریه و بیقراری بود و بروایت منتخب در وقتی که آن مظلومان را شهید کردند آن بیمار بر تعب کلمه حیوتی اشاره نمود
بجهت حزنی که از سر زیاد بدنش را بخود وارد شد تا مدت چهل سال در مصیبت پدر بزرگوارش پیوسته میگریست و روزها روزه میداشت و شبها بنماز و عبادت معبود
بی نیاز بود و در وقت افطار چیزی میاوردند که آن را افطار نماید میفرمود اگر پاکیزه باشد آنرا اسفا لقتلک یا ابتاه ایجه بسیار اندوه بسبب آن نوای
بدن جاری چه بسیار تاسف از برای قتل تو ایپدر چه بسیار میگریست میفرمود قتل بنت رسول الله جائعا قتل بنت رسول الله عطشانا قتل بنت رسول الله
المأسورة یعنی کشته شد فرزند دختر رسول خدا گرسنه کشته شد فرزند دختر رسول خدا تشنه کشته شد فرزند دختر رسول خدا اسیر و بسیار مینمود ذکر الاکل و الشرب بغیر علی ابی لیلی لقد مضت

ذکر بیان فوت حضرت امام حسن

ذکر بیان اسارت اهل بیت

گوارا باد

# در بیان گریستن سید سجاد از برای پدر خود جناب ابی عبدالله

گوارا باد بر من اکل و شرب کرانست بر من اینک پدر من کاشکی در کربلا حاضر نمیبودم و کشته شدن تو را نمیدیدم و انملهٔ انفاق میگریست که ابدان اش را فرو میگرفت
در و بمنور و محاسن معنبر او چون افاقه میشد قابلی اکل مینمود و بسیار حضرت را حمد میفرمود بعد بر میخواست و مشغول عبادت میگردید و چون نصف میشد روزه
میگرفت و پیوسته استغفار بخداوند متعال همین منوال بود تا اینکه روح مقدسش از این دار فانی بسرای جاودانی ارتحال نمود و در بحار منقولست که آنحضرت آنقدر
گریست که ترسیدند که چشم مبارکش نابینا شود و هر وقتی که نظر بر آب بدست میگرفت که بیاشامد انفاق میگریست که تمام لهاده تا بغیر ملوحت آب از خون
پس بعضی در این باب با آنجناب سخن گفتند فرمود چگونه گریه نکنم و حال آنکه منع نمودند پدر مرا از آبیکه مباح بود بجهة درندگان و وحشیان و در کتاب کامل الزیارة از
یکی از آزاد شدگان آنحضرت روایت کرده است که دیدم آنمظلوم را بسجده میگرید عرض نمود که آیا وقت آن نشده است که حزن تو تمام شود آنحضرت سر از سجده برداشت و فرمود
وای بر تو یا اینکه فرمود مادر تو بعزایت بنشیند بخدا سوگند که یعقوب بر پروردگار خود شکایت نمود و گفت ای تاسف بر یوسف و یکپسر از او غایب شد بود و من دیدم پدر
و اهلبیت خود را که در حوالی من ایشان را سر بریدند و در کتاب مناقب از یکی از آزاد شدگان آنحضرت روایت کرده است که گفت روزی آنحضرت بصحرا تشریف بردند و من نیز از عقب
آنجناب رفتم دیدم که آنحضرت بر روی سنگ درشت ناهموار بسجده رفته است ایستادم و بانگ گریه آنحضرت را میشنیدم پس شنیدم که هزار بار بانگ گریه نمود و هر شهقه
و آواز گریه میفرمود لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله ایمانا و تعبدا و رقا بعد سر مبارک خود را از سجده برداشت و روی
با محاسن مبارکش از آب دیدهٔ تر غرقه بود پس من عرض نمودم یا سیدی یا هنگام آن نرسیده که گریه و اندوه تو کم شود آنحضرت فرمود وای بر تو حضرت یعقوب پیغمبر و پیغمبر زاده
دوازده پسر داشت و خدا یکپسر او را غایب داشت مو بسر آنحضرت از اندوه آن فرزند سفید شد و پشتش از غم او خم گشت و چشمش از بسیار گریه بر او نابینا شد و حال آنکه
پسرش زنده بود و در دنیا بود و من پدر و برادر و هفده نفر از اهلبیت خود را کشته ملاحظه نمودم و چگونه حزن و گریه من کم شود اللهم العن ظالمیهم و غاصبیهم
و عذبهم عذابا الیما مؤلفگوید ابوالله چگونه تمام شود حزن از امام و حال آنکه بعد از قتل پدر بزرگوارش نیز وارد میشد از آن اشرار بر آن زبدهٔ اخیار
آنچه وارد میشد حتی اینکه در کافی از امام محمد باقر منقولست که یزید بن معاویه حاجب بملینه امر کرد از اهل مدینه بیعت بگیرد پس فرستاد و مردی از قریش را طلبید و گفت
اقرار نما بر بندگی من اگر خواهم بکشم و اگر خواهم تو را ببندگی بگیرم مرد گفت بخدا سوگند که تو از من بهتر نیستی در حسب و نسب و پدر تو از من بهتر نبود در حاهلیت و نه در
اسلام و تو در دین از من بهتر نیستی چرا برای تو این اقرار نمایم یزید گفت اگر اقرار نکنی بخدا سوگند تو را می کشم مرد گفت که کشتن من بهتر خواهد بود از کشتن جناب
علی بن الحسین فرزند رسول خدا پس یزید امر نمود که آن مرد را بقتل آوردند پس فرستاد حضرت امام زین العابدین را طلبید و همان تکلیفی که با آن مرد قرشی کرد حضرت را نیز بهمان تکلیف
نمود حضرت فرمود اگر برای تو اقرار نکنم مرا خواهی کشت چنانچه آن مرد را کشتی یزید گفت بلی حضرت فرمود اقرار کردم بآنچه شما کردید پس زنده مگر میباشم اگر خواسته باشی
مرا نگاه دار و اگر خواسته باشی بفروش پس یزید گفت خونخود را ضبط نمود و از شرت بزرگواری تو چیزی کم نشد چه بسیار خوب فرموده است ابن صیفی شاعر صاحب
فصول المهمه نقل میکند شیخ نصر الله که از جمله ثقات بود در عمارة یا بحدیث امیرالمؤمنین شمر فرستاد و عرض نمود یا امیرالمؤمنین شما در روز فتح مکه فرمودید هر که داخل
خانهٔ ابوسفیان شود در امان است و چون ایشان در روز کربلا غلبه نمودند بر فرزند حسین کردند آنچه کردند آنحضرت فرمود مگر نشنیده اشعار ابن صیفی را که چه گفته
است در این باب عرض کردم نه فرمود برو بنزد او و بشنو پس از خوابیدن بیدار شد و در این باب تفکر مینمودم که آنچه خوابیده من دیدم پس رفتم بخانهٔ ابن صیفی که
ملقب بشیخ الدین و در او گویند پس ابن صیفی امر پس خواب خود را بجهة او نقل نمودم تشهق و اجهش بالبکاء پس شهقه زد و بفزع آمد گریست و سوگند یاد نمود که ابن
ابیات را احدی از من نشنیده است در آن مشب نظم در آوردم و آن اشعار اینست ملکنا فکان العفو منا سجیة فلما ملکتم سال بالدم ابطح یعنی بالکشتن و عفو نمودیم
زیرا که عفو سجیه ما میباشد و چون شما مالک شدید بدین ابطح از خون سیلان نمود و حللتم قتل الاسارة و قال ما عذرنا علی الاسر نعف و نصفح یعنی شما حلال شمردید
قتل اسیران خود را و پیوسته ما صبح نمودیم بر اسیران خود و حال اینکه عفو مینمودیم ایشان را و از سر تقصیر ایشان میگذشتیم حسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اتی
فیه ینضح و کفایت میکند شما را این تفاوتیکه در میان ما و شما میباشد و از هر طرفی میراود آنچه بکرد میان آنطرف از کوزه بر و تراود آنچه که در او است مؤلف گوید
چه ظلم و اذیت آنکافران شدید بر سادات عالمیان بلکه بر مطلق شیعیان که از حد تحریر بیرون است حتی اینکه شیعیان قادر نبودند که لعن نمایند بر ظالم اهل که حتم کرد
نماز سلوات را بر ایشان و جبر کرده است هر چند شخص لاعن تصریح بظالم نماید و در کتاب منتخب از بشار بن عبدالله مرویست که در هنگامی که حضرت امام جعفر صادق در کوفه
تشریف داشتند وقتی بخدمت آنحضرت مشرف شدم دیدم که در پیش روی آنحضرت طبقی از رطب است که آنجناب از آن رطب میل میفرمایند پس آنحضرت بمن فرمود ای بشار نزدیک و از
این رطب میل عرض کردم خدا مرا فدای تو گرداند گوارا باد شما را آنحضرت فرمود پس آنچه خوردی عرض کردم درهم عظیمی میباشم آنچه الا آنکه بخدمت شما میرسید در راه
مشاهده نمودم امیر را که دل مرا بدرد آورد و حزن مرا بهیجان آورد پس آنحضرت فرمود بخوان من بر تو که چه دیدی عرض کردم ای مولا من دیدم که زنی را که طالمی او را بمنزل
بجلس میبرد و آن ضعیفه ندا میکرد که المستغاث بالله و برسوله یعنی طلب استغاثه و فریادرسی میکنم از خدا و رسول او احدی بفریاد او نرسید حضرت فرمود آن ضعیفه را
بجهة سبب میبرند و بمجلس میبرند من عرض کردم شنیدم از مردم که میگفتند که از زنا میرفت در آنشب برای ادب بسگی خود پس گفت لعن الله ظالمیک یا فاطمة
الزهراء یعنی خدا لعنت کند ظالم کنندگان تو را ای فاطمه زهراء پس آن مرد که ملازم سلطان است این سخن را شنید با این سبب با آن ضعیفه چیزی نفرمود تا که می بینی
همین که حضرت صادق این کلام را شنید از اکل باز ماند و محزون شد و گریست بنحویکه مندیل و محاسن مبارکش از آب دیدهٔ تر گردید فرمود عیش مرا نافص کردی ای
بشار بخیز تا برویم بمسجد سهله تا دعا کنیم که حق تعالی آن ضعیفه را از دست آن ظالم نجات دهد و بعضی از اصحاب خود را فرستادند خانهٔ سلطان و فرمود که از آنجا حرکت مکن که
خبر صحیح برای من آورد و اگر حادثه بر آن ضعیفه رخ نمود هر جا که باشیم نزد ما آی و ما را خبر نما بشارت میگوید ما رفتیم بمسجد سهله هر یک دو رکعت نماز کردیم بعد

جلالیه

آنحضرت دستهای خود را بلند نمود بعد از آن بسجده رفت و ساعتی در سجده بود بعد سر خود را از سجده برداشت و فرمود الحمد لله بر جزای بشارة ضعیفه
از دست ظالمان رها شد پس ما از مسجد بیرون آمدیم در آنجا ناقه را دیدیم که رسول آنحضرت از درخانه لجعفر بود حضرت فرمود که چه خبر داری عرض کرد که از زنها
حضرت فرمود چگونه شد عرض کرد که من در درخانه سلطان ایستاده بودم که حاجب را مادر آن نزد او طلبید گفت تکلم نمود آن زن گفت بسبب سنگی لغزید پس گفتم خدا
نشکند ظلم کنندگان تو را ای فاطمه زهرا پس این نوع رفتار نمودند که میبینی پس دویست درهم بآن زن داد و گفت این را بگیر و سلطان را حلال کن پس آن زن
آن وجه را نگرفت و برگشت نزد خود پس حضرت فرمود نگرفت آن وجه را و آنها آنکه محتاج بود بآن وجه پس آنحضرت کیسه از جیب خود بیرون آورد که در میان آن هفتاد مثقال شرعی
طلا بود و غیر آن حاضر نبود آنکیسه زر را بر بشار داد و فرمود ای بشار برو بنزد آن زن و سلام ما باو برسان و این وجه را باو بده بشار میگوید رفتم بنزد آن زن و سلام حضرت
باو رسانیدم همین که آن زن شنید حضرت امام جعفر صادق را سلام فرستاده است گفت بالله علیک آیا آنی مولای المسلم یعنی تو را بخدا قسم میدهم که مؤمن برای
سلام فرستاده گفتم آری قسم بخدا پس آن زن بی الفور بسجده افتاد بعد سر از سجده برداشت و گفت مولایم بر من سلام فرستاد گفتم بلی باز بسجده رفت و شکر نمود تا آن
که سه دفعه چنین کرد پس من گفتم امر الله بکر این چیز را که سید برای تو فرستاده است بشارة با تو را بهشت پس آن زن وعده کرد و خوشحال شد پس من گفت ای بشار
از آنحضرت سؤال نما که از خداوند عالم بطلبد که این امر الله را بخشد بشار میگوید پس من رجعت نمودم بخدمت آنحضرت و آنچه واقع شده بود بخدمت آنحضرت عرض کردم
پس حضرت شروع بگریستن نمود و فرمود غفر الله لها یعنی خدا بیامرزد او را **تذییب الاول** از جمله محاسن اخلاق سید بیجاه آن بود که آنحضرت را ناقه بود که
بیست و پنج آنحضرت بر آن کرده بود و یکنان یا نه بر او نزده بود و در بصائر الدرجات منقول است که حضرت امام جعفر صادق فرمود که پدرم امام محمد باقر که چون نسبت وفات
پدرم در رسید فرمود که آب وضوئی بجهت من بیاورید چون آوردم فرمود که در این بنیه است بخواهم چون بیرون بردم و نزد چراغ ملاحظه نمودم موش مرده در آن آب بود
آن آب را ریختم و آب دیگر آوردم و وضو ساختم و فرمود ای فرزند امشب شبی است که مرا وعده وفات داده اند ناقه مرا در خطیره ضبط کن و علفی برای او مهیا کن پس حضرت صادق
فرمود که چون آنحضرت را دفن کردند ناقه خود را رها کردم و از خطیره بیرون آمد و بنزد پل قبر آنحضرت رفت و آنکه قبر را دید باشد سینه خود را بر قبر آنحضرت گذاشت و قبر او
ناله میکرد و آب از دیده هایش میریخت چون این خبر را بخدمت امام محمد باقر دادند حضرت بنزد ناقه آمد فرمود ساکت شو و برکت خدا بر تو باد پس ناقه برخواست و بجای خود
گشت و باز بعد از اندک زمانی برگشت بنزد قبر و ناله و اضطراب میکرد و میگریست در این بنیه خبر آن ناقه را بحضرت گفتند فرمود بگذارید او را که بیتاب و چنین ناله و
اضطراب میکرد تا بعد از سه روز هلاک شد در کتاب بحار منقول است که وقتی ناقه آنحضرت در میان جبال رضوی راه میرفت حضرت آن ناقه را خوابانید بعد از آن ناقه را باو نمود و فرمود
لتطلقن او لا تعلفن یعنی یا راه میروی یا بفعل بیاورم پس ناقه روانه شد و ما لکان بعد ما یعنی بعد از آن هرگز نشست راه نرفت و ایضا در بحار مسئله از یونس بن یعقوب
منقول است که حضرت امام زین العابدین بحضرت امام محمد باقر فرمود در حین وفات خود که مرا این ناقه بیت حج کردم و هیچ تازیانه باو نزدم چون آن را وفات در رسد
او را دفن کن تا در زندگان گوشت آن را نخورند زیرا که رسول خدا فرمود شتری نیست که وقوف عمل او رد شود بر اندر موقف عرفات هفتاد مگر اینکه حق تعالی آن شتر را از شر آتش
فرار میدهد مبادا که در زندگان از گوشت آن شتر فوت شد حضرت امام محمد باقر تولی کنند آن شتر را دفن نمود و در این مقام مذکور شد حکایت دیگر شتر را انداز راحت بر انداز
از ناقه رسول الله در بعضی کتب منقول است که وقتی حضرت رسول موعظه و وعظ میفرمود مردم را بصدقه تحریص مینمود که ناگاه اعرابی بر او شتری بیاورد و عرض کرد یا رسول
الله من این شتر را صدقه کردم در راه خدا رسول خدا او را دعا کرد بعد از آنحضرت رسول کسی را فرمود که شتر را قیمت کن بعد از قیمت حضرت همان اعرابی را چون آنحضرت بجهاد
رفتی آن شتر را سوار شد وقتی از جهاد مراجعت نموده بود و شتر را بسته بود که ناگاه در هنگام شب آنحضرت از خانه بیرون آمد شتر آواز داد که السلام علیک یا زین القبیله
او را جواب داد آنحضرت بنا و آواز در روز آن شتر عرض کرد یا رسول الله من شتر مرد کافری بودم شبی از خانه بیرون آمدم در بیابان چرا میکردم و زندگان کرد من را مگر
و میخواستند مرا هلاک کنند که یکی گفت او را میاز ار بلکه او مرکب زین القبیله است خلایق محمد مصطفی خواهد بود پس شتر عرض کرد یا رسول الله من آنم که جفت
بکی انکه در قیامت مرکب تو باشم چنانکه در دنیا ام و دیگر آنکه نخواهم بعد از حق تو زنده باشم و کسی بر من سوار شود حضرت دعا کرد و حضرت فاطمه زهرا گفت چون حضرت رسول
از دار فنا بدار بقا رحلت نمود آن شتر از علف نخورد حضرت فاطمه تعهد او میکرد روزی آمد او را به بیند چون شتر چشمش بر حضرت فاطمه زهرا افتاد گفت السلام علیک یا بنت
زین القبیله آیا فرزند رسول مرا آب و علف نمیدهی که آنحضرت از دنیا رفته اکنون وقت آن آمد که من از دنیا بروم هیچ اعتنا نداری بنزد پدر حضرت فاطمه بنزد پل شتر آمد
دید که آب از چشم او میریزد سر او را در کنار گرفت دید که شتر چنانکه سر او در کنار آنحضرت بود جان داد چون مهر با مادر را که حضرت فاطمه باشد و فرزند را
که سید بیجاه باشد نسبت بدشتر ثابت نمود مذکور شد ناقه الحی را که حضرت صالح بر آن سوار بود و بقوم وصیت فرموده بود که او را آب دهند و او را ظلم ننمایند
چنانکه در قرآن سوره والشمس اشاره باشد است کذبت ثمود بطغویها اذ انبعث اشقیها فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقیها فکذبوه فعقروها فدمدم
علیهم ربهم بذنبهم فسویها و لا یخاف عقبها یعنی تکذیب نمودند قوم ثمود بسبب طغیان خود در وقتی که برانگیخته شد شقی ترین خود را که ندا رسانده باشد که
پی کرد ناقه را پس گفت بجهت ایشان رسول خدا که صالح باشد اینها و اگذارید این ناقه را و حذر نمائید از پی کردن او و اگذارید او را بخوردن آب و او منع نکنید او را
خوردن آب پس آن قوم پیغمبر را تکذیب نمودند در آنچه وعده فرموده بود و آن ناقه الله را از آب منع نمودند پس آن ناقه را پی کردند پس غضب نمود بر ایشان پروردگار
ایشان بسبب گناهی که کردند و او را از ناقه الله منع نمودند و پی کردند او را و او را غضب مستولی شد و همه ایشان را هلاک نمود و بعد از اینکه ایشان را هلاک نمود هم ایشان
[illegible] غضب را اگر رجوع نماید ایشان به او شما شر و متذکر شوید حکایت را که حضرت پیغمبر فرمود آنچه در ایام سابق واقع شده در این امر نیز خواهد
واقع شد حضرت پیغمبر وقتی بحضرت امیر المؤمنین فرمود کیست شقی ترین اولین عرض کرد شخصی که پی نمود ناقه صالح را حضرت فرمود راست گفتی بعد فرمود کیست

شقی ترین

# مجلس چهارم

معنی این اخبار عرض کردم یا رسول الله فرمود آنکسی که ضمن نمیزند بر این مکان و اشاره فرمود بمقتل سر آنحضرت ای شیعه بعد از ذکر این مطالب ذکر شود
مثل کنز را که مسندا از فضل عباس از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود والشمس و ضحیها امیر المؤمنین است و ضحیها قیام قائم است و القمر اذا تلیها حسن
حسین است و النهار اذا جلیها قیام قائم است و اللیل اذا یغشیها خبر دولت که کنایه اند از ابوبکر و عمر که خود را پوشانیدند و السماء و ما بنیها فرمود او رسول الله است
و الارض و ما طحیها فرمود ارض شیعه است و نفس و ما سویها فرمود آن مؤمن مشتق است در حالیکه حق است قد افلح من زکیها فرمود استواست نفسی که نمود او را خدا
و خاب من دسیها عز و جل یعنی ناامید شد کسی که حضرت را بحال خود واگذاشت و فرو برد او را در جهل او و فرمود کذبت ثمود بطغویها ثمود گروهی از شیعه اند
حضرت میفرماید اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی فاخذتهم صاعقة العذاب الهون آنشمشیر است در وقتی که قائم ظهور نماید فقال لهم رسول الله فرمود آن رسول
پیغمبر است یعنی محمد ناقة الله و سقیها فرمود الناقة الامام آلله فهم عن الله و سقیها ای عنده مستقی العلم فکذبوه فعقروها فلما علیهم ربهم بذنبهم فسویها
قال فی الرجعة و لا یخاف عقبیها قال لا یخاف من مثلها اذا رجع بشیعه چون از این حدیث فهمیده که در باطن مراد از رسول الله پیغمبر است و مراد از ناقة الله امام است
و پیغمبر وصیت نمود بهمراه آغا اما و اینکه آن امام را از آب منع نمایند و او را بقتل نمایند یعنی او را بقتل نیاورند پس امت مخالفت کردند و ناقة الله او را ضربت بر سر
او زدند و ناقة الله دوم را زهر خورانیدند و ناقة الله سیم که حضرت امام حسین باشد از آب منع نمودند و او را بقتل آوردند لهذا آنحضرت فرمود بعد از
آنکه علی اصغر را تیر زدند او را بقتل آوردند خداوندا این طفل نزد تو کمتر از بچه ناقه صالح نیست و ناقة الله چهارم را نیز از آب منع نمودند بلکه بروایتی طفل
و رد نمودند در پرستار نمود حضرت فاطمه ناقه رسول الله او سر او را در کنار گرفتند و متوجه شدند بسمت کربلا ناقه خود را وامر نمود بمتوجه شدن او و عدل صبر و ناقه
در مقابله حضرت رسول و سید بخاو نکاح چند بسته که بر اولوا الالباب و الافئده مستور نیست ای شیعیان بایستی حضرت فاطمه با ناقه چنین معرفتی پیدا نماید سر او را در
حضن در کنار گیرد و این امت بی حیا فرزند انحسین را بقتل آوردند و بدن او را چهار زخم نیزه و یکصد هشتاد زخم شمشیر نمایند و بایستی که حضرت امام
محمد باقر بسبب وصیت امام زین العابدین آنسر را دفن نمایند و بر حسب امر یک نان پرورده فاطمه زهرا را بر روی بریده کرده اند دفن نمایند ای امان از این مصیبت
جانکداز لحت بر آنکه الثانی شیخ صدوق در امالی مسندا از زهری روایت کرده است گفت در خدمت امام زین العابدین بودم که مردی از شیعیان آنحضرت وارد شد
حضرت فرمود چه خبر داری ای مرد عرض کرد یا فرزند رسول خدا خبر من اینست که صبح نمودم ولی آنکه چهار صد مثقال شرعی طلا مقروضم و چیزی ندارم و عیال بسیار
دارم و یکفت چون آنحضرت این کلام را شنید بشدت گریست بعضی عرض کردند که چه چیز بود او را بگریه در آورد یا فرزند رسول خدا حضرت فرمود گریه بحیا نشد است مگر
بجهت مصائب و محنتها بر آن کدام محنت و مصیبت عظیم تر است بر مؤمن از اینکه ببیند برادر خود فقر و احتیاج را و نتواند سد نمودن آن پس اهل مجلس متفرق شدند
مصری از مخالفین از آنجا بطعنه و استهزا گفت تعجب است از اینجماعت که ادعای کنند که آسمان و زمین و همه اشیا در اطاعت ما است و هر چه خبر که از حضرت بخواهند
جابه میفرماید و دفعه دیگر اعتراف میکنند که ما عاجزیم از اصلاح خواص برادر آن چون این خبر باشخص مدینه رسید بخدمت حضرت مشرف شد و عرض کرد یا
رسول الله خبر چنین از فلان شخص بمن رسید ابر غلیظ تر است بر من از محنت خود حضرت فرمود حقتعالی در فرج تو یکنیز افطا و سحور مرا بیاور کنیز قرص
نان آورد حضرت فرمود بانمرد بردار این قرص نان را که چیزی ندارم سوای این قرص نان و حقتعالی بسبب این نان بتو فرج خواهد داد و خبر را سوی تو خواهد رسانید
نمرد مدینه آن قرص نان را برداشت و داخل بازار شد نمیدانست که این قرص نان را چکند تفکر مینمود بسیار بن دیگر طاغیه الخود و شیطان باو وسوسه
میکرد که این قرص بکجای دین و سؤال عیال تو میرسد پس آن مرد بماهی فروشی رسید که کساشده بود بازار او و یکماهی از او باقی مانده بود که کسی
او را نخرید آن مرد بآن ماهی فروش گفت این ماهی تو را نمی فروشند کساشده است و این یکقرص نان من نیز کساشده است میشود این ماهی را بمن دهی تا من این قرص نان را بتو دهم
گفت آری آن نان را و ماهی را گرفت بعد آن مرد بر سبد که قلیل نمکی نزد او بود کسی نخرید باو گفت این نمک تو را نخریدند این قرص نان را بر این نخریدند راضی میشوی که
این نمک را بمن دهی نیز این قرص نان را بعوض آن بتو دهم گفت بلی پس آن قرص دیگر را داد و نمک را گرفت و در آن منزل خود شد گفت این ماهی را با این نمک باصلاح نمایم
چون تواند منزل خود شد شکم ماهی را شکافت دید که دو لؤلؤ فاخر در میان شکم ماهی است پس حمد نمود حقتعالی را و خوشحال شد که در این حال شنید که در آنجا
نمیدانست که به بیند کیست دید که ماهی فروش و نمک فروش آن دو هر یک میگویند ای بنده خدا هر چند ما سعی نمودیم که این نان را بخوریم دندان ما بآن
کار نکرد و گمان ما چنین است که تو بسیار پریشان و بدحال میباشی این قرص نان ما تو باشد و آنچه از ما گرفتی بتو حلال کردیم پس آن شخص دو قرص نان را گرفت چون بمکان
خود مراجعت نمود باز در را کوبیدند دید سؤال امام زین العابدین است میگوید آنحضرت فرمود که حقتعالی بر تو فرجی کرامت فرمود پس آن قرص نان را بما رد نما که
غیر از ما کسی نمیتواند آن را بخورد پس مرد مدینه آمد و لؤلؤ را فروخت بمال بسیاری که دیون خود را ادا نمود و معیشت خوبی بهم رسانید بعضی از مخالفین گفتند بسیار
شدید است این نقاوت یکوقت نمیتواند شد نمود و ضرر و بیجا کی او را و یکوقت او را غنی میشاند باین نوع غنا عظیم این چگونه میشود حضرت فرمود قریش بن رسول خدا
گفتند که چگونه که یک شب آن مکه مبرد به بیت المقدس و آثار انبیا مشاهده مینماید در همان شب بر میگردد و فاصله ندارد که در آن شب مکه بمدینه برود و مکرر
دوازده روز بعد فرمود که بخدا سوگند که اینگروه جاهل میباشند از امر خدا و امر اولیا او و نمیرسد شخص بمراتب عالیه مگر بتسلیم و رضا آنچه حقتعالی تقدیر
نمود در ایشان بآن بلائی که دوستان خدا صبر نمودند در محنتها و مکروهها صبر یکه غیر ایشان نکرد پس حقتعالی جزا داد بایشان باینکه واجب کرد آن برای ایشان که جمیع حاجات
بشان را بر آورد لکن ایشان نمیخواهند از حقتعالی مگر آنچه را که او میخواهد برای ایشان و صلی الله علی محمد و آله حسبنا الله و نعم الوکیل الثالث در کتاب منتخب
مطلوب است که مرد مؤمنی از اکابر بلخ که اکثر سالها بزیارت بیت الله الحرام مشرف و زیارت میکرد قبر رسول خدا و محمد حضرت امام زین العابدین مشرف میشد آنجناب را

زیارت میکرد و هدایا و تحف چند بحضرت آنجناب میبرد و مسائل دین خود را از آنجناب استفسار مینمود و بعد از آن خود مراجعت مینمود و یکنفر از سفرا و زوار مرو
با او گفت تو از حضرت امام زمان علیه السلام تحف و هدایای بسیار میبری و نمیبینیم که آنحضرت در عوض آن چیزی بتو دهد آن مرد گفت آنشخص که من هدایا بآنجناب میبرم پادشاهی است
از تمام جمیع ملوک که در دست تمام است در تحت ملک او زیرا که او است خلیفه خدا در زمین و حجت خدا بر بندگان او و او است فرزند رسول خدا و او است امام و فرزند امام
و مولای ما و مشکل ما چون آن مرد این کلمات را شنید از ملازمت نمود سالکان کرد بلکه در سال آینده باز آن مرد تدارک حج دید و آن مرد چون بمدینه رسید گفت بخانه آنحضرت
و داخل خواهد شد چون داخل شد سلام کرد و دست آنحضرت را بوسید و در پیش روی آنحضرت طعامی است عرض آن طعام را بآن مرد گذاشت و فرمود با ما طعام بخور
آن مرد گفت که من خود خورده بعد از طعام برتبی طلبید آن مرد برخواست و آن برتبی را برداشت که بر دست آنحضرت آورد آنحضرت فرمود ای شیخ تو میدانی ما چه چیز را بر دست من
میبری آن مرد عرض کرد که چنین بخاطر میرسد آنحضرت فرمود چون تو چنین خواهی بخدا سوگند بنام بعجیبی را که دست ساری و دانیشوی باند و بعد از آن دیگر دیدن
مرد بلخی بخدمت بر دست آنحضرت تا اینکه یکساعت از طلوع آفتاب شد آنحضرت فرمود چه است این کتاب است ما فرمود این ما تو نوشته است چون آن مرد نظر نمود دید
که ابتدا بخدا میبرد و آخر خدا است بعد ما فرمود ای مرد آیا تو مرا میشناسی گفت بلی تو امام من هستی آنحضرت فرمود چیست این
آن مرد عرض کرد آنست ما فرمود ای مرد نظر نمود دید دیگر بعد از آن فرمود بیار آن مرد عرض کرد آنست
حضرت فرمود در سفید پس آن مرد نظر نمود دید که آب مبدل بدر سفید شده است و آن مرد تا آن ساعت ندیده بود جواهر و یاقوت و مروارید پس آن مرد در خانه
متحیر گردید و خود را بر دست آنحضرت افکند و بوسید آنحضرت فرمود ای شیخ نزدیک بیا و بگو که در عوض هدایا تو چه میخواهی آن مرد گفت
خدا را و رسول خدا را و شما را و بر ما عطا کرده آن مرد از خجالت سر بزیر افکند و عرض کرد که من از این که تو را از شخص بخشیده شکر نیست که تو را اهل
تو لی پس آن مرد آنحضرت را شیخ نمود و جواهر را برداشت و بسوی خود مراجعت نمود و قصه را بجهت زوجه خود نقل نمود و گفت که آنحضرت را بر من مطلع نمود
آن مرد گفت که من نگفتم که آنحضرت را ما داده علم و ایات پس از زوجه شکر ادا نمود و شوهر خود را سوگند داد که او را نیز با آنحضرت برد تا طاقت
آنحضرت را مشاهده نماید که شرف خدمت آنحضرت را در یابد پس آن مرد در سال دیگر آن زن را با خود برداشت و در این راه آن زن بیمار شد و در بعضی منازل طبیعه وفات یافت آن مرد
با دیده گریان آن زن را بخدمت آنحضرت رسید کیفیت ملاقات و وفات زوجه را بعرض آنحضرت رسانید آنحضرت برخواست و دعا کرد که آن زن زنده شد و آن مرد ملتفت گردید
و فرمود برخیز و بنزد زوجه خود رو که حقتعالی او را زنده کرد پس آن مرد بسرعت آمد تا داخل خیمه شد دید که زوجه نشسته هیچ ناخوشی ندارد آن
مرد مسرور شد و اعتقاد او زیاد شد پس بزوجه خود گفت این حقتعالی تو را چگونه زنده نمود آن زن گفت بخدا سوگند که ملک الموت روح مرا قبض نمود ناگاه مردی آمد
که قد او فلان صفت داشت و صورت او فلان صفت داشت و آنحضرت را میشناسم و آن مرد میگفت از این صفت سید مولا و حجت خدا امام زمان العابدین است آن زن گفت
همینکه ملک الموت آنجناب را دید بر دست آنحضرت افتاد و بوسید گفت السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین حضرت جواب سلام
الموت را باز داد و فرمود ای ملک الموت روح این زن را بگیر زیرا که او فصد یاری کرده بود من از پروردگار خود خواستم که مرا شاد بکرد او را عمر دهد که زنده
کند پاکیزه نماید که دارد دنیا که او بزیارت ما آمده و از آن ما بر ما حق واجبی دارد پس ملک الموت اینکلام را شنید عرض کرد سبحان الله بعد از
من بر گردانید بگو من بر دیگر ملک الموت منت بالای آنحضرت را بوسید و از نزد من رفت پس آن مرد دست زوجه خود را گرفت بخدمت آنحضرت آورد چون نزدیک مجلس
حضرت شد و آنحضرت در دنیا اعجاز خود بود که آن زن را بخود برد و زانوی آنحضرت انداخت و میبوسید و میگفت که بخدا سوگند این است سید و مولای من
این است آنکسی که حقتعالی برکت دعای او را زنده کرد این پس آن مرد با زوجه خود بخانه آنحضرت برگشتند و بقیه عمر را در مدینه منوره گذرانیدند تا
اینکه وفات یافتند ای سزاوار است چنین بزرگوار که دستها او را مقید نمایند و دیگر زنان و بچه گذارند خواهر آن حضرت او را اسیر نمایند و بر
قبیلها شتر انسوار نمایند شهر بشهر بگردانند **الرابع** از حر در کتاب منکر الخواص منقول است که در شهر رایج مرد یهودی بود علوی و در آنجا منزل داشت و او را
زوجه بود با چند دختر پس آن زوجه وفات یافت زوجه او میگوید یکی از خویشان شما را اعلام دختر خود را برداشتم از بلاد بیرون آمده و در آن شهر نمیشد
و در وقت شب سر ما بسر قبر میبرد پس دختر خود را داخل مجلسی کردم و رفتم که چاره در تحصیل تو نمایم دیدم آن شیخ چند که جمع شده اند بر در دکان
پرسید این شیخ کیست گفتند این شیخ بلد است پس دختر خود را بجهت آن شیخ بیان نمودم گفت شاهد امامه نما که تو ذریه علی ابن ابیطالب علیه السلام نمود سر از آن
مایوس شد و بسوی مسجد برگشتم و در اثنا براه شخصی را دیدم که بر دکان نشسته و جمعی بحول او مجتمعند پرسیدم که این شخص کیست گفت این مرد شام من
و باینجا این بلد او مذهب مجوس دارد پس دختر خود را بجهت او بیان نمودم و آنچه در میان من و شیخ گذشته بود بیان کردم پس آن مجوس خادم خود را امر کرد و گفت
برو بخانه تو بگو که جامه ها خود را بپوشد بیاید آن خادم داخل خانه شد بعد از زمانی دید که دختر آن مجوس با کنیز آن خود از خانه بیرون آمدند مجوسی بزوجه خود
گفت با این دختر میروی و غلام مسجد دختر این زن را با خود بیاور بخانه پس از مجوسی با آن زن بمسجد دختر آن خود را برداشت چون بمنزل رسیدم دید که
یکخانه بجهت حاضر آماده است و مارا بجا فرستاد لباس فاخری بما پوشانید و انواع ماکولات بجهت ما حاضر ساخت و خوابید در کمال پاکیزگی چون نصف شب شد
شیخ بلد که مسلمان بود در عمارت دید که گویا امام برپا شده است و حضرت رسول در تحت لوای خود قرار گرفته است ناگاه نظر دید از زیر سبز پیشه این
قصر از کیست شخصی در جواب گفت این قصر از شخص موحد مسلمانیست شیخ رفت بخدمت رسول خدا و حضرت رسول را از آن گردانید شیخ عرض کرد یا رسول الله
چرا از من اعراض مینمائی و حال اینکه من مسلمانم حضرت فرمود شاهد امامه نما که تو مسلمانی پس آن شیخ متحیر شد حضرت رسول فرمود فراموش کردی

که با این علویه نزدی استعمال شخصی است که این علویه در خانه او است پس شیخ از خواب بیدار شد بر سر خود میزد و سیگریست و غلامان خود را در بلاد از
جهة یافتن این علویه متفرق نمود و خود نیز در بلاد میگشت که شاید این علویه را بیابد کسی گفت که این علویه نزد فلان مجوسی است شیخ نزد مجوسی رفت
و گفت این علویه کجاست مجوسی گفت در نزد منست شیخ گفت من او را میخواهم مجوسی گفت با این مطلب نخواهی رسید گفت این هزار اشرفی را بگیر و
این علویه را بمن بسپار مجوسی گفت نه بخدا سوگند که اگر صد هزار اشرفی دهی که نخواهم داد پس شیخ الحاح بسیار نمود مجوسی گفت انجوانی را که تو دیگر من
نزد بدر و انقصر را و تو با سلاح خود بر من مبنای بخدا سوگند که در شب قبل از خوابیدن من با جمیع اهل خانه خود از دست علویه مسلمان شدیم و رسول
خدا بمن فرمود انقصر را نزد اهلبیت تو میشتابد بسبب احسانی که با علویه نمودید و نوازش اهل بهشتی **الخامس** در مناقب ابا حمزه ثمالی مرویست که عبدالله
عمر بخدمت حضرت امام زین العابدین آمد و عرض کرد ای پسر حسین تو گفته بودی پیغمبر در شکم ماهی محبوس شد بسبب اینکه ولایت جد بر او اظهار شد در
آن توقف نمود حضرت فرمود بلی مادرت بعزایت نشیند عبدالله گفت این قضیه را بمن بنما اگر راست گویانی پس حضرت فرمود تا چشم او را بپاچه بستند و بعد از ساعتی
امر فرمود که بگشا چشمهای خود را که ناگاه دیدم در کنار دریا موجی هستیم پس عبدالله بن عمر عرض کرد ای پسر خوبی من در کدام زمین است حضرت فرمود پسر یکو بنما
این قضیه را اگر راست گویانی بعد حضرت فرمود یا ایها الحوت یعنی ای ماهی ناگاه ماهی سر از دریا برآورد مانند کوه بزرگی و میگفت لبیک ای ولی خدا حضرت
فرمود تو کیستی ماهی عرض کرد ای بنده من ولایت و دوستی شما اهلبیت را پس هر پیغمبری که قبول کرد رسالت را مانند خلاص شده که تو فهمیدی رسیدی آنچه رسید
و باین سبب آدم مرتکب معصیت شد و رسید بنوح از غرق نمودن قوم و بابراهیم از آتش و بیوسف از چاه و بایوب از بلا و بداود از خطیئه تا اینکه خدا یونس را مبعوث
نمود پس با وحی نمود که ای یونس دوست دارم امیرالمؤمنین علی و ائمه راشدین از صلب او را یونس عرض کرد چگونه دوست دارم کسی را که ندیده ام و نمیشناسم
و رفت در حالتی که غیظ کننده بود پس خدا وحی فرستاد که یونس را بگو اشتخوان او را اذیت مرسان و مدت چهل صباح در شکم من محبوس ماند که طوف مینمود
با من در دریاها در تاریکی یکی در ظلمت شب یکی بحر یکی بطن و ندا میکرد لا اله الا انت انی کنت من الظالمین یعنی معبودی بحقی نیست مگر تو پاک و منزهی
تو را بآنچه که من بودم از ستمکاران بر نفس خود تحقیق که قبول نمودم ولایت امیرالمؤمنین و ائمه راشدین از اولاد او را چون ایمان آورد بولایت شما حضرت مرا امر فرمود
که او را برگردانم بکنار دریا پس حضرت فرمود ای ماهی برگرد باشیانه خود و ای ماهی بامر امام برگشت و ایستاد و آب بر کنار مانند از جابر بن یزید از حضرت امام
محمد باقر روایت کرده است که فرمود که وقتی حضرت امام زین العابدین با اصحاب خود در موضعی بودند که ناگاه آهوئی از صحرا آمد در مقابل آنحضرت ایستاد و شروع
بجمجمه کردن بعضی از حضار عرض کردند یا ابن رسول الله مطلب این آهو چیست حضرت فرمود که میگوید که فلان نفر شیعه بکیر او را کوفته است و از دیروز تا
بحال او را شیر نداده است پس آنحضرت شخصی را بنزد آن نفر شیعه فرستاد که آن آهو را بحضرت بفرستد فرستاد چون آن بره آهو خود را
مشاهده نمود جمجمه کرد و روانه شد بره او نیز از متعاقب او روانه شد پس حاضرین عرض کردند چه فرمودی یا ابن رسول الله حضرت فرمود با او گفتم که این بره را
بتو بخشیدم پس آهو دعا بخیر بجهت شما کرد ای شیعیان ما از اشخاصی که رحم نکردند بر علی اصغر شیر خوار و بعوض آب تیر بر حلقوم زدند و بر زارش رحم نمودند در
جای از حضرت امام محمد باقر منقولست که وقتی پدرم بیرون تشریف بردند جمعی از بحثاء و غربا با او بودند چون سفره گستردند تا غذا میل فرمایند آهوئی آمد نزد آنجناب
حضرت فرمود ای آهو منم علی بن الحسین علی بن ابیطالب و مادر من دختر رسول الله است بیا و از این سفره اکل نما پس آهو آمد بر سر سفره و با ایشان اکل نمود بعد در شد پس بعضی از غلامان
آنحضرت گردند که این آهو را برگردان بنزد ما حضرت فرمود امام را نخواهید شکست عرض کردند پس حضرت فرمود ای آهو منم علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب و مادر من فاطمه
دختر رسول خدا است بیا و از این سفره اکل نما پس آهو آمد بر سر سفره و با ایشان اکل پس بعضی از جلسا دست خود را بر پشت آهو گذاشت پس آهو نمود پس آنحضرت
فرمود امام را شکستی هرگز با تو تکلم نخواهم نمود و در کتاب خرایج مرویست که رسول خدا وقتی در صحرا راه میرفت که منادی ندا کرد یا رسول الله ناگاه دید آهوئی را
بسته اند حضرت با آن آهو فرمود حاجت تو چیست آن آهو عرض کرد این شخص اعرابی مرا صید نموده است و لی خشفانی فی ذلک الجبل فاطلقنی حتی اذهب فارضعهما و ارجع الی هذا
مرد و تو است در این کوهست مرا رها نما تا بروم ایشان را شیر دهم و مراجعت نمایم حضرت فرمود چنین خواهی آهو عرض کرد آری پس آنحضرت از آهو رها کرد پس آن آهو
رفت و مراجعت نمود پس حضرت او را بست چون اعرابی این حالت را مشاهده نمود متنبه شد از خواب غفلت بیدار شد آنحضرت حال آن آهو را بجهت او نقل نمود پس اعرابی
آن آهو را رها کرد و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله ای شیعیان ما از شقاوت اهل کوفه و شام که رحم نمودند بر علی اصغر آن مظلوم و به
عوض ترحم بر حلقوم آن طفل معصوم زدند و بمادر داغدارش ترحم ننمودند و از تضرع و زاری آن مظلومه نیز سیلی و چنان داغی بر جگر آنمخدره زدند که آن شیر
آن نافیامه در میان آن امت خواهد بود و در آنهنگام خواهد آمد حدیث شیر را انگیزد بکری که نشاسوش قلب خاص و عام بود از جابر بن یزید جعفی منقولست که حضرت امام محمد
باقر فرمود روزی پدرم فرمود با جمعی از اصحاب نشسته بودند ناگاه آهوئی از صحرا آمد در پیش رو حضرت امام زین العابدین ایستاد خود را بآنحضرت میمالید دست قدرت
آنحضرت میزد و اضطراب میکرد بعضی از حضار عرض نمودند یا ابن رسول الله مطلب این آهو چیست که خود را بتو میمالد حضرت فرمود ای بره این آهو را صید نموده است و دیروز
این آهو قبل از آنکه بره اش را شیر دهد از بچه اش جدا شده و امروز تمنا میکند که من بره او را از صیاد بگیرم که او را شیر دهد بعد از آن تسلیم صیاد کند پس آن
حضرت صیاد را طلبید چون صیاد حاضر گردید حضرت فرمود ای صیاد بروز بچه این آهو را صید کرده و این آهو از من استدعا دارد که من آن بره را از تو بگیرم تا شیر
دهد بعد از آن بتو باز دهم بره را حاضر نما صیاد حسب الامر آنحضرت بره را حاضر نمود و آن آهو بره خود را بره خود را شیر داد و اشک از چشم او میریخت حضرت امام زین
العابدین بر او ترحم آمد فرمود ای صیاد این آهو را از من بگیر و بمادرش واگذار صیاد عرض کرد یا ابن رسول الله این آهو را بتو بخشیدم پس حضرت بره آهو را بمادرش

روان نمود در آن بره با مادر خود متوجه راستا شدند امر بلشان فصیح گفت اشهد انک من اهل بیت الرحمة و ان بنی امیة من اهل بیت الفتنة یعنی گواهی میدهم که تو از
اهل بیت رحمت هستی و بنی امیه از اهل بیت فتنه میباشند **السادس** منقولست روزی هلول در بازار بصره میگذشت دید که اطفال چند بلعب و بادام بازی
میکنند و یکی از آن اطفال نظر میکند بر اطفال و گریه میکند و در دست او جوز و بادامی نیست هلول نزد آن طفل رفت و گفت یا بنی خواهی که برای تو جوز و بادام
از برای اطفال بازی بخرم هلول میگوید همین که این کلام را گفتم دیدم که آن طفل نظر غضبناکی بمن نمود و فرمود ای بنی آدم از برای بازی نیافریده اند پس بجاهل و زیرک
و عرض کردم مارا برای چه آفریده اند فرمود مارا خلق کرده اند از برای عبادت هلول عرض کرد از کجا این مطلب را فهمیدی از قول حقتعالی که فرموده است افحسبتم انما
خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون یعنی آیا گمان کردید که ما خلق کردیم شما را از روی عبث و اینکه شما بسوی ما رجوع نمیکنید هلول عرض کرد نور حکیم
میبینم مرا موعظه نما پس آن طفل گفت نه بعضی از آن نیست میبینم دنیا را که باشد آرزوئی و نه دنیا برای کسی باقی خواهد ماند و نه شخصی در دنیا خواهد زیست
و گویا مرگ و حوادث در دار دنیا از برای جوان مانند آبی است که میگذارد آن مغرور در بدن آرام باشد و برای خود از آن توشه بردارد بعد آن طفل دست خود را بطرف آسمان
و بدست خود اشاره نمود و اشک از چشمهای آن مانند باران روان گردید و میفرمود ما من الیه المشتکی ما من الیه المنتهی ما من الیه المنتهی ما من الیه المنتهی ما من الیه المنتهی ما من الیه المنتهی
ایکسی که شکوه و اشتیاق بسوی اوست ایکسی که بسوی اوست توکل من ایکسی که اگر امید باو باشد امید بر میدارد پس آن هلول جامه را نمود و تحیر غشیا علیه یعنی افتاد
بیهوش شد پس هر او را در بغل خود گرفتم چون بحال آمد گفتم چه ارادت است تو را آنکه تو صغیر بر تو نوشته نشده است فرمود ای والد خوب اگر آنش
مبارک بهشت بهتر میباشد کوچک و مشتبه هم من که از هر میباشم پس من از کار آن طفل بیهوش شدم چون بهوش آمدم پرسیدم از آن طفل گفتند آن طفل از اولاد
حضرت امام حسین ع بود پس من گفتم لا تکون هذه الثمرة الا من هذه الشجرة یعنی نمیباشد چنین میوه مگر از این درخت **السابع** از کتاب جامع الاخبار
منقولست که مردی فاسقی از بنی اسرائیل بود اهل بلد او از معصیت او عاجز شدند و تصمیم عزم نمودند بجهت از معصیت او خداوند عالم وحی نمود بحضرت موسی که آن
فاسق را از آن بلد اخراج نما پیش از اینکه آتش بگیرد اهل بلد بسبب معصیت او پس حضرت موسی آن فاسق را بیرون نمود بسوی قریه پس حقتعالی وحی نمود بحضرت موسی که
اخراج نما آن فاسق را از آن قریه پس حضرت موسی آن فاسق را از آن قریه نیز اخراج نمود پس آن فاسق بیاری تنها که در آنجا مخلوقی نبود نه از انسان و نه از مرغ و نه از
وحشی پس آن مرد کنار مریض شد کسی نبود که پرستاری نماید او را پس آن مرد بر خاک خوابید و بخود را بر خاک گذاشت و عرض نمود بدرگاه بی نیاز یا رب لو کان
والدی عندی اسی لرحمنی و بکی علی ذلی و غربتی یعنی ای پروردگار من اگر والد من حاضر میبود مرا بر میگریست بر ذلت و غربت من و لو کان والدی حاضرا
لغسلنی و کفنی و دفنی یعنی اگر والد من حاضر میبود مرا غسل میداد و کفن مینمود و دفن مینمود و لو کان زوجتی و اولادی عندی و لبکوا علی
و قالوا اللهم اغفر لوالدنا الغریب الضعیف الحاضر المطرود من بلد الی بلد و من قریة الی مغارة ثم خرج من الدنیا ایسا من کل الاشیاء و اگر زوجه
و اولاد من حاضر میبودند در نزد من مرا بر میگریستند و بر من میگفتند خداوندا بیامرز والد ما را که غریب است و ضعیف است و معصیت کار است که او را بیرون
نمودند از بلد ببلد و از قریه بقریه بعد از دنیا بیرون رفته است در حالیکه مایوس است از کل اشیاء اللهم یا رب اذا قطعتنی و فرقت بینی و بین والدی و زوجتی
و اولادی فلا تقطعنی یا رب من رحمتک و کما احرقت قلبی بفراقهم فلا تحرقنی بنارک لاجل معصیتی یا رب یعنی خداوندا ای پروردگار من مانند آنکه مرا غمگین
نمودی و جدا نمودی میان من و والد من و زوجه و اولاد من پس مرا مایوس منما ای پروردگار من از رحمت خود چنانکه دل مرا سوزانیدی بفراق ایشان پس
مرا بآتش خود باعث گناهان مرا بپروردگار من چون آن مرد این مناجات را بعمل آورد ارحم الراحمین امر فرمود بحوری از حوریان بهشت که بصورت مادر آن غریب شود و نزد او
رود و امر فرمود بحوری دیگر که بصورت زوجه او شود و نزد او رود و امر نمود بملکی از ملائکه که بصورت پدر او شود و نزد او رود و امر نمود بغلمانی بهشت که بصورت اولاد او شوند
نزد او روند پس ایشان در میان آن غار در کنار آن غریب جمع شدند و نشستند و آغاز گریه نمودند چون آن مرد گریه شنید ملتفت گردید بدیدن والده و والد و زوجه
و اولاد او در نزد او نشسته اند میگریند گفت ایها والد و والده و زوجه و اولاد منند که در نزد من حاضر شده اند پس قلب آن مرد شاد شد پس در آنحال روح آن مرد
قدس بیرون رفت حقتعالی وحی فرستاد بسوی حضرت موسی که یا موسی ان فلانا ولیی من اولیائی فی موضع کذا فاذهب الیه فغسله و کفنه و صل علیه و ادفنه
ای موسی بدرستیکه فوت شده است دوستی از دوستان ما در فلان موضع برو بنزد او و او را غسل ده و کفن نما و دفن کن پس حضرت موسی و آن موضع گردید چون
رسید میتی را مشاهده نمود چون ملاحظه نمود دید که میت همان جوانیست که او را از شهر بیرون کرد بقریه و از قریه بیرون کرد بکوه بیابان
یا رب لیس هو ذلک الشاب الفاسق یعنی ای پروردگار من آیا این جوان همان جوان فاسقی نیست که امر نمودی مرا باخراج او از شهر و قریه ارحم الراحمین فرمود یا موسی انی رحمته
و تجاوزت عنه بانیته فی مرضه بفرقته عن وطنه و والده و زوجته و اعزازه بانیته یعنی ای موسی من رحم نمودم بجوان و از تقصیر او گذشتم بسبب نیت او در مرض
مرض خود و بسبب دوری از وطن خود و والده و زوجه خود و اعزاز بگناه خود و طلب نمودن او عفو و آمرزش مرا پس حوری بشکل زوجه او و غلمان بشکل اولاد
او و ملکی بشکل والد او و نزد او فرستادم از تقصیر او گذشتم و او را عفو نمودم بسبب عزت و ذلت و بدان ای موسی اذا مات الغریب بکت علیه ملائکة السماء و اهل
الارض رحمة له و لغربته هر وقتی غریبی بمیرد میگریند بر او ملائکه آسمانها و اهل زمین بجهت ترحم بر او و بسبب غربت او و کیف لا ارحمه هو غریب و انا ارحم الراحمین
یعنی چگونه رحم نکنم او را و او غریب است و من ارحم الراحمین است بدرستیکه آن شیعه از بهر خانکوفه و شانه بر باد و زید نافرجا که هیچ حم بر آن مطلوب در آن معمور نمی
باخیاخوی تمنا نمود از خداوند علی الکبر او را بخلع شاد بخلعت ذبیح قربانا بانو سبله برهانا امنا از آتش نیران و تا تمام شود شفاوة انظا المان
ظاهر شود رحمه علیا و فسات انکافران و استحقاق ایشان اسفل درکات نیران **الثامن** از زهر منقولست که از جمله ندبها حضرت امام زین العابدین ع